

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

پاییز ۱۳۹۸



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پاییز ۱۳۹۸

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

فهرست

اعتقادی-مهر ۹۸ ۷

اصول شناخت در ما (انسان) چیست؟ چگونه می‌توان خدا را بیشتر شناخت؟ البته مقصودم از چگونگی شناخت بیشتر خدا، صرفاً چند برهان فلسفی بیشتر نیست، بلکه می‌خواهم به اصول "شناخت" برسم. بالاخره این "منم" که می‌شناسم یا باید بشناسم. ۷

دکتر الهی قمشه‌ای تحت عنوان "نامه‌ای از خدا" گفته: «خدایی که قسم بخورد جهنمش را از نافرمایان پر می‌کند و آن چه در زمین حرام کرده را در بهشت وعده می‌دهد، من نیستم، اشتباه گرفته‌اید» ... ! آیا چنین است؟ ۱۱

ابن عربی در فصوص الحکمه می‌نویسد: هر که خود را با معرفت بشناسد خدا را شناخته...، زیرا خدا او را به صورت خویش آفریده است و خدا عین هویت و حقیقت انسان است... علامه مجلسی در بحار روایتی از یونس بن عبدالرحمن نقل می‌کند که از امام رضا (ع) در مورد وجود جوهر و ذات الهی در وجود انسان می‌پرسد... و حضرت می‌فرماید: صاحب چنین تفکری از زنادیق است و در مسیر ما نیست! ۱۴

قرآن کریم و حدیث- مهر ۹۸ ۱۸

چرا دجال را به عنوان یکی از علائم ظهور، همان فرهنگ غرب می‌دانند؟ آیا دجال یک شخص شیطانی مانند سفیانی است، یا یک جریان؟ ۱۸

با توجه به کلیبی که از آیت الله سید کمال حیدری، در موضوع کثرت جعل حدیث، در فضای مجازی منتشر شده؛ نظر شما راجع به جعل احادیث به ویژه در بحار الانوار و اخباری بودن علامه مجلسی چیست؟ ۲۱

سیاسی- مهر ۹۸ ۲۵

در فضای مجازی، کلیبی از شهید بهشتی (ره) درباره‌ی "آزادی" منتشر شده که گویا نظر ایشان با نمایش فیلم‌های سکسی، یا استخر مختلط، بدحجابی در انظار و ... موافق است و می‌گوید: «داشتن استخرهای شای مختلط برای زن و مرد چیز خوبی است؛ خوب اگر کسی مسلمان است نرودو...؟! و البته این شائبه و شبهه ایجاد می‌شود که «آیا این آموزه‌ی اسلام است»؟! ۲۵

گوناگون-مهر ۹۸ ۲۹

عازم راهپیمایی اربعین هستیم. چه نکات یا توصیه‌های خاصی [که شاید کمتر شنیده باشیم] دارید که توجه به آنها، سبب درک بیشتر عظمت و اهمیت کار و بالتبع اخذ نتایج والاتر می‌گردد؟ ۲۹

چی میشه که وقتی قبح کار بد برای آدم ریخته شد، دیگه وقتی انجام میده مثل قبل که خیلی ناراحت میشد، ناراحت نمیشه و دیگه پس از مدتی خودشو سرزنش نمی‌کنه؛ راحت انجام میده؛ میدونه اشتباهه، اما باز هم انجام میده؟! آیا نوعی اعتیاد، راه چاره و درمان چیست؟! ۳۲

برخی می‌گویند: «اسم محمد (ص) به تلفظ‌های گوناگون در بشارت کتب پیشین، معنا دارد و توصیف است، و برخی می‌گویند: «اسم شخص است»؟! گاهی ترجمه این اسم‌ها، بی‌معنی به نظر می‌رسد، مانند: (هیچ‌کسو ممتقیم، و خلو محمدیم...) در کتاب "غزل‌های سلیمان، باب پنج آیه شانزده" که ترجمه‌ی "خلو محمدیم" می‌شود "تمام او محمد است" ...؟! ۳۶

پاسخ‌های کوتاه- مهر ۹۸ ۴۰

س ۴۷۴ - چرا خداوند جهنم را آفرید؟ ۴۰

س ۴۷۵ - امام رضا علیه السلام: «بعضی از زن‌ها برای شوهرشان بهترین غنیمت هستند، زانی که به شوهرشان اظهار محبت می‌کنند/ (مستدرک جلد ۲ صفحه ۵۳۲)». منظور از غنیمت در این حدیث چیست؟! ۴۱

س ۴۷۶ - می‌گویند اگر حضرت ابراهیم (ع) که خودش بت‌ها را شکست، چرا نماد سنگی دیگری به اسم خانه‌ی کعبه ساخت تا مردم دور آن بچرخند؟! این مانند همان پرستیدن بت‌هاست. ۴۳

- س ۴۷۷ - چرا مسلمانان چه شیعه و چه سنی که به ظهور مهدی علیه السلام معتقد هستند، دولت‌هایی چون آل سعود و امارات دارند که پیرو آمریکا و اسرائیل هستند و مردمان‌شان نیز ستم‌دیده هستند؟ ۴۴
- اعتقادی-آبان ۹۸ ۴۷
- کجای قرآن گفته که خداوند رو به واسطه امامان پرستش کنید؟! مگه نه این که خدا از رگ گردن نزدیک‌تره؟ ۴۷
- "اسم" و "آیه"، هر دو را به "نشانه" معنا کرده‌اند؛ تفاوت این دو [اسم خدا - آیهی خدا] در چیست؟ ۵۱
- من در بدنیا آمدن حضرت حجة بن الحسن عسکری (عج) هیچ شکی ندارم، شاید اولش کمی تردید داشتم ولی با تحقیقاتی که کردم و اینکه دیدم علما و دانشمندان زیادی حتی از اهل سنت به ولادت ایشان اقرار کرده‌اند، تردیدم برطرف شد. اما سوال من اینه که چطور باید بعد از پذیرش ولادت ایشان امامت ایشان رو پذیرفت؟ در واقع مستند اینکه مهدی موعود ایشان هستند چیست؟ چرا علمایی از اهل سنت (البته نه همگی)، ولادت ایشان رو پذیرفته‌اند، اما مهدی موعود بودن ایشان رو نه؟ با توجه به این که ولادتشون رو قبول دارن چطور توجیه میکنن که هیچ نقلی از زندگی و یا مرگ ایشان در تاریخ نیست؟ ۵۴
- قرآن کریم و حدیث-آبان ۹۸ ۵۹
- گفته شده که هر کس اهل بیت را دوست داشته باشد فقیر می‌شود (مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جَلْبَانًا) : هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد پس باید فقر را چونان لباس رویین بپذیرد. (یعنی آماده انواع محرومیت‌ها باشد). ۵۹
- در آیه ۸۰ سوره نمل می‌فرماید: تو نمی‌توانی مردگان را شنوا کنی. اگر این آیه منظورش اینه که کفار مثل مرده هستند، قبول...؛ خب چرا به مردگان مثال زده شده؟ آیا می‌گوید تو نمی‌تونی کفار رو هدایت کنی اون‌ها مثل مرده‌ای هستند که صدایی نمی‌شنوند...! یعنی قرآن می‌گوید: مُرده نمی‌شنوه...؟ ۶۳
- در مورد خاصیت و فضیلت آیه ۴۴ سوره غافر توضیح دهید. آیا به نوعی مفهوم توکل است. «وَأَقْوَصُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (کامپیوتر، نرم افزار / بروجود) - شامل نکات بسیار مهمی که طالب رشد باید به آنها دقت نماید. ۶۷
- گوناگون-آبان ۹۸ ۷۱
- امام حسین (ع) که در زمان حیات نتونستن بلا را از خودش دور کنند؛ پس چطور الان و بعد از شهادت می‌توانند بلا را از ما دور کنند؟! ۷۱
- سیاسی-آبان ۹۸ ۷۵
- جوسازی بسیار گسترده‌ای علیه بیانات مقام معظم رهبری در حمایت از مصوبه گرانی بنزین به راه افتاده، نظر و تحلیل شما چیست؟ ۷۵
- جان مردم به لب رسیده! با گرانی بنزین نیز شاهد اعتراضات و تجمعات هستیم؛ چه باید کرد؟! ارزیابی شما چیست؟! و اینکه دولت چه اهدافی را دنبال می‌کند؟! لطفاً تحلیل بدهید. ۷۹
- حقوقی و احکام-آبان ۹۸ ۸۳
- آیا درس خواندن در روز رحلت پیامبر، عاشورا و سالروز شهادت مکروه است؟ ۸۳
- پاسخ‌های کوتاه-آبان ۹۸ ۸۷
- س ۴۷۸ - درباره نحوه رفتار و برخورد اصولی و صحیح خانواده اعم از پدر و فرزندان با نامادری که می‌خواهد جانشینی برای جایگاه مادر وفات یافته‌ی آنان و همسری برای پدرشان بشود، بفرمایید. ۸۷
- اعتقادی-آذر ۹۸ ۸۹
- برخی افراد، نقش نماز و دعا را در بارش نزولات آسمانی نفی کرده و می‌گویند که مثلاً اگر در سالی باران زیادی بیارد، حاصل از دوره‌های بارش در کره زمین است که مثلاً بعد از چند سال خشکسالی، دوره به زمان بارانی خود می‌رسد و در نتیجه باران زیادی می‌بارد؛ خب حالا سوال بنده این است که ما چطور می‌توانیم به این شبهه پاسخ دهیم؟ ۸۹
- ما می‌دانیم در جهان هستی چیزی از عدم بوجود نیاید و قوانینی، از جمله "علیت" بر جهان حاکم است. پرسش این است که «آیا این قوانین همزمان با آغاز

- و شروع هستی بوجود آمدند یا قبل از هستی نیز وجود داشتند؟ اگر بپذیریم این قوانین قبل از هستی وجود نداشتن، آنگاه جهان میتونه بدون علت پدیدار بشه یا از عدم خود به خود پدیدار بشه؟! ٩٢
- از شروط ظهور، آمادگی کل جامعه بشری می باشد. وقتی ما مسلمانان نیز گرفتار جهل، گناه و نقص هستیم، مردم امریکا، سوئد، چین و ... چگونه آمادگی ظهور خواهند شد؟ ٩٤
- در قرآن ذکر شده که کسانی که مال یتیم می خورند همانند این است که آتش به شکم خود می ریزند. سوال من اینه که آیا تمامی کارهای روزمره ما دارای یک جنبه باطنی هستند؟ اگر بله، آیا این جنبه باطنی در جهان دیگری اتفاق می افتد؟ ٩٨
- قرآن کریم و حدیث-آذر ٩٨** ١٠٢
- طبق صریح آیات قرآن، خداوند هر گناهی را می بخشد به جز شرک! پس مشرک، هیچگاه توبه نخواهد کرد، چرا که امیدی به بخشش ندارد؟! ١٠٢
- در مورد آیات ٣٣ تا ٣٦ سوره زخرف - که می فرماید: «اگر جملگی به سوی کفر نمی رفتید، سقف خانه های کفار را نقره می گرفتیم و ...» توضیحی بفرمایید. ١٠٥
- شرح این حدیث از امام صادق علیه السلام چیست؟ «إِزَالَةُ الْجِبَالِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ قَلْبٍ عَنْ مَوْضِعِهِ» - برکندن کوهها آسان تر از برکندن دلها از جای خویش است. ١٠٧
- حضرت علی علیه السلام، در خطبه ٦٧ نهج البلاغه می فرماید: «اگر خلافت با انصار بود پیامبر سفارش آنها را به مردم نمی کردند بلکه بلعکس می شد». طبق این خطبه، پیامبر باید سفارش مردم را به اهل بیت می کردند نه اهل بیت را به مردم. ١١٠
- سیاسی-آذر ٩٨** ١١٥
- بین تشیع و تسنن کدام یک پتانسیل بیشتری در مبارزه با لیبرالیسم، سکولاریسم و ... دارند؟ به عبارت دیگر کدام مذهب «بر اساس تعالیمش و نه صرفاً بر اساس عملکرد پیروانش»، توانایی بیشتری در مبارزه با تفکرات ضد دینی غربی و شرقی داشته و وفاداری بیشتری نسبت به اسلام دارد؟ یا پویایی و استقلال طلبی بیشتری به منظور بیداری اسلامی و رشد و اعتلای فرهنگ و حاکمیت اسلامی دارد؟ ١١٥
- گوناگون-آذر ٩٨** ١١٩
- با مصیبت مرگ اقوام یا دوستان چگونه کنار بیاییم؟ وقتی خبر فوت کسی رو می شنوم بهم می ریزم و با خودم حرف می ززم و میگم الان چی میشه و چجوری باور کنم؟! حتی گاهی با خودم کلنجار میرم و میگم وقتی من بمیرم، چی میشه چه جوری تحمل کنم؟! خیلی می ترسم ممنون راهنمایی کنید. ١١٩
- باتوجه به آیتی که بر "امنوا و عملوا الصالحات" تأکید دارد؛ آیا درجه ای ایمان بالاتر است یا عمل صالح؟ ١٢٣
- پاسخ های کوتاه-آذر ٩٨** ١٢٧
- س ٤٧٩ - نظرتان راجع به حمله به سلبریتی ها (به ویژه هنرپیشگان) در فضای مجازی، به خاطر اظهار ندامت از رأی دادن به اصلاح طلب ها و روحانی چیست؟! ١٢٧
- س ٤٨١ - من به پوچی رسیده ام، به همه چیز شک دارم؛ تنها راه نجاتم اثبات عقله، کمک کنید تا عقل را درون خودم بیابم، عقل چیست؟ ١٢٨



اعتقادی-مهر ۹۸

اصول شناخت در ما (انسان) چیست؟ چگونه می‌توان خدا را بیشتر شناخت؟ البته مقصودم از چگونگی شناخت بیشتر خدا، صرفاً چند برهان فلسفی بیشتر نیست، بلکه می‌خواهم به اصول "شناخت" برسم. بالاخره این "منم" که می‌شناسم یا باید بشناسم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

"شناخت"، چه شناخت خداوند سبحان باشد و چه شناخت هر چیز دیگری، تک وجهی و یک سویه نیست، بلکه دو وجهه دارد؛ یکی آن که می‌شناسد [عارف]، و دیگری آن که شناخته می‌شود [معروف]؛ بنابراین قواعد شناخت نیز "تک سویه" نیست و ما باید هر دو سو را بدانیم، یعنی هم بدانیم که "معروف چگونه شناخته می‌شود" و هم بدانیم که "عارف چگونه می‌شناسد"؟

الف - معروف = آن که شناخته می‌شود:

یک - تا کسی یا چیزی خودش را شناساند، کسی نمی‌تواند آن را بشناسد. به عنوان مثال: اگر یک شخصی خودش را مستقیم یا در غیاب شناساند، شما هرگز او را نخواهید شناخت؛ اما وقتی خودش را نشان داد، یا با اثری [تألیف کتاب، نقاشی، شعر، فیلم، عکس، تعریف از خود در نوشتار و ...] در غیاب و به واسطه خود را معرفی نمود، شما می‌توانید او را بشناسید، چنان که یک شاخه گل نیز تا نشکفتد و خود را نشان ندهد و شناساند، قابل شناخت نمی‌باشد.

شناخت خداوند سبحان نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد؛ ابتدا او باید خود را بشناساند، تا برای بندگانش قابل شناخت باشد؛ لذا فرمود: «من خودم را در درون و برون شما، به شما می‌شناسانم»:

«سَرُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت،

(۵۳)

ترجمه: به زودی (مستمر) نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!

دو - هر موجودی به همان اندازه‌ای که خود را به صورت مستقیم، علنی و یا پس پرده‌های گوناگون می‌شناساند، شناخته می‌شود؛ خواه یک انسان باشد، یا یک سلول، یا یک شاخه گل، یا خداوند سبحان. به عنوان مثال: یک گل، به لحاظ ظاهر، زیبایی‌اش را می‌شناساند، عطرش نیز بویش را می‌شناساند، اما در غیب نیز شناساندن دارد [برای اهلش]، مثل کسی که می‌داند این بوی عطر، معلول یک سری فعل و انفعالات شیمیایی می‌باشد. یا در مثالی دیگر از عالم طبیعت، شما علم یافتید که زیر پوست شما، رگ و خون وجود دارد، اما اگر بخواهید بیشتر بشناسید یا حتی ببینید، باید پرده پوست را کنار بزنید و برای شناسایی بیشتر، خون را تجزیه می‌کنید و ...

خداوند متعال نیز خودش را به صورت مستقیم و ظاهر و نیز در پس پرده‌های غیب می‌شناسد؛ در ظاهرش پیداست، اما شناخت بیشتر، مستلزم کاوش و کنار زدن پرده‌هاست؛ هر پرده‌ای که کنار رود، شناخت بیشتری حاصل می‌گردد. یکی خورشید را می‌بیند و می‌فهمد که خورشید هست، دیگری با تفکر و بصیرتی بیشتر می‌فهمد که خالق و ناظمی دارد، دیگری با علم فیزیک یا ... پیش می‌رود و با شناخت قوانین حاکم بر خورشید، می‌فهمد که خالقش علیم و حکیم و قادر است، برای هر چیزی، قدری (اندازه‌ای) گذاشته است.

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - به درستی که ما، هر چیزی را به اندازه آفریده ایم / القمر، ۴۹»

سه - هر چیزی یا هر کسی، به نشانه‌هایش (اسم‌ها و آیاتش) شناخته می‌شود و هیچ چیزی به ذاتش قابل شناسایی نمی‌باشد، خواه خداوند سبحان باشد، یا هر چیز دیگری. لذا دانشمندان امروزه به این رسیده‌اند که «علم، یعنی نشانه شناسی».

اگر به شما بگویند که «خودتان را معرفی نمایید»، فقط می‌توانید به نشانه‌های خود توجه دهید و بگویید: «من از نوع بشر هستم، مرد / زن هستیم، سفید یا گندمگون یا سیاه پوست هستم، مسلمانم، ایرانیم، قدم این و وزن آن است، سطح تحصیلاتم این است، تخصصم و حرفه‌ام آن است و ...؛ اینها همه نشانه‌های شماست و نه خود شما. تفاوت دو انسان، دو جانور، دو گیاه، دو سیاره و ... نیز از تفاوت نشانه‌هایشان قابل شناخت می‌باشد. خداوند متعال نیز خود را با نشانه‌هایش [اسم‌ها و آیاتش] شناسنده و می‌شناسد، چنان که در شناساندن خود فرمود: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ»، یعنی آیات (نشانه‌های) خود را در درون و برونشان به آنها نشان می‌دهیم.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» (الشوری، ۲۹) ترجمه: و از آیات (نشانه‌های) اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنندگان در آنها منتشر نموده؛ و او هرگاه بخواهد بر جمع آنها تواناست!

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ إِذَا فِي ذَلِكَ لَأَيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ» (الروم، ۲۲)

ترجمه: و از آیات او (نشانه‌هایش) آفرینش آسمانها و زمین، و تفاوت زبانها و رنگهای شماست؛ در این نشانه‌هایی است برای عالمان!

ب - عارف - آن که می‌شناسد:

ابتدا باید ابزارها و جایگاه‌ها را در وجود خود بشناسیم. به عنوان مثال اگر بپرسند: «رنگ را با چه می‌توان شناخت»، پاسخ "بینایی" است که ابزار مادی اش چشم است؛ و اگر بپرسند: «صدا را چگونه می‌توان شناخت؟» پاسخ "شنوایی" است که ابزار مادی اش گوش است. اگر چه محسوسات همه با حواس پنجگانه شناخته می‌شوند، اما در عین حال، هر کدام موضوعات متناسب با خود را می‌شناسند؛ لذا هیچ‌گاه با دیدن، شنیدن و بویایی، نمی‌توان حجم یا وزن چیزی را به دست آورد.

● - ابزار شناخت انسان در آن چه به حواس پنجگانه درک نمی‌شود، "عقل" اوست؛ حال خواه موضوع شناختش "خداوند سبحان" باشد، یا هر قانون یا قاعده و یا نتیجه عقلی دیگری [اگر چه مربوط به علوم طبیعی و تجربی باشد]. مثل این که خودرو یا بنایی ببینید و به حکم عقل بگویید: «لابد سازنده یا سازندگانی دارد»؛ یا بخواهید آبی را به جوش آورید، و به حکم عقل بگویید: «آب خود به خود به جوش نمی‌آید، بلکه حرارت لازم دارد، چرا که وجود معلول بدون علت، محال است». اگر دقت نمایید، تمامی نتیجه‌گیری‌ها در علوم طبیعی و تجربی نیز با استنتاج عقلی تثبیت می‌شوند.

یک - شناخت، گاهی مبتنی بر اصولی است که در درون انسان نهادینه شده است، مانند هر آن چه که "فطری" باشد، خواه "فطریات عقل باشد یا قلب". به عنوان مثال: نه کسی به انسان یاد داده که "هر معلولی، علتی دارد یا می‌خواهد"، پس اگر خواستی کاری کنی، امری محقق شود، به خواسته‌ای برسی، یا چیزی را بشناسی، باید اسباب و عللش بوده باشد یا فراهم گردد؛ مثل این که برای نوشتن، به دنبال قلم، مداد، گچ، کیژد و ... می‌رویم - برای کسب علم، کتاب می‌خوانیم - برای رفع تشنگی، آب می‌نوشیم - برای پرواز در آسمان‌ها، هواپیما و سفینه می‌سازیم و ... ؛ و نه کسی به محبت، علاقه، ایمان، کفر و ... را یاد داده است. پس، کسی به ما رابطه علت و معلول را یاد نداده است، چنان که کسی به ما "حبّ و بغض" یا همان دوست داشتن و بد آمدن را یاد نداده است و کسی به ما "عشق به کمال" را نیاموخته است. اینها همه فطریات عقل و قلب هستند که هنگام خلقت، در وجود ما نهادینه شده‌اند.

یک / ۱ - اما گاهی شناخت، اکتسابی است، یعنی از بیرون کسب می‌شود؛ مانند آن چه با حواس پنجگانه درک می‌کنیم و یا تمامی علمی که از طبیعت، کتاب و معلم می‌آموزیم. مانند زبانی که سخن می‌گوییم - حساب و ریاضیات - تاریخ و جغرافی - حرفه و ... هر چند که این علوم را نیز به عقل و فطرت (قلب) ارجاع می‌دهیم.

دو - هر کسی، هر چیزی را به اندازه و میزان "**توجه**" خودش به آن می شناسد.

سلسله جبال البرز و قلهی مرتفع دماوند، با آن گستردگی و بلندی، خود را می شناسانند، اما کسی که توجه نماید، حتی به همین حد ظاهری نیز نخواهد شناخت. مرز شمالی شهر بزرگ تهران، با بیش از ۱۵ میلیون جمعیت، رشته کوه های البرز است؛ اما آیا تمامی اهالی تهران، کوه شناس، سنگ شناس، راه شناس و ... می باشند؟! آیا تمامی اهالی تهران، هر روز متوجه می شوند که اطراف قلهی دماوند را ابر پوشانده است یا نه؟! خیر، چرا که همگان این توجه خاص را ننموده اند.

دو / ۱ - باید به مقولهی مهم "**توجه**" در وجود خودمان، خیلی اهمیت قایل شویم، چرا که تمامی

"جهت گیری" های ما، مبتنی بر "**توجه**" ماست، خواه در امور مادی باشد، یا معنوی.

حضرت ابراهیم علیه السلام، در پاسخ مشرکانی که ستاره، ماه و خورشید را می پرسیدند، فرمود که من الله واحد و احد را می پرستم، بلکه فرمود: «من به فاطر زمین و آسمانها، توجه می کنم»، یعنی رویم به سوی اوست، پس جهت گیری من به سوی اوست، پس مشرک نیستم:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من روی خود (توجه و جهت خود) را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده است؛ [من در شناخت و ایمان خود خالصم]؛ و از مشرکان نیستم!

دو / ۲ - نقطه مقابل "**توجه**"، همان "**غفلت**" است. وقتی کسی به چیزی توجه ننماید، از آن غافل می شود، پس

کسی که به هر حیث و در هر امری متوجه خدا و بازگشت به سوی او نباشد، از او غافل می شود؛ پس به راه و به سوی چیزی که به آن توجه دارد می رود، نه به سوی خدا.

«سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا

يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (الأعراف، ۱۴۶)

ترجمه: بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند!

سه - هر کسی به اندازهی تلاش خود برای کسب علم و شناخت، می شناسد. تفاوت عوام با خواص، در هر

امری، همین است، حال خواه خداشناسی باشد، یا علوم و فنون دیگر. هرگز شناخت یک نفر با تحصیلات

ابتدایی از حساب و ریاضی، با یک نفر در سطح دکتری در رشتهی ریاضی، مساوی نخواهد بود.

سه / ۱ - خداوند متعال برای خودشناسی، خداشناسی، معادشناسی، هستی‌شناسی، طبیعت‌شناسی و ...، دو کتاب "خلقت و قرآن مجید" را در اختیار ما قرار داده است، اما ظرفیت و قابلیت شناخت، درک، کسب علم و ... نیز باید افزایش یابد، لذا صرف مطالعه در طبیعت و حتی قرآن مجید نیز انسان را به "علم مفید" نمی‌رساند؛ علم باید همراه با تزکیه باشد تا مفید و راهگشا و کمال بخش گردد.

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: (آیا چنین شخص غافلی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند!

دکتر الهی قمشه‌ای تحت عنوان "نامه‌ای از خدا" گفته: «خدایی که قسم بخورد جهنمش را از نافرمایان پر می‌کند و آن چه در زمین حرام کرده را در بهشت وعده می‌دهد، من نیستم، اشتباه گرفته‌اید» ... ! آیا چنین است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نامه‌ی خداوند متعال به بندگانش، همان قرآن کریم می‌باشد و انتساب هر نوشته (مکتوب) دیگری به خداوند سبحان، هم دروغ است و هم افترا.

جناب آقای دکتر الهی قمشه‌ای، استادی هستند که احترام‌شان بر ما لازم است، و ما نیز نمی‌دانیم که واقعاً این جملات از ایشان است یا خیر؟ و بعید می‌دانیم که از ایشان باشد، یا دست کم دعا می‌کنیم که عین بیان و نظر ایشان نباشد! در این فضای مجازی، هر جنابیتی اتفاق می‌افتد. لذا صرف نظر از گوینده، تحلیل و نقد این نظریات و پاسخ به این شبهه می‌پردازیم.

اما هر چه هست و هر که نوشته یا گفته، گزاره‌های خطایی است و بدتر آن که این جملات و این منطق ناصحیح، تحت عنوان "نامه‌ای از خدا"، به خداوند سبحان نسبت داده شده است، که این خود بدترین ظلم است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ ... - و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد یا می‌گوید به من وحی شده در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد ... / الأنعام، ۹۳».

● - این "نامه‌ی خدا"، چه زمانی به چه کسی نازل شده است، ما نمی‌دانیم، اما مغایرت آن با آیات قرآن کریم بسیار واضح است؛ چنان که قسم خداوند سبحان به پر کردن جهنم از نافرمايان، در چندین آیه به صراحت بیان شده است، مانند:

«وَأَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (السجده، ۱۳)

ترجمه: و اگر می‌خواستیم، به هر کسی هدایتش را [از روی جبر] می‌دادیم، لیکن این سخن از جانب من حتمی شده است که به یقین جهنم را از همه جنیان و آدمیان [که به اختیار خود کفر و شرک ورزیده و خلاف می‌کنند] آکنده سازم.

● - امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، مبتنی و مستند بر همین آیات است که در فرازی از دعای کمیل، به خداوند متعال عرض می‌نماید:

«فَبِالْيَقِينِ أَفْطَعُ، لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَا حِدِيكَ، وَفَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَسَلَامًا، وَمَا كَانَ لِأَحَدٍ فِيهَا مَقْرًا وَلَا مُقَامًا، لَكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَفْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَأَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ، وَأَنْتَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ قُلْتَ مُبْتَدِئًا، وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَّكِرًا، ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾...»

ترجمه: پس به یقین می‌دانم که اگر فرمانت در به عذاب کشیدن منکران نبود و حکمت به همیشگی بودن دشمنان در آتش صادر نمی‌شد، هر آینه سرتاسر دوزخ را سرد و سلامت می‌کردی و برای احدی در آنجا قرار و جایگاهی نبود، اما تو که مقدس است نام‌هایت سوگند یاد کردی که دوزخ را از همه‌ی کافران چه پری و چه آدمی پر سازی و ستیزه‌جویان را در آنجا همیشگی و جاودانه بداری و هم تو - که ثنایت برجسته و والا است - به این گفته ابتدا کردی و با نعمت‌هایت کریمانه تفضل فرمودی که «آیا مؤمن همانند فاسق است؟ نه مساوی نیستند»؛

انکار:

بنابراین، کسی که بگوید: «آن خدایی که قسم بخورد جهنمش را از نافرمايان پر می‌کند، خدای حقیقی نیست»، هم خدا را نشناخته و هم به خداوند متعال دروغ بسته و هم قرآن کریم را رد کرده است، مضافاً بر این که اصل معاد را نیز منکر شده است و ... حالا هر که می‌خواهد باشد.

مسخره و بازی نبودن خلقت:

خداوند علیم و حکیم، بارها در قرآن کریم تصریح نمود و متذکر شد که عالم هستی را پوچ یا برای بازی نیافریدم! پس بازگشت و نتیجه‌ای در کار هست که تردیدی در آن نیست:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (المؤمنون، ۱۱۵)

ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟!

و بدیهی است که اگر آدمی خلق شود، به او عقل، فطرت، علم، اختیار و اراده داده شود، در کشاکش "عقل و نفس" قرار گیرد، برایش پیامبر، وحی [کتاب و شریعت] نیز ارسال و نازل گردد و امامان نیز برایش قرار داده شوند، اما آخر کار، همگان **مساوی** شوند، نه تنها همه چیز غیر علیمانه، حکیمانه و غیر عادلانه خواهد بود، بلکه کل نظام خلقت و نظام هدایت، بازی و مسخره خواهد بود. لذا ضمن تأکید بر بازی و پوچ نبودن خلقت و هدایت، تصریح و تأکید نمود که هرگز «عقل و جهل - علم و نادانی - حرکت و سکون - عدل و ظلم - پاکی و ناپاکی و ...» مساوی نخواهند بود.

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَبِيبُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِيبِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۱۰۰) ترجمه: بگو: «(هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فزونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد! از (مخالفت) خدا پرهیزید ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید!

«لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (الحشر، ۲۰)

ترجمه: هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ اصحاب بهشت رستگار و پیروزند (کامیابند)!

● - علیمانه، حکیمانه، عادلانه، قانونمند و با محاسبه بودن نظام خلقت و نظام هدایت، نه تنها معاد، حساب و کتاب و کیفر و پاداش را ایجاد می کند، بلکه مستلزم آن است که حتی عملی به اندازه‌ی ذره مثقالی نیز از قلم نیفتد؛ لذا فرمود: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ حَيْرًا يَرَهُ / الزلّة، ۸ و ۹».

خود لوس کردن برای مردم:

برخی، از آن جا که مردم را به سوی خدا دعوت نمی کنند، بلکه به سوی خود دعوت می کنند، خودشان را برای مردم لوس می کنند و بدتر و ظالمانه تر آن که، چون مردم مسلمان هستند، برای این خود لوس کردن، از خدا، پیامبر، اسلام، قرآن، دین، معاد و ...، مایه گذاشته و هزینه می کنند!

بله، خداوند متعال رحمن، رحیم، غفور، غفو، جواد، کریم و لطیف است؛ اما اینها گمان می کنند که باید حتماً قهر، غضب، عتاب، عذاب، کیفر و جهنم را رد کنند، تا مردمانی بگویند: «آهان، این خدا را شناخته و اسلام را فهمیده است» و طرفدار وی گردند!

آسوده نمودن از گناه:

یک دسته هم به طور کلی، نه تنها کافرند، بلکه اساساً چون ابلیس لعین، با خداوند متعال، اسلام، قرآن مجید و مردمان موحد و مؤمن و سالم، دشمنی دارند، و البته اگر فراماسون و بهایی و منافق نباشند! این دسته از دشمنان خدا، به صورت پیوسته و گسترده، در فضای مجازی، تربیون، نوشتار و حتی اخیراً در منابر، به بهانه‌ی ذکر رحمت و مغفرت الهی، منکر هرگونه مسئولیت، تکلیف، سؤال، جواب، عذاب و جهنمی می شوند و به مردم القا می کنند که فرقی ندارد که در صراط مستقیم حرکت کنید یا در مسیر انحرافی به مقصد دوزخ؛ عمل

صالح انجام دهید و یا فسق و فساد؛ خداوند بخشنده است و همه را می بخشد! که البته دروغ و خلاف آیات صریح قرآن مجید و نیز حکم و تصدیق عقل می باشد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (النساء، ۱۶۸ و ۱۶۹)

ترجمه: کسانی که کافر شدند، و (به خود و دیگران) ستم کردند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید، و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد * مگر به راه دوزخ! که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این کار برای خدا آسان است!

حرام دنیا و حلال بهشت:

بسیار زشت و سخیف است که شبهات سبک و بی مغز فضای مجازی، که توسط تشکل های فراماسونی و صهیونیستی ساخته شده و توسط پیاده نظام سبک مغزش منتشر می شود، در سخنرانی، تریبون و منبر نیز گفته شود!

هیچ یک از حرام های دنیا، در بهشت حلال نمی باشد. در بهشت، نه ظلم، جنایت، تجاوز، فریب، فتنه، کفر، شرک، نفاق، جنگ، بچه کشی، تحریم و ... وجود دارد و نه شراب مست کننده، زنا، قمار، هیزی، دزدی، دروغ، غیبت، تهمت، شایعه پراکنی و ... حلال شده و وجود دارد!

ابن عربی در فصوص الحکمه می نویسد: هر که خود را با معرفت بشناسد خدا را شناخته ...، زیرا خدا او را به صورت خویش آفریده است و خدا عین هویت و حقیقت انسان است ... علامه مجلسی در بحار روایتی از یونس بن عبدالرحمن نقل می کند که از امام رضا (ع) در مورد وجود جوهر و ذات الهی در وجود انسان می پرسد ... و حضرت می فرماید: صاحب چنین تفکری از زنادیق است و در مسیر ما نیست!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا شما خودتان این بیان را در "فصوص الحکمة" از ابن عربی خوانده اید، و یا این پاسخ را در بحارالانوار خوانده اید؟! پس قبل از ورود به بحث، توجه به این نکته برای همگان لازم و ضروری است که "منبع" چه بوده است؟! لابد در سایتی چنین نوشته است؟! پس قصد مشخص است. حالا مردمی که نه با فصوص آشنایی دارند، نا مباحث معرفتی، نه با معنای واژگانی چون وجود، ذات، جوهر، عرض و ...، فقط همین قدر می خوانند و باور می کنند که در فصوص مطلبی آمده که امام فرموده اند، اندیشه ی زنادقه است!

خودشناسی و خداشناسی:

اساساً جمله‌ی «هر که خود را با معرفت بشناسد»، جمله‌ی غلطی است، چرا که "معرفت" یعنی همان "شناخت" در فارسی. پس مثل این است که بگویند: «اگر کسی خود را با شناخت بشناسد!» بالاخره آدمی هر کسی یا هر چیزی را بشناسد، به همان مقدار که شناخته است، نسبت به او "معرفت" پیدا کرده است؛ مگر آن که در اصل، "شناختش" درست نباشد!

● - جمله‌ی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» - کسی که خود را بشناسد، تحقیقاً پروردگارش را می‌شناسد»، از ابن عربی در فصوص نیست، بلکه کلام مبارک حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می‌باشد. (غرالحکم، ص ۲۳۲).

● - بدیهی است که هر کسی و هر چیزی، به ویژه خداوند سبحان، به نشانه‌هایش (اسم‌هایش) شناخته می‌شود، نه به ذاتش! و هر چه که هست، از آن جهت که مخلوق است، نشانه‌ی خالق است. پس با شناخت مخلوق (اسم الله)، خالق شناخته می‌شود؛ و البته "انسان کامل = اهل عصمت علیهم السلام"، مظهر اتم (کامل) اسمای الهی می‌باشند.

امروزه دانشمندان می‌گویند: «علم یعنی نشانه شناسی!» پس کسی که خود را درست بشناسد «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ»، خدای خود را خواهد شناخت «فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

یک مباحثه از امام صادق علیه السلام:

در مباحثه‌ی حضرت امام صادق علیه السلام با یک زندیق، کافر، ماده‌گرا (ماتریالیست) به نام "ابن ابی العوجا"، شاهدیم که حضرت امام برای "خداشناسی"، او را به "خودشناسی" توجه می‌دهند.

ابن ابی العوجا پرسید: «اگر خدایی هست، چه اشکالی دارد که بر مخلوقش آشکار شود و آنها را به پرستش خود بخواند تا حتی دو نفر هم با هم اختلاف نکنند؟ چرا از آنها پنهان گشت و فرستادگانش را به سوی آنها گسیل داشت، اگر خود بی واسطه این کار را می‌کرد، راه ایمان مردم به او نزدیک‌تر می‌شد؟!»

امام علیه السلام، او را به خودش (خودشناسی) ارجاع و توجه دادند و فرمودند: «چگونه پنهان گشته بر تو کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو ارائه داده است؟! پیدا شدنت بعد هیچ بودنت، بزرگسالت بعد از کودکی، خرسندیت بعد از خشم و خشمت پس از خرسندی، و اندوهت پس از شادی و شادیت پس از اندوه، دوستی‌ات بعد از دشمنی و دشمنی‌ات پس از دوستی، تصمیمت بعد از درنگت و درنگت پس از تصمیم، خواهشت پس از نخواستن و نخواستنت پس از خواهش، تمایلت پس از هراس و هراست پس از تمایل، امیدت پس از ناامیدی و ناامیدیت پس از امید، به خاطر آمدنت آن چه در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن آن چه نیک می‌دانی از ذهنت...؟! (اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید).

اندیشه زنادقه:

بدیهی است که خداوند متعال، جسم و شکل، حجم، وزن، رنگ و بو ندارد - اندازه، جا و مکان و ... ندارد، که اینها همه صفات و نیازهای مخلوقات است و همه دال بر "حدّ" داشتن و محدود بودن می باشند!

بت پرستان نفوذی به قوم یهود، ابتدا برای آنان مجسمه‌ی گوساله آوردند و گفتند این همان اله موسی (ع) و شماست! سپس در طی ادوار گوناگون، تورات را تحریف کردند و برای خداوند متعال جسمیت قائل شدند! گفتند: به شکل آدم به زمین آمد، نشانی مؤمنان را گم کرده بود، به کوه صیهون رفت، با پیامبرش کشتی گرفت و ...!

همین کفار سپس به مسیحیت نفوذ کردند و برای این که کم نیاورند، گفتند: مسیح (ع) خود خدا، پدر خدا و پسر خداست و ...! صاحبان همین اندیشه، به اسلام نفوذ کردند و اندیشه‌هایی چون "ابن تیمیه" که وهابیت از آن پیروی می کنند، گفتند: خدا جسم دارد، دست و پا و چشم و گوش دارد، منتهی خیلی بزرگتر! چرا که در قرآن کریم فرموده که او سمیع، بصیر، قادر و ... می باشد! خب، این اندیشه‌ی زنادقه می باشد.

اما، این که انسان بکوشد تا "اسماء الله" هر چه بیشتر در او تجلی کند، تا در جهت "خلیفة اللهی" رشد کند، و بکوشد تا "متخلق به اخلاق الله" و "متصف به صفات الله" گردد، نه تنها اندیشه‌ی زنادقه نیست، بلکه سراسر تعلیمات قرآنی و حدیثی همین را تعلیم و تذکر می دهد.

● - «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (البقره، ۱۳۸)

ترجمه: [بگویید] رنگ خدا (ما رنگ خدایی بخود می گیریم) و چه رنگی بهتر از رنگ خداست و ما تنها او را عبادت می کنیم.

در قرآن کریم می فرماید که به رنگ خدایی درآید! حال مگر خدا رنگ دارد؟! خیر؛ بلکه دین، حتی ادیان الهی (یهود و نصاری) نیز مانند ادیان باطل بشری، رنگ "قومیت و نژاد پرستی" به خود گرفته بود! یهودیان می گفتند: «بگویید ما یهودی هستیم تا هدایت شوید»، مسیحیان نیز عین همین جمله را می گفتند و گاه علیه السلام وحدت می کردند و می گفتند: بالاخره یا بگویید مسیحی هستم و یا یهودی! پس، حتی دین الهی نیز رنگ دنیا (جاه، مقام، ثروت، شهرت، شهوت) می گیرد؛ لذا فرمود که «رنگ توحیدی بگیری و بگویید ما رنگ الهی به خود می گیریم که بهترین رنگ است»، لذا آخرش «وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ - و همانا ما او را بندگی می کنیم»، اضافه نمود تا خلط مبحث نگردد و از واژه «رنگ خدا»، مانند سمع و بصر خدا، سوء استفاده نشود.

ابن عربی و خلقت آدم به صورتش:

ابن عربی در فصوص، حدیثی آورده مبتنی بر «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلِيَّ صُورَتِهِ - خداوند آدم را به صورتش خلق کرد» و سپس به تفسیر "صورت خدا" پرداخته است.

اگر چه برخی در سند این حدیث تردید کردند، اما برخی دیگر آن را به نوعی دیگر تأیید کردند و می گویند، آنها اول حدیث را حذف کرده اند، چرا که از امامان علیهم السلام، در شرح این گزاره، احادیث محکمی وجود دارد:

«محمد بن مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره روایت «همانا خداوند آدم را بر صورت خود آفرید» پرسیدم. حضرت فرمودند: این صورت، صورتی است تازه آفریده شده که خداوند آن را برگزید و بر سایر صورتها اختیار کرد. پس این صورت را به خودش نسبت داد؛ همچنان که کعبه و روح را به سوی خود نسبت داد و فرمود: «خانه من»، «و در آن از روح خود دمیدم.» (محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۴).

● - در هر حال، بر خداشناس، عارف، مؤمن، مسلمان و هر اهل عقل و فهمی روشن است که خداوند متعال شکل و صورتی مانند موجودات مادی ندارد و کسی که چنین فرضی نماید، از اندیشه‌ی "زنادقه" پیروی می‌کند. لذا چه عین جمله حدیث باشد یا نباشد، صورت خدا، مانند همان رنگ خداست؛ یعنی انسان اگر انسان شود، علم و حکمت، رحمت و مغفرت، جود و کرم، جمال الهی و اسماء الله در او تجلی می‌کند.



قرآن کریم و حدیث - مهر ۹۸

چرا دجال را به عنوان یکی از علایم ظهور، همان فرهنگ غرب می دانند؟ آیا دجال یک شخص شیطانی مانند سفیانی است، یا یک جریان؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به آتش کشیدن قرآن‌ها، در دورانی که نسخ کمی وجود داشت، تحریم نقل حدیث و تنبیه و مجازات ناقل حدیث، در دورانی که علوم بیشتر سینه به سینه منتقل می شد، اجازه انحصاری نقل حدیث به ابو اسحاق کعب بن مانع حمیری معروف به «کعب الاحبار» یهودی و ابوهیره‌ی جاعل، کنار گذاشتن و بایکوت اهل عصمت علیهم السلام که قرآن ناطق می باشند، و بالاخره سلطه‌ی حکومت‌های کافر، مشرک، مستکبر و ظالم بر مسلمانان، سبب گردید تا از همان ابتدای اسلام، راه ترویج خرافات و نفوذ "اسرائیلیات" به فرهنگ و اعتقادات مسلمانان باز و هموار گردد و اذهان عمومی را به جای "بصیرت در دین"، به سمت سطحی‌نگری، قصه‌های خیالی و اعتقادات خرافی بکشاند.

سطحی‌نگری و خرافه‌گرایی، فقط در پذیرش گفتارهای نادرست و بی سند، یا باورهای غلط نیست، بلکه در اصل، این "توجه و توجهات" آدمی است که سطحی‌نگر، شعارزده و خرافه‌گرا می گردد.

● - به راستی وقتی بسیاری از مسلمانان نمی دانند که "ولایت و امامت" چه منصبی است و نقش و جایگاه آن در تبیین، حفظ و استحکام دین و دینداری چیست؟ و نمی دانند که حضرت امام مهدی علیه السلام کیست و چرا غیبت نموده و شرایط ظهور و قیام ایشان کدام است...؟ دیگر چه فرقی دارد که "دجال" کیست و یا "سفیانی" کدام است؟!

بیشترین احادیث نقل شده درباره‌ی "دجال"، در کتب اهل سنت درج شده است که به رغم تصریح بر فرزند داشتن امام حسن عسکری علیه السلام و ذکر احادیثی دال بر امام بودن ایشان، هنوز معتقدند که امام زمان به دنیا نیامده و یک روزی به دنیا خواهد آمد! معنای این سخن آن است که خداوند متعال، بندگانش را تا تولد و ظهور ایشان رها کرده و بی امام گذاشته است، در حالی که این اندیشه یهود است و در قرآن کریم، خطاب

به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، تصریح فرمود که: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ - همانا که تو هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی رهبری هست / الرعد، ۷».

دجال

شواهد و مستندات تاریخی نشان می‌دهد که بیش از ظهور هر یک از هادیان و منجیان الهی، دجال‌هایی ظهور کرده‌اند تا مردمان را فریب دهند، چنان که سابقه‌ی واژه‌ی "دجال"، به پیش از تولد حضرت مسیح علیه السلام که مژده‌ی ظهورش داده شده بود می‌رسد.

واژه المسیح الدجال (در عربی به معنی مسیح دروغین) ۴۰۰ سال پیش از اسلام برای ترجمه (Mšīhā) (Daggālā) از سریانی به عربی استفاده شده است؛ که معادل یونانی دجال (antichristos) به معنای "ضدمسیح" می‌باشد.

نصرانی‌ها در آن دوران، همه منتظر ظهور و خروج "دجال" زمان خود بودند تا بفهمند که ظهور منجی الهی نزدیک شده است. نام دجال در منابع مسیحیت نیز بسیار آمده است، چنان که در نامه اول منسوب به یوحنا آمده است «دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند، آن کسی دجال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید»؛ در حالی که "پدر، پسر و روح القدس" دانستن حضرت مسیح علیه السلام، خود دروغی بزرگ و شرکی آشکار و افتزایی عظیم به خداوند سبحان می‌باشد.

در هر حال، در لغت و فرهنگ اسلامی، "دجال" همان دروغگو و فریب دهنده‌ی بزرگی است که روکشی جلا داده شده دارد؛ خواه فرد باشد، یا حزب و یا یک جریان. و البته بدیهی است که اندیشه‌ها، احزاب و جریان‌ها، بدون مدعی و صاحبی که اشخاص هستند، نمی‌باشند.

بنابراین، از نظر لغت شناسان، به هر دروغگو و حقه بازی که قصد فریب مردمان را می‌کند، «دجال» گفته می‌شود. پس، دجال‌ها در هر زمان بسیارند، اما چون جوامع انسانی، خواه ناخواه به سوی وحدتی می‌روند تا مقدمات "حکومت واحد جهانی، به رهبری امام مهدی علیه السلام" فراهم گردد، قطعاً یک دجال آخر الزمانی هم وجود خواهد داشت که همگان را به سوی خود می‌خواند. یعنی یک جریان کلی باطل علیه حق، دروغگو، خقه‌باز، فریب دهنده و خائن، که البته سردمدارانی از اشخاص دارد. مثل امریکای شیطان و انگلیس خبیث امروز و سردمدارانشان.

بیان شده که "دجال" شخصی خدعه‌گر است که با کارهای عجیب و غریب که به سحر شبیه است، ادعای ربوبیت می‌کند و همراهش آب و آتش است؛ و ما می‌دانیم که هم فرعون چنین بود، و هم نظام سلطه‌ی غرب، به رهبری امریکا چنین است. ادعای ربوبیت (صاحب اختیاری و تدبیر امور همگان) را دارند و با وعده و وعید،

شعارهای خوشایند، ادعاهای بزرگی چون حقوق بشر، صلح جهانی ... و نیز جنگ، آتش و خونریزی پیش می‌روند.

شهید آیت الله محمد باقر صدر اعلی الله مقامه، در کتاب «تاریخ ما بعد الظهور» نوشته است: «کلمه دجال در روایات به صورت رمز از معنایی خاص آمده است که عبارت باشد از اوج تمدن و تکنیک خاصی که با اسلام و مبانی آن ستیز دارد. . . ما به طور وضوح می‌بینیم که چگونه صنعت و تکنیک مادی غرب در این عصر تمام جوامع حتی جامعه مسلمانان را غلبه کرده است. . . این تمدن و پیشرفت در هر شهری وارد خواهد شد. . . و مفهوم تمدن و پیشرفت مادی شامل همه عصرها خواهد بود. . . و اینکه ظهور دجال به عنوان علائم ظهور معرفی شده و آن را معاصر با ظهور حضرت مهدی (ع) و حضرت عیسی (ع) مشخص کرده‌اند، به این جهت است که این پیشرفت تا عصر ظهور به درازا خواهد کشید و اینکه دجال به توسط حضرت مسیح (ع) و مهدی (عج) کشته خواهد شد، به این معنا است که نظامی که این دو بزرگوار در آخرالزمان پیاده خواهند کرد، بر پیشرفت مادیت محض غلبه خواهد کرد، مادیتی که براساس ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق مستضعفین و فقرای جوامع پایه گذاری شده است و به سبب آن تمام جوامع را ظلم فرا خواهد گرفت، ولی با پیاده شدن نظام اصیل اسلامی عدالت و انصاف همراه با رفاه و معنویت کلّ جامعه بشری را پوشش خواهد داد.

اینکه در روایات می‌خوانیم کسی را می‌کشد و دوباره زنده می‌کند ممکن است اشاره به سقوط یک نظام سیاسی و احیای بار دیگر آن باشد و نیز سایر صفات و خصوصیات او نیز بر این ادعا گواهی می‌دهد و از جمله اموری که شاهد بر این مدعا است اینکه در روایات می‌خوانیم که حضرت مسیح (ع) و امام مهدی (عج) او را در مکانی در فلسطین به قتل می‌رسانند و این خود اشاره بر این مطلب است که برای تسلط بر سلطه آمریکا ابتدا یهود در منطقه فلسطین نابود خواهند شد».

نکته:

ما نمی‌توانیم به صورت قطعی و مشخص بشناسیم و بگوییم که "دجال" یک شخص است یا یک جریان، و او [آن] کیست؟ بلکه می‌دانیم که هر اهل باطل، دروغ و حقه و خدع‌ای که مردمان را می‌فریبد، "دجال" است. اما، به صورت قطعی می‌دانیم که حضرت امام مهدی علیه السلام کیست؟ چرا غیبت نموده و چرا و چگونه ظهور و قیام می‌نمایند؟ و شرایط لازم برای تعجیل در ظهور ایشان چیست؟

ما مکلف نشده‌ایم که "دجال" را به صورت شناسنامه‌ای بشناسیم، اما مکلف شده‌ایم تا امام زمان خود را چه به لحاظ اصل و نسب و چه به لحاظ رتبه، مقام و جایگاه الهی‌اش بشناسیم، تا غیر مسلمان از دنیا نرویم.

البته، ما مکلف به "دشمن شناسی" نیز هستیم، آن هم نه به صورت ظاهری، شناسنامه‌ای و مقطعی؛ ولی تا دوست را نشناسیم، دشمن را نخواهیم شناخت.

راه‌های گوناگون دشمن شناسی نیز برای ما تبیین شده است، چرا که از جانب خداوند متان، از یک حجت درونی برخوردار هستیم به نام عقل، و از حجج بیرونی که پیامبر اهل بیت علیهم السلام بهره‌مند شده‌ایم که کتاب خدا را به ما تعلیم داده و به راه رشد و سعادت رهبری می‌کنند.

ما کلام الله [قرآن مجید] را با آموزه‌های محکم و متقن اهل عصمت علیهم السلام در اختیار داریم، عقل و شعور و نیز قلب و فطرت هم داریم؛ پس اگر بخواهیم، می‌توانیم به راحتی حق و باطل را از یک دیگر تشخیص دهیم. نام دیگر قرآن، "فرقان" است که فرق بین حق و باطل را می‌شناساند، و البته باید موانع علم و فهم، با رعایت تقوای الهی، برداشته شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»
(الأنفال، ۲۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ (روشن‌بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت؛) و گناهانتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌زمرزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!

با توجه به کلیبی که از آیت الله سید کمال حیدری، در موضوع کثرت جعل حدیث، در فضای مجازی منتشر شده؛ نظر شما راجع به جعل احادیث به ویژه در بحار الانوار و اخباری بودن علامه مجلسی چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پیش از پاسخ مستقیم به پرسش، باید دید که هدف مصاحبه‌کنندگان و سپس تهیه‌ی کلیبی از یک بخش سخنان، و سپس فرافکنی یک موضوع تخصصی به این شکل در فضای مجازی و برای اذهان عمومی چیست - اگر چه از سوی یک مؤسسه‌ای به نام امام جواد علیه السلام باشد؟! ان شاء الله که مصداق «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» نباشد.

آیت الله محترم، در باره‌ی جعل احادیث سخن می‌گوید و البته همه می‌دانند که صدها هزار حدیث جعلی وجود دارد؛ پس اصل مطلب، سخن جدیدی نیست، اما مقوله‌ی "حدیث شناسی"، یک مقوله‌ی کاملاً علمی و تخصصی می‌باشد. شما از یک و نیم میلیارد مسلمان پرسید: «فرق حدیث محکم و مرسل چیست و از کجا می‌توان دانست که کدام محکم است و کدام مرسل؟!» به نظر شما چند نفر می‌دانند؟!

● - "جعل و تحریف"، چه در آیات الهی باشد و چه در سخنان پیامبران و یا امامان علیهم السلام، روش یا تاکتیک یا ترفند جدیدی نیست، چنان که می‌دانیم تورات و انجیل تحریف شده‌اند؛ و راجع به قرآن کریم نیز سعی

بسیاری به تحریف کرده‌اند، و اگر چه اصل قرآن کریم باقی ماند، اما در اذهان مردم خرافه‌های بسیاری وجود دارد که تحت عنوان "آیه‌ای از قرآن - در قرآن آمده - خدا گفته" وجود دارد که اصل و سندی ندارد. بالاخره وقتی خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» - پس کیست ستمکارتر از کسی به دروغ به خدا افترا ببندد / الاعراف، ۳۷»، معلوم می‌شود که برخی چنین می‌کردند و چه بسا در حال یا آینده نیز چنین کنند! که نمونه‌هایش را بسیار دیده و می‌بینیم. آیا تمامی اندیشه‌های انحرافی در میان مسلمانان شیعه و سنی، عقاید پوچ و خرافی خود را به قرآن و حدیث نسبت نمی‌دهند؟!

«**تحریف ظریف‌تر**»، حالا تحریف فقط این نیست که جمله‌ای از خود بگویند و آن را به خدا و پیامبرش و یا امامان علیهم السلام نسبت دهند، بلکه خداوند متعال، ما را به "**تحریفی ظریف‌تر**" هشدار و تعلیم می‌دهد که آن را شیوه یهود معرفی می‌نماید! «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ - برخی از یهود، کلمه را از موضعش تحریف می‌کنند / النساء، ۴۶» - بسیاری این کار را می‌کنند، اما انصافاً تخصص یهود است، چنان که جمیع رسانه‌های خبری و بنگاه‌های دروغ پراکنی، وابسته به صهیونیسم بین الملل می‌باشند؛ و چنان که بسیاری از اخبار و گزارشات آنان غلط و دروغ نیست، اما از موضع تحریف شده است!

حال این نوع از تحریف چیست و چگونه است؟ می‌فرماید: «**کلمه را از موضعش تحریف می‌کنند**»، یعنی آیه، حدیث، جمله و کلماتش تحریف نمی‌شود - اصل خبر یا گزارش تحریف نمی‌شود، بلکه "موضع" آن تحریف می‌گردد؛ مثل آن که بگویند: «هر حاکمی، هر چند که ظالم و جنایتکار باشد، همان اولی الامر است که خداوند متعال امر به اطاعت از او را نموده است»! یا مثل خوارج، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بگویند: «**إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**» یعنی شما نباید حکومت کنی! که ایشان در پاسخ فرمودند: «**كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ**» - کلمه‌ی حقی که از آن اراده‌ی باطل شده است» - و یا بگویند: وهابیت، طالبان، داعش و سایر تروریست‌ها، همه مسلمان هستند، حکومت اسلامی یعنی همین که اینها می‌گویند و انجام می‌دهند؛ یعنی جنگ، ترور، جنایت، تجاوز و ...

تشخیص احادیث جعلی:

بی‌تردید اگر اطمینان از صحت حدیث [عین کلام معصوم علیه السلام]، اولاً مبتنی بر دو منبع شناخت "عقل و وحی" نگردیده بود و نیز از چارچوب علمی در [علم حدیث، علم رجال، علم کتاب و ...] برخوردار نبود، نه جناب آیت الله سید کمال حیدری متوجه می‌شدند که حدیث جعلی وجود دارد و کدام احادیث جعلی هستند و نه هیچ شخص و شخصیت دیگری؛ اما اکنون یک طلبه نیز می‌تواند پس از کمی تحصیل تخصصی، تشخیص دهد. چرا که این خود "علم" است و چارچوب علمی دارد.

چرا احادیث را به "محکم، مرسل و مرفوع" تقسیم کرده‌اند؟ چون هم به لحاظ محتوا بررسی می‌شوند که با عقل و وحی منافات و یا کمترین اختلافی نداشته باشند، و هم به لحاظ سند بررسی می‌شود که موثق باشند و به هم به

لحاظ راویان بررسی می‌شوند که همه ثقه باشند. مثلاً اگر حدیثی به ده واسطه از امام نقل شده باشد، اما یکی از ناقلین در این میان موثق نباشد، در صحت حدیث تردید می‌شود، مگر این که از طرق دیگری به اثبات رسد.

جعل حدیث:

حتی زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز بودند کسانی که "جعل حدیث" می‌کردند و بودند عوام‌هایی که هر سخنی را نسبت می‌دادند و یا نسبت دادن توسط دیگران می‌پذیرفتند [چنان که امروزه نیز بسیارند]. اما، آن چه از احادیث جعلی که کتابت شده، بیشتر در منابع اهل سنت می‌باشد، چنان که گوینده خود اذعان دارد که صحاح سته، احادیث جعلی بسیاری وجود دارد که حتی خود نویسندگان به جعلی بودن آن یا فاسد و فاسق بودن روای آن [حتی در همان کتاب] اذعان داشته‌اند! همان طور که گوینده خود اذعان دارد که «احمد بن حنبل [پیشوای حنبلی‌ها] که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم می‌زیسته، نوشته است که من سی هزار روایتی که در مستند آورده‌ام را از میان هفتصد و پنجاه هزار روایت برگزیده‌ام»، و تازه پنجزار از آنها نیز به نقل از "ابوهریره"، جاعل مشهور می‌باشد!

نامبرده می‌گوید: در شیعه نیز جعل کننده حدیث وجود دارد، مثل کسی که قبلاً سنی بوده و سپس شیعه شده و یادش نمی‌آید که حدیث را از منابع اهل سنت گرفته است یا از امام صادق علیه السلام؟! اگر چه "جعل" با "به خاطر نیاوردن منبع اخذ حدیث" فرق دارد، اما خودش اذعان دارد که او نیز سنی مذهب بوده است و سپس شیعه شده است.

علامه مجلسی رحمة الله علیه:

متأسفانه از برخی گفتارها، این احساس به شنونده دست می‌دهد که برخی نسبت به علامه مجلسی رحمة الله علیه، یک حسادتی دارند که آنها را به بغض نیز کشانده است. مثل این که بگویند: «در کتب پیشینیان، دو سه هزار حدیث بیشتر نبوده، پس علامه مجلسی این صد و ده جلد کتاب حدیثی را از کجا آورده است؟!» این جمله‌ی معترضه، به گونه‌ای بیان می‌شود که مخاطب گمان می‌کند که او این همه حدیث را شخصاً جعل کرده است! و البته این ظلم بسیار بسیار بزرگی است.

اگر علامه مجلسی گفته باشد که اینها همه احادیث محکم و موثقی است که من در این کتاب‌ها آورده‌ام، جای دارد که خواننده بپرسد: «این همه حدیث را از کجا آورده‌ای و اسنادش چه بوده است؟! اما اگر خودش بگوید: «من پس از چند قرن اختناق، فرصت یافته‌ام که فعلاً بگردم و جستجو کنم و هر کس هر چه را تحت عنوان حدیث بیان نمود، جمع‌آوری و یادداشت کنم، تا سپس خودم تا وقتی زنده هستم و پس از مرگم سایر علما و دانشمندان تحقیق کنند که کدام موثق هست و کدام نیست»؛ دیگر جایی برای این تهمت‌ها و بدبینی‌ها باقی نمی‌ماند.

اتهام اخباری‌گری:

این که چون علامه مجلسی رحمه الله علیه فرصت یافت که هر چه تحت عنوان حدیث بیان شده را در مجموعه کتبی جمع آوری نماید، نشانه و دلیل "محقق بودن" است و نه "اخباری گری" بودن!
 "اخباری گری" به این نیست که اگر کسی معتقد به آیات قرآن کریم و حدیث و ضرورت باور و عمل به آنها بود، "اخباری" باشد! اگر اینطور باشد که هر مسلمان، مؤمن و مقیدی را باید "اخباری" نامید! بلکه اخباریون، کسانی بودند که "اجتهاد" را باطل می دانستند و در مقابل اصولیون قرار گرفتند.

اصولیون می گویند: «کسی که مجتهد نیست، باید در فقه از کسی که مجتهد هست، تقلید نماید»، اما اخباریون می گفتند: خیر، این اجتهاد و تقلید جایز نیست، بلکه اکتفا به نقل قولی تحت عنوان حدیث کافیهست! اخباریون، یک خبر رسیده از اهل بیت علیهم السلام را برای همگان حجت می دانستند، چون معصوم آن را گفته است! مثلاً اگر کسی دچار سر درد شده بود و امام به او تجویزی نموده بود، آن تجویز را برای تمامی کسانی که سر درد دارند، لازم می دانستند! در حالی که ممکن است علل سر درد در افراد و دارو و تجویزش متفاوت باشد.

«روش اخباریون، همین است که اکنون تحت عنوان طب اسلامی، طب سنتی یا گیاهی، به همگان تجویز می شود»
 و حال آن که ممکن است داروی گیاهی، برای یک درد در یک بیمار مناسب باشد، اما صدها درد دیگر ایجاد نماید و همین طوری نمی شود که همگان پزشک و متخصص شوند و یک فرمول را به همگان تجویز نمایند.

● - حال آیا می شود مدعی شد: «چون علامه مجلسی (ره) در یک دوره، هر چه به نام حدیث بیان شده است را جمع آوری نموده، در اعتقاد و عمل، "اخباری" بوده است؟! اثبات این تهمت [که اگر به خاطر اهداف دیگر نباشد، از حسادت شخصی است]، در دنیا نیز ممکن نیست، چه رسد به آخرت! آنجا جناب مجلسی، به شدت یقین جناب آیت الله را می چسبد و می گوید: «با قاطعیت گفتم که من اخباری هستم، حالا اثبات کن!»!

امام خامنه‌ای:

«یک روز مرحوم مجلسی رضوان الله علیه، در کتاب «حق الیقین» و «عین الحیة» و امثال اینها، اخلاق و عقاید دینی را با همان زبان خودش می گفت و دنیایی را به تفکر اعتقادی شیعی نزدیک می کرد. شما خیال نکنید که این کتب مجلسی بیهوده نوشته شده است؛ نخیر، پایه‌های تشیع را - در آن زمانی که تشیع در کشور ما تازه بود - همین کتابها قرص کرده است. به کتابهای «حیة القلوب» و «حق الیقین» و «عین الحیة» مجلسی به چشم حقارت نگاه نکنید و نگویید اینها چه اثری دارد؛ نخیر، اینها یک روز خیلی اثر داشته است. مجلسی وقتی آمده است که در همان شهر، یک قرن و نیم قبل از آن، برای این که مردم را به عقاید شیعه وادار کنند، چه کارهای حتی غیرانسانی کرده بودند؛ مجلسی و امثال او آمدند این عقاید را در دل‌های مردم محکم کردند.» (۱۳۷۰/۱۲/۵)



سیاسی - مهر ۹۸

در فضای مجازی، کلیبی از شهید بهشتی (ره) درباره‌ی "آزادی" منتشر شده که گویا نظر ایشان با نمایش

فیلم‌های سکسی، یا استخر مختلط، بدحجابی در انظار و ... موافق است و می‌گوید: «داشتن استخرهای

شنای مختلط برای زن و مرد چیز خوبی است؛ خوب اگر کسی مسلمان است نرود و...؟! و البته این شائبه

و شبهه ایجاد می‌شود که «آیا این آموزه‌ی اسلام است»؟!»

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بدیهی است که دشمن، به هر حيله، ترفند و تاکتیکی برای دشمنی و ایجاد شک، تردید، بدبینی و انحراف در اذهان عمومی متوسل می‌شود، اما مهم این است که مخاطب، اگر دسترسی به منابع و اسناد نیز نداشته باشد، "عقل و شعور" دارد و می‌تواند به خوبی تشخیص دهد. به فرودهی امام باقر علیه السلام: «عقل حجت درونی است و انبیا و امامان علیهم السلام، حجت‌های بیرونی هستند».

● - اگر چه آزادی مطلق، در هیچ کجای عالم وجود ندارد و هر جامعه، فرهنگ، ملت، دولت و حکومتی [از یک قبیله‌ی کوچک و عقب افتاده گرفته تا جوامع به اصطلاح متمدن و پیشرفته‌ی امروزی] برای آزادی تعریف خاصی دارد و به همان نسبت، حدود و ثغوری برای آن تعریف و معین کرده‌اند؛ اما حتی غیر مسلمانان نیز می‌دانند که در "اسلام"، نه تنها آزادی به معنای بی‌بند و باری و هر کی هر کی بودن نیست، بلکه تعریف خاصی دارد و در چارچوب، حیطة و محدوده‌ی قید و بندهای معلومی حاصل می‌گردد که سر جمعش را می‌توان "عبودیت = بندگی = اطاعت" از اوامر و نواهی خداوند سبحان نامید.

● - آیا "آزادی در اسلام عزیز"، اینطور تعریف شده که ارتکاب هر جرمی آزاد باشد، زمینه‌سازی برای هر انحرافی آزاد باشد، تبلیغ و ترویج هر گونه کفر، شرک، فساد و فحشایی آزاد باشد...، بعد هر که می‌خواهد دنبالش برود

و هر که نمی خواهد نرود؟! حتی در جوامع مدعی لیبرالیسم نیز چنین آزادی بی تعریف و بی حدّ و مرزی وجود ندارد و حتی "وحوش" نیز چنین زندگی نمی کنند!

شهید بهشتی (ره):

آیا شخصیتی چون شهید بهشتی رحمة الله علیه، که هم آیت الله و فقیه بود - هم اندیشمندی مؤمن و مقید بود - هم در تحصیلات دانشگاهی، ارشد خود را در رشته «معقول و منقول - حکمت و فلسفه‌ی اسلامی» اخذ نمود، و دکتری خود را در رشته‌ی "فلسفه" آغاز نمود و از پایان‌نامه خود تحت عنوان «مسائل ما بعد الطبیعه در قرآن» دفاع کرد - مغز متفکر در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود - رئیس دیوان عالی کشور ... بود، بازوی قوی امام خمینی (ره) بود و بالاخره به گونه‌ای ترور شد و به شهادت رسید که حضرت امام خمینی رحمة الله علیه، با تشبیه به کربلا فرمود: «ملت ایران در این فاجعه بزرگ، ۷۲ تن بی گناه، به عدد شهدای کربلا از دست داد!»؛ دیدگاهش این بود که هر نوع فساد و فحشایی آزاد باشد و هر که نخواست دنبالش نرود؟! و آیا این انحراف فکری، فرهنگی، عقیدتی و البته سیاسی را به اسلام نسبت می داد؟!!

تاکتیک دشمن در تحریف:

تاکتیک دشمن در تحریف، فقط این نیست که جمله یا خبری دروغین را بسازد و آن را به کسی [از خدا گرفته تا ...] نسبت دهد - و فقط این نیست که در جمله یا گزاره‌ای [آیه، حدیث، جملات بزرگان و ...] دست برد و با ایجاد تغییراتی در کلمات، آن را تحریف نماید! بلکه از ظریف‌ترین روش‌های تحریف، «**تحریف کلمه از موضع خودش می باشد**»، یعنی نه جمله عوض می شود و نه کلماتش، اما موضعش با تحریف تغییر می یابد! خداوند متعال، بنیان این تاکتیک را به "یهود" نسبت داد و فرمود: «**مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ** - برخی از یهود، کلمه را از موضعش تحریف می کنند/ النساء، ۴۶».

● - یکی از روش‌های این تحریف این است که وقتی بزرگی، نقل قولی از اندیشه‌ی نادرستی را شرح می دهد تا سپس آن را نقد و رد نماید، یک عده فقط همان بخش "نقل" را از او می آورند، چنان که گویی، نظر خود او چنین بوده است!

فرض کنید وقتی خداوند متعال در قرآن مجید، از اندیشه‌ها، گرایش‌ها، نظرات و انحرافات و ادعاها و اقوال اهل کفار و فسق، فساد و ظلم، بیانی می فرماید و رد می کند، فقط همان بخش نقل قول آنها را بیاورند و بگویند: «خدا در قرآن چنین فرموده است»!

حکایت:

معروف است که می گویند: از بی‌نمازی پرسیدند: «تو که ادعای مسلمانی می کنی، پس چرا نماز نمی خوانی»؟! گفت: «به امر خدا در قرآن کریم که فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ** - ای کسانی که ایمان آورده‌اید،

به نماز نزدیک نشوید!» و دیگر با ادامه آیه کاری نداشت که فرموده بود: «وَأَنْتُمْ سَكَارَى - در حالی که مست هستید!»

بیان آیت الله، دکتر شهید بهشتی رحمة الله علیه:

ترور شخصیت، به مراتب بدتر از ترور جسم و به شهادت رساندن افراد و بزرگان می باشد. این که به اذهان عمومی مسلمانان القا کنند که «امام حسین، از اسلام خارج شده و خارجی است، پس خونش مباح است»، بدتر از کشتن ایشان است و همین باورهای نادرست، مردم را تا حد کشتن امام زمان شان منحرف می سازد و کربلا و عاشورا پیش می آید. چنان که در قرآن کریم، ما را متذکر می گردد که «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ - و فتنه شدیدتر از قتل [به شکل ترور یا جنگ] است».

شهید آیت الله بهشتی رحمة الله علیه، نظریه‌ی یک عده را راجع به آزادی، با نقل ادعا و شعارهایشان مطرح می نمایند و سپس آن را رد می کنند، اما در این کلیپ، فقط طرح نظریه‌ی آنان آمده و مابقی حذف و سانسور شده است، آن هم به گونه‌ای که فرد ناآگاه و البته بی بصیرت، گمان نماید که اینها دیدگاه اسلام و ایشان است!

حال متن کامل این جمله، ایفاد می گردد:

●●● - «لااکراه فی الدین...؛ ما وقتی که اسلام را به عنوان دین قبول کردیم، دیگر بعد از آن نسبت به یک یک آورده‌های اسلام با تمام وجودم عشق می ورزم، اما این طور نیست که آقا من هم اسلام را قبول دارم ولی اگر بشود که آدم اسلام را قبول داشته باشد نمازهای صبح را نخواند و ماه رمضان در تابستان روزه نگیرد، اگر گاه گاهی فیلم سکسی در سینما نشان می دهند دیگر هی نگو فیلم زورو و نیاز! چرا نمی گذارند قیلم‌های سکسی تباه کننده ببینیم. خب آزاد است؛ داشتن استخرهای شنای مختلط برای زن و مرد چیز خوبی است؛ خب اگر کسی مسلمان است نرود. زن‌ها و مردها با شیوه‌ها و لباس‌های نامطلوب در جامعه بیایند و در عمل کار، عیبی ندارد. خب یک زن خودش نرود، یک جوان متدین چشمش را زیر بیندازد. نه ما این طور آزادی را نفی می کنیم.

... ما که با لفظ سر جنگ نداریم، ما می گوئیم در این کشورهای اروپایی که زادگاه لیبرالیسم است به هر گوشه‌اش رفتیم این صحنه‌ها را دیدیم، حالا شما لیبرالیسم برایت یک کلمه مقدس است، اگر می بینید از حاکمیت و حکومت لیبرال‌ها بر جمهوری اسلامی ایران احساس نگرانی می کنیم؟... در یک محیط اجتماعی که دائما زیر فشار اشعه نامرئی و مرئی جاذبه‌های جنسی قرار دارد، انسان واقعا آنجا آزاد نیست.

آقای من! ما با اسم کاری نداریم، فقط می خواهیم در برابر محرمات اسلامی حساسیت داشته باش، کافی نیست در نوشتن و سخن قبول کنیم محرمات اسلام [را]، عمل مهم است.»

بیانی دیگر از ایشان:

«... تکیه اسلام در جلوگیری از فساد و بی بندوباری، تقویت ایمان، تهذیب اخلاق، بالابردن میزان معنویت در انسان است ...»

این بخش اول از روش اسلام، یک بخش دوم هم دارد، بخش دوم این است: می گوید علاوه بر استفاده از عامل ایمان، اگر در جامعه کسانی هستند که ایمان در آنها هنوز آنقدر قوی نیست که آنها را از گناه و فساد باز بدارد؛ اگر در خانه خود یک گناهی کرد یا اگر یک جایی، یک گوشه کناری گناهی کرده که مشهود نیست، اینجا عوامل حکومتی سراغش نمی روند. [بلکه] کجا سراغش می روند؟ آنجا که بیاید در برابر چشم شاهدان و در برابر نظر دیگران گناه کند...، ما با صراحت می گوئیم در جمهوری اسلامی شراپخواری آزاد نیست، میگساری آزاد نیست، قماربازی آزاد نیست، رباخواری آزاد نیست، ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران آزاد نیست، زن بارگی و فساد جنسی آزاد نیست، دروغ و تهمت و افترا آزاد نیست و نظام جمهوری اسلامی با این گونه فسادها مقابله می کند؛ در درجه اول با به کار بردن شیوه های تربیتی و نهادهای اقتصادی، اجتماعی ضدگناه و در درجه دوم برای گناهها و تخلفات مشهود با قدرت قانون و دستگاه قضایی.»

شناخت منافقان:

حالا چارچوب های زندگی سالم فردی و اجتماعی در اسلام بسیار مشخص است و البته که اهل عقل، معرفت، ایمان، بصیرت، تقوا و عمل صالح، این چارچوب ها را در عرصه نظری قبول دارند و در عرصه عملی، معمول می دارند، و بدیهی است که عالم، مجتهد، فقیه، اهل تزکیه، شعور، بصیرت و تقوا، غیر از این نظر، موضع و عملی ندارد؛ اما این تاکتیک های ناجوانمردانه در "جنگ نرم"، خود معرفت شخصیت، مواضع، سیاست ها و بیش از آن تهی بودن منافق جماعت دارد. کسانی که خداوند سبحان، خود در توصیف شان فرمود:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، ۱۰)

ترجمه: در دلهای آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغهایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.



گوناگون-مهر ۹۸

عازم راهپیمایی اربعین هستیم. چه نکات یا توصیه‌های خاصی [که شاید کمتر شنیده باشیم] دارید که توجه به آنها، سبب درک بیشتر عظمت و اهمیت کار و بالتبع اخذ نتایج والاتر می‌گردد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چند نکته‌ی مهم:

یک - اولین نکته این است که آدمی بداند و توجه کند که "چه کاری دارد انجام می‌دهد؟! فرض کنید کسی نماز را اقامه کند، در حالی که خودش هم نمی‌فهمد چه می‌کند یا چه می‌گوید!؟"

شرکت کننده در این راهپیمایی، باید بداند که چرا به راهپیمایی می‌رود؟ آیا به زیارت عتبات عالیات و حرم‌های شریف می‌رود، اما بخشی را پیاده؟! آیا نه به زیارت حرم، بلکه به زیارت امامان و اولیاء الله علیهم السلام می‌رود؟! ... و یا آن که ضمن راهپیمایی، زیارت حرم‌ها، زیارت امامان و اولیای الهی، در یک حرکت بزرگ و جهادی، که مقدمه‌ای بر ظهور و جلوه‌ای از ظهور امام عصر عَجَّ الله تعالی فرجه الشریف است، شرکت می‌کند!؟

دو - دیگر آن که زائر، خودش به اثر کارش واقف باشد. آیا برای "ثواب" می‌رسد و "ثواب" را نیز در نعمات بیشتر در بهشت می‌داند، یا در رشد، کمال و قرب الهی؟! در بهشت چه نعمتی نیست یا کم است که آدمی برای به دست آوردن آن تلاش کند!؟

مهم‌ترین و والاترین اثر راهپیمایی اربعین این است که امام زمان علیه السلام فرمودند: «اگر قلب‌های شیعیان ما، بر وفای به عهدی که نسبت به ما بر عهده دارند، اجتماع کنند، ظهور نه تنها به تعویق نمی‌افتد، بلکه در آن تعجیل نیز می‌شود و شیعیان ما به یمن مشاهده و زیارت با معرفت و صدق نسبت به ما می‌رسند». پس اثر این تظاهرات بزرگ و مقدس، و این وحدت و اجتماع قلوب، تعجیل در ظهور می‌باشد.

سه - پس از این دو مرحله، نوبت به "قصد و نیت" می‌رسد؛ چرا که ارزش هر کاری، به نیت آن است و نه به اشکال و رفتارهای فیزیکی آن. نماز را به هر نیتی می‌شود اقامه نمود و در جبهه و جنگ نیز به هر نیتی می‌توان حاضر شد و جنگید؛ پس مهم نیت است.

"نیت"، جز رضایت و قرب الهی، هر چه باشد باطل است. نماز و روزه نیز به نیت "قربة الى الله" اقامه می شود. محبت به امام حسین علیه السلام، عزاداری برای ایشان، معظم داشتن شعائر، بزرگداشت عاشورا در اربعین و ... نیز باید به نیت "قربة الى الله" باشد، و این نیت وقتی صادق است، که عزم و عمل، خالصانه باشد. خداوند متعال از بندگانش، هیچ چیزی جز "اخلاص در بندگی" نخواسته است و می فرماید: «اساساً دین قیم همین است که اطاعت و بندگی، با اخلاص باشد»:

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (البينة، ۵)

ترجمه: و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

چهار - نکته بعدی، شناخت راه و مسیر است. زائران محترم در این تظاهرات، در مسیر "نجف تا کربلا" حرکت نمی کنند، این یک راه فیزیکی است و مقصود از "نجف تا کربلا" نیز این است که خط ولایت، از امیرالمؤمنین علیه السلام شروع می شود.

مسیر تظاهرات کربلا، همان راه سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام می باشد که راه هدایت، رشد، کمال، رضایت و قرب الهی است.

وقتی باور نمودیم که «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْمُهْدَى»، یعنی یک راه هدایتی وجود دارد که امام حسین علیه السلام آن را برایمان روشن و نورانی نموده است. یعنی همان "صراط مستقیم" و راه "اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله"؛ که هم با مسیر کفر و ظلم در تضاد است و هم با مسیر اسلام معاویه‌ای، یزیدی، امریکایی و انگلیسی، مغایرت دارد.

پنج - هدف را از نظر دور نداریم؛ هدف ما باید همان هدف امام حسین علیه السلام باشد که فرمود: «من برای اصلاح امت جدم و برای امر به معروف و نهی از منکر، خروج نموده‌ام»؛ و فراموش نکنیم که اصل معروف و رأس معروف، همان "ولایت" است و بدترین منکر نیز حاکمیت نظام سلطه‌ی کفر و استکبار است. بنابراین، عزم باید در این جهت راسخ باشد.

در مناسک حج، به امام باقر علیه السلام عرض کردند: «الحمد لله امسال جماعت بسیاری آمده‌اند»؛ ایشان پاسخ دادند: «[بیشتر اینها]، از روی عادت تن و سنت میهن آمده‌اند و همچون اعراب جاهلیت، سرتراشی و سنگ‌پرانی می کنند»! پرسیدند: «پس چه کنند؟» فرمودند: «باید مناسک خود را انجام دهند و سپس نزد ما بیایند و ولایت‌شان را به ما اعلام نمایند».

● - هدف این است که در این تظاهرات، جلوه‌ای از ادعاهایمان مبنی بر «يا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلَمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» را ظاهر نماییم و گام محکمی در جهت "تولا و تبرائی" که خداوند متعال

فرموده است برداریم، تا گفتارمان در زیارت عاشورا صدق یابد: «یا ابا عبد الله **إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى** امیرالمؤمنین **وَ إِلَى فاطمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ بِمُؤَلَّاتِكَ وَ بِالْبِرَّاتِهِ [مَنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ بِالْبِرَّاتِهِ مِمَّنْ** آسَسَ آسَاسَ الظُّلْمِ وَ الجَوْرِ عَلَيْكُمْ **وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ] مِمَّنْ آسَسَ آسَاسَ ذَلِكَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَ جَرَى فِي ظُلْمِهِ وَ جَوَّرَهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ»**

ترجمه: ای ابا عبدالله من تقرب جویم به درگاه خدا و پیشگاه رسولش و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و شما بوسیله دوستی تو و بوسیله بیزاری از کسی که با تو مقاتله کرد و جنگ با تو را برپا آورد و به بیزاری جستن از آسی آه شالوده ستم و ظلم بر شما را ریختو بیزاری جویم بسوی خدا و بسوی رسولش از کسی که پی ریزی کرد شالوده این کار را و پایه گذاری کرد بر آن بنیانش را و دنبال کرد ستم و ظلمش را بر شما و بر پیروان شما.

● - دقت نماییم که دامنه‌ی "تولا و تبرا - نزدیک شدن و دور شدن"، امتداد دارد و به محبت سیدالشهداء، یا امام زمان و دیگر اهل عصمت علیهم السلام، محدود و ختم نمی‌گردد؛ چنان که دشمنی نیز به شخص دشمن یا چند دشمن خاص محدود و ختم نمی‌شود، بلکه "تولا" نسبت به پیروان و دوستان امام از یک سوی، و "تبرا" نسبت به پیروان و دوستان دشمنان از سوی دیگر است که "ولایی" بودن را محقق می‌گرداند.

شش - اما، دقت کنیم که خداوند ارحم الراحمین است و امام نیز "امام الرحمة" است، اما گناهان و خطاهایی، مانع از قبولی اعمال و بالا رفتن دعا و نیز رسیدن استجابات آنها می‌گردد؛ چنان که در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحِسُّ الدُّعَاءَ - بارالها! ببخش بر من گناهیانی را که دعایم را حبس می‌کند». بنابراین، همیشه استغفار نقش و اثر خود را دارد و چه نیکو است که زائر قبل از حرکت و طی حرکت، با دو رکعت نماز، یا سر به سجده و یا به هر شکلی که می‌تواند، هم به قلب و هم به زبان "استغفار" کند، و پاک وارد این میدان بزرگ شود.

هفت - ادب زیارت را در گام به گام و به ویژه هنگام رسیدن به مقصد، فراموش نکنیم. محبت، شور، شوق، نیاز و رسیدن به توفیق، نه تنها دلیل و توجیهی برای بی‌ادبی در محضر آن بزرگان نمی‌باشد، بلکه دقت و رعایت ادب بیشتر را ایجاب می‌نماید.

دلت، به امام برسد؛ حالا دستت به ضریح نرسید، اشکالی ندارد؛ لذا آزار و اذیت زائران به خاطر رساندن دست به ضریح، عوامی است و حتی گاه موجب بی‌ادبی از یک سو و حق الناس از سوی دیگر می‌گردد. هر چه محترم‌تر باشیم، مقبول‌تر خواهیم بود.

کسی گمان نکند که اگر آنقدر محکم سینه زد که دنده‌هایش آسیب دید، یا آنقدر محکم به سرش کوبید که دچار سردرد یا ... شد، سبب تقرب بیشتر می‌شود و امام علیه السلام می‌گویند: «به‌به، چه شیعه‌ی خوبی، محکم‌تر سینه زد و یا بیشتر بر سرش کوبید!»

هشت - و اما نکته‌ی آخر، "دعا"ست. دعا‌های دنیوی را بگذارید برای دقایق آخر و هنگام برگشت. وقتی شما ۱۰۰ را بخواید، ۹۰ هم داده می‌شود.

دعای زائر امام حسین و منتظر امام زمان علیهما السلام نیز باید بسیار مهم‌ترین‌ها و با ارزشمندترین‌ها باشد، باید عاشورایی باشد. پس زائر باید هم برای خودش مقامات والا را بخواید، و هم برای جامعه بر طرف شدن ظلم و استیلائی حکومت عدل الهی توسط امام زمان علیه السلام را بخواید:

«وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ هُدًى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ [بِالْحَقِّ] مِنْكُمْ»
(زیارت عاشورا)

ترجمه: و از او می‌خواهم که مرا به مقام پسندیده شما در پیش خدا برساند و روزیم کند خونخواهی شما را با امام راهنمای آشکار گویای [به حق] که از شما (خاندان) است.

● - برای ولایت و ولی امر دعا کنید، برای مسلمانان و عموم مظلومان دعا کنید، برای ساقط شدن نظام سلطه در جهان دعا کنید، برای مجاهدان اسلام از هر ملیتی و در هر کجا که هستید دعا کنید، برای نجات اسراء و رفع گرفتاری عموم دعا کنید... با این دعاها، خودتان بزرگ می‌شوید، مطلوب و مقبول می‌شوید، پس جهاد و زیارتتان نیز در مراتب و درجات والا مقبول واقع خواهد شد، ان شاء الله. التماس دعا

چی میشه که وقتی قبح کار بد برای آدم ریخته شد، دیگه وقتی انجام میده مثل قبل که خیلی ناراحت میشد، ناراحت نمیشه و دیگه پس از مدتی خودشو سرزنش نمی‌کنه؛ راحت انجام میده؛ میدونه اشتباهه، اما باز هم انجام میده؟! آیا نوعی اعتیاد، راه چاره و درمان چیست؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

لازم است ابتدا کمی در عرصه‌ی "نفس"، انسان شناسی نماییم و همانطور که می‌شناسیم چرا انسان گرسنه و سیر می‌شود، بدانیم که چرا میل به گناه پیدا می‌کند؟!

گناه، "اعتیاد" ندارد، بلکه "عادت" می‌آورد و البته هم ترک اعتیاد سخت است و هم ترک عادت! اعتیاد مربوط به جسم است و "گناه" یا عادت به گناه، مربوط به روح و اخلاق آدمی می‌باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نمود که انسان را بر اساس اندازه‌ها و قوانین عالمانه و حکمانه آفرید و سپس بد و خوب هر کس را به خودش الهام نمود (می‌نماید):

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته * پس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.

از این رو، شاید کسی نداند که ارزش نماز اول وقت و آثارش چیست و یا احکام گوناگون و حکمت‌هایشان را نداند، اما همه می‌دانند که در هر امری و هر کاری، حکم آن عقلی که به نور علم می‌بیند، خوب و خیر است - همه می‌دانند که راستی و درستی و صدق و وفای به عهد خوب است - دروغ و توطئه و خیانت و جنای بد است - تعرض به حقوق دیگران، ظلم است...، و هر کسی نیز در هر کاری، به عنوان مصداق تشخیص می‌دهد که این عزم یا کارش، در کدام دسته جای دارد.

پس، خداوند متعال، همگان را از نعمت حجت درونی که همان عقل است بهره‌مند نموده و به همگان، قلب (فطرت)، وجدان، اختیار، اراده و البته وحی و مریبان وحی داده است.

● - بنابراین، علت کلی هر گناهی [به ویژه وقتی انسان می‌داند که خطا و گناه است]، فقط و فقط "غفلت" است. غفلت از خود، غفلت از خدا، غفلت از معاد، غفلت از عاقبت و غفلت از آثار سوء گناه، برای لذت یا حتی فایده‌ای ظاهری و مقطعی.

نقش محبت:

● - آنگاه که "توجه" صرفاً به حیات دنیوی معطوف شد، آدمی فقط خودش و نیازها و لذت‌های مادی و جسمانی خودش را می‌بیند؛ پس آن چه پاسخ نیازهای مادی‌اش را می‌دهد، دوست می‌دارد، همچون دوست داشتن خدا؛ و بدیهی است که آدمی هر چقدر هم علم و معرفت داشته باشد، در نهایت به سوی "محبوبش" می‌رود. حال خواه محبوبش خدا و لقاء الله باشد، و یا دنیا، متاع و مظاهر دنیا. لذا اهل عصمت، به بیان‌ها گوناگون متذکر شده‌اند که «حُبُّ الدنیا رَأْسُ كُلِّ حَظِيئَةٍ - محبت دنیا، ریشه و سرآمد تمامی خطاها (گناهان) است».

●●● - نفس آدمی:

آدمی نفس‌های گوناگونی دارد، حتی به جان آدمی، شخصیت و هویت آدمی نیز "نفس" گفته می‌شود، چنان‌که به جمعیت نیز "نفوس" گفته می‌شود؛ اما موضوع ما راجع به آن "نفسی" است که محرک گناه می‌شود.

نفس حیوانی

عقل و قلب ما، مادی نیست؛ اما جسم ما مادی است، مانند سایر حیوانات. بنابراین، از یک سو باید "نفس حیوانی" داشته باشیم که مسبب و محرک میل ما به "خوردن، خوابیدن، مسکن، شهوت جنسی، تولید مثل، تعیین و دفاع از حریم، نگهداری فرزندان و ... "گردد و از سویی دیگر، چون بشر حیات اجتماعی دارد، ارتباطات و تعاملات دارد، خرید و فروش و داد و ستد دارد، هم چنین عقل ابزاری دارد و با علوم طبیعی برای رفع نیازهایش

سبب سازی و ابزار سازی می کند و ...؛ س باید امیال دیگری چون میل به ثروت، قدرت، کثرت و ... نیز داشته باشد. لذا فرمود: «این امیال برای انسان زینت داده شده است، چرا که متاع زندگی دنیاست؛ ولی آدمی نباید به اینها وابستگی پیدا کند»:

«رُزِقَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالبَنِينَ وَالقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَالحَبْلِ المُسَوِّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ المَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای [مركب‌های] ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم زینت داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها سرمایه‌ی زندگی مادی است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.

نفس لوامه، مسوله و اماره:

واژه‌ی "نفس اماره" را همگان شنیده‌اند، اما نفس ابتدا هیچ "امری" نمی‌کند و اصلاً قدرتش را ندارد که به آدمی "امر" کند! چرا آدمی "عقل، شعور، اختیار، اراده و قدرت انتخاب" دارد و می‌تواند از نفس حیوانی خودش، استفاده‌ی ابزاری بنماید.

پس، در این مرحله، نفس حیوانی، فقط امیال و نیازها را فریاد می‌زند؛ درست مانند چهارپایان و پرندگان، که برای یافتن غذا و یا جفت، آنقدر تحرک و سر و صداهای عجیب دارند!

لوامه - حال اگر کسی در لحظه‌ای دچار غفلت شد و مرتکب گناهی گردید، بخش "لوامه"ی این کارگاه عظیم نفس، به کار می‌افتد و او را تقبیح و نکوهش می‌کند که چرا به عقل خود افسار زدی و لگام را به دست نفس حیوانیت دادی؟! در این حالت، مرتکب گناه و خطا، احساس پشیمانی می‌کند، توبه و یا عزم استغفار و توبه می‌نماید. اما اگر این "نفس لوامه" مرتب سرکوب شود و به هشدارهایش توجه نگردد و ترتیب اثر داده نشود، از کار می‌افتد و دیگر نکوهش نمی‌کند. و البته باید متذکر گردید که گاه شیطان از راه همین "نفس لوامه" وارد شده و سوء استفاده می‌کند! مثل آن که پشیمانی را به این صورت جلوه دهد که او از رحمت و مغفرت الهی ناامید گردد!

مسوله - کار نفس مسوله این است که زشت را زیبا، بد را خوب، تلخ را شیرین و باطل را حق جلوه می‌دهد؛ درست مانند کارخانه‌ای که روی موادی تلخ و مضر، یک کپسول زیبا، خوشرنگ و خوشمزه می‌کشد! لذا بیشتر گناهکاران، اولاً گمان می‌کنند که کار خوبی انجام می‌دهند و ثانیاً به خود حق می‌دهند که مرتکب چنین گناهی گردند!

حضرت یعقوب علیه السلام، در باره انداختن یوسف علیه السلام به چاه، به پسرانش گفت: «بَلِّ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا - [این حرف‌ها نیست] بلکه نفس مسوله‌ی شما، امری [نادرست] را برای شما آراسته است / یوسف علیه السلام، ۸۳».

اماره - وقتی آدمی عقلش را افسار زد و لگامش را به نفس حیوانی سپرد، چشمش را به روی علم و آگاهی بست و بصیرتش را کور کرد، گوش خود را از شنیدن "حق" بست و گر کرد؛ و محبت متاع و لذایذ اندک و زودگذر را جایگزین "محبت خداوند سبحان" نمود؛ آن وقت "نفس حیوانی" دیگر اعلام میل و نیاز نمی‌کند، بلکه چون یک سلطان "امر" می‌نماید و آدم گرفتار و بردگی‌کشانده شده نیز بنده‌وار، اطاعت می‌کند؛ در این مرحله، إله او، همان "نفس حیوانی" اوست که بدان وابسته شده و بندگی‌اش را می‌نماید.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجماعه، ۲۳)

ترجمه: یا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست، چرا که خودش نمی‌خواهد) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

راه کارها:

راه کارها برای عادت نکردن به گناه، زنده و فعال نگاه داشتن "نفس لوامه" و کنترل نفس حیوانی و در یک جمله «رعایت تقوای الهی» بسیار است، از جمله:

- - "معرفت نفس"، که انسان خودش، راهش و هدفش را خوب بشناسد - نیازهای مادی و معنوی [روحی و جسمی] خود را بشناسد - راه برآوردن درست نیازها را با رعایت احکام الهی، درست ببیند، خودش را به گناه عادت ندهد، و اگر مرتکب خطا و گناهی شد، سریعاً و بدون هیچ بهانه و توجیهی، استغفار (طلب مغفرت) و توبه (بازگشت از گناه به سوی او) نماید.

- - "معرفت الله و ایمان به خدا"، تا کسی خدا را [به حد خود] درست نشناسد، نمی‌تواند به او "ایمان" بیاورد. ایمان، یعنی «خود را در پناه کسی یا چیزی در امنیت دیدن»؛ حال خواه خداوند متعال باشد، خواه متاع دنیا. پس، کسی که خود را در پناه خالق، ربّ و مالک غنی، رحمان و رحیمش در امنیت ببیند، گناه نمی‌کند، و اگر گناهی کند، سریعاً استغفار و توبه می‌نماید.

- - "باور و نگاه به معاد"، جهان‌بینی توحیدی، اسلامی و معادگرایانه، سبب نگاه عاقلانه و حکیمانه به زندگی (حیات) و امتدادش می‌گردد، پس بالتبع سبب بازدارندگی از خطا و گناه می‌شود. کسی که می‌خواهد با رشد و کمال، به او "مقرب" گردد، هرگز خودزنی نمی‌کند!

- - "یاد مرگ"، آن که معتقد و مؤمن به توحید و معاد باشد، می داند که این دنیا پُل عبور است، بنابراین فرد به صورت جدی، عاقلانه، بصیرانه و مؤمنانه، به مرگ و انتقال می اندیشد، یاد مرگ را فراموش نمی کند، پس گناه نمی کند و اگر احیاناً مرتکب شد، سریع استغفار و توبه می نماید.
- - "رعایت احکام"، احکام برای نمایش و یا ورزش نیست، آداب و رسوم نیز نمی باشد، بلکه سراسر "حکمت" است، بنابراین، رعایت احکام در هر امری، سبب حرکت در صراط مستقیم می گردد و اگر کسی قدمی کج گذاشت، سریع باز می گردد.

برخی می گویند: «اسم محمد (ص) به تلفظهای گوناگون در بشارت کتب پیشین، معنا دارد و توصیف است، و برخی می گویند: «اسم شخص است»؟! گاهی ترجمه این اسمها، بی معنی به نظر می رسد، مانند: (هیگکو ممتقیم، و خلو محمدیم...) در کتاب "غزلهای سلیمان، باب پنج آیه شانزده" که ترجمه‌ی "خلو محمدیم" می شود "تمام او محمد است" ...؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در متن پرسش، اشاره نمودید که «ایمان دارید، اما محض کنجکاوی می پرسید»! اما چرا از پرسش نگرانید؟! مگر "پرسش" الزاماً دلیل بر ضعف ایمان یا مقابل ایمان قرار دارد؟! ممکن است کسی ایمان راسخ داشته باشد، اما هزاران پرسش نیز داشته باشد. بنده به وجود خورشید ایمان و حتی یقین دارم، اما چون در نجوم، فیزیک و ... علمی ندارم، میلیون‌ها میلیون پرسش درباره خورشید دارم. پاسخ این پرسش‌ها، علم و شناخت مرا ارتقا می بخشد، اما ایمانم به وجود خورشید، افزون نمی گردد، بلکه ممکن است ایمانم به خواص، آثار و ضرورت وجود خورشید و آثارش بیشتر و بیشتر گردد.

اسم:

در هر حال دقت کنید که "اسم" یعنی "نشانه" و همه چیز [از خداوند متعال گرفته تا تمامی موجودات]، با نشانه‌هایشان (اسم‌هایشان) شناخته می شوند. تفاوت افراد یا اشیا با یکدیگر، با تفاوت نشانه‌هایشان شناخته و بیان می شوند.

- - اسم‌ها گاهی اعتباری هستند؛ مثل این که در فارسی به این می گوئیم میز، و در نامگذاری به آن می گوئیم فیروز یا حسن، در حالی که نام میز در زبان‌های دیگر، کلمه‌ی دیگری است و ممکن است این آقای فیروز یا حسن، اصلاً آدم موفق و پیروزی نباشد و دارای محسنات نیز نباشد.

اما اسم‌ها، گاهی حقیقی هستند، یعنی نشان از یک ویژگی دارند؛ به عنوان مثال، نام‌هایی چون: زن (خانم)، مرد (آقا)، دانشمند، فقیه، مکانیک، خیاط، نانوا، مهربان و ... نیز همه اسم (نشانه) هستند، اما بیانگر یک ویژگی (صفت) حقیقی در فرد می‌باشند.

● - اسم‌های خداوند سبحان [علیم، حکیم، قیوم، جواد، کریم و ...] همه حقیقی می‌باشند. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، به اسم‌های حقیقی است و نه اسم‌های اعتباری یا مجازی. «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»، به حقایق تصریح دارد که قابل "تسبیح" می‌باشند، در حالی که اسم‌های اعتباری و مجازی، فقط به درد صدا کردن یا اشاره نمودن می‌خورند و هیچ ارزشی ندارند، چه رسد به حد تسبیح.

● - اسم‌های معصومین علیهم السلام نیز همین‌طورند، یعنی حقیقی‌اند، نه اعتباری و مجازی؛ پس به ویژگی یا صفتی از آنان اشاره دارد.

به عنوان مثال: شاید اسم کسی را "علی"، "جواد"، "عبدالله" یا "فاطمه" گذاشته باشند، اما در حقیقت او نه در مقام اعلی قرار داشته باشد، نه اهل جود باشد و نه خداوند سبحان را خالصانه بندگی نماید و نه دور از آتش باشد؛ اما این اسامی برای اهل عصمت علیهم السلام، حقیقی هستند، چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، سبب نامگذاری دخترشان به "فاطمه یا زهراء" علیهاالسلام را تفسیر و بیان می‌دارند.

اسم محمد صلوات الله علیه و آله:

پس، اسم‌های ایشان به هر زبانی، همه اشاره به نشانه‌ها و ویژگی‌های ایشان دارد. بنابراین، اسمی چون "محمد" هم اسم شخص است و هم اسم صفت و بیانگر یک ویژگی در او. چنان که اسم "امین" بیانگر ویژگی دیگری است، و اسم "خاتم الانبیاء" بیانگر ویژگی دیگری می‌باشد که هیچ کدام بیانگر صفت محمد یا محمود بودن را ندارند.

● - پس، اگر شما بفرمایید: محمد، احمد، محمود، رسول، امین، خاتم الانبیاء و المرسلین، رحمة للعالمین و ... صلوات الله علیه و آله، همه اسم ایشان است، در عین حال که هر کدام بیانگر یک ویژگی (صفت) در ایشان می‌باشد. چنان که اگر بگویید: «علی، امیرالمؤمنین، مولی الموحدين، اخى الرسول، وصى، خليفة الله و ...» همه اسم‌های گوناگون یک شخص و اشاره به ایشان است؛ یک نفر را قصد کرده‌اید، اما هر اسمی به حسب معنا و مفهومش، به ویژگی یا صفت خاصی از ایشان اشاره دارد.

مثل این که ما بگوییم: «پدر دلسوز، مادر مهربان، همسر وفادار»، در حالی که اسم اعتباری آنها علی، رضا، مریم، فاطمه و ... می‌باشد، اما پدر، مادر، همسر، دلسوز، مهربان، وفادار و ... نیز اسم‌هایی از ایشان است که بیانگر صفت یا ویژگی آنان می‌باشند.

احمد، محمود، محمد (صلوات الله علیه و آله):

این سه اسم، که همه از ریشه "حمد" گرفته شده است، اسم‌هایی از ایشان است که در آیات قرآن کریم، به هر سه تصریح شده است. در آیه‌ای می‌فرماید: «به عبادت و نماز شب برخیز تا به مقام محمود برسی» - در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: «محمد رسول خداست» و در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که «حضرت مسیح علیه السلام امتش را به پیامبری به نام "احمد" بشارت داد.

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (الصف، ۶)

ترجمه: و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [= تورات] می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است!» هنگامی که او [= احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری است آشکار!»

● - در روایات متعددی تصریح شده است که نام ایشان در زمین "محمد" و در آسمان‌ها "احمد" [صلوات الله علیه و آله] می‌باشد، و این خود نشان می‌دهد که این نام‌گذاری‌ها، اعتباری برای اسم یک شخص نمی‌باشد. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که «به جهت کردار پسندیده پیامبر، خداوند از او در کتاب‌های انبیای پیشین به احمد یاد کرده است؛ به جهت آن که خدا و فرشتگان و تمام انبیا و فرستادگان و همه‌ی امت‌های انبیا حضرت را ستایش می‌کنند و بر او درود می‌فرستند، خداوند او را محمد نامیده است» (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۸)

تمام او محمد (ص) است:

بنابراین، اگر ترجمه‌ی جمله‌ی عبری "خلو مُحَمَّدِيم"، این باشد که "تمام او محمد است"، نه تنها بی‌معنی نیست، بلکه کاملاً معنادار است. فرق است میان کسی که بر سجاده یا در مسجد عابد است، با کسی که به تمام وجود عابد است؛ پس فرق است میان کسی که اسم اعتباری محمد باشد، یا در جایی و برای عده‌ای خاص محمد باشد، یا آن که با تمامیت وجود خود "محمد" باشد.

حدیث در شرح اسم‌های ایشان:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«أَمَّا مُحَمَّدٌ فَاتَى مُحَمَّدٌ فِي السَّمَاءِ وَ أَمَّا أَحْمَدُ فَاتَى مُحَمَّدٌ فِي الْأَرْضِ وَ أَمَّا ابوالقاسمِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قِسْمَةَ النَّارِ فَمَنْ كَفَرَ بِي مِنَ الْأُولَى وَ الْأَخْرَى فَقِي النَّارِ وَ يَقْسِمُ قِسْمَةَ الْجَنَّةِ فَمَنْ آمَنَ بِي وَ أَقَرَّ بِنُبُوتِي فَقِي الْجَنَّةِ»؛

اما محمد برای این است که من در زمین ستایش شده هستم و اما احمد، به راستی من در نزد آسمانیان ستوده شده‌ام. اما ابوالقاسم نامیده شدم چون خداوند در روز قیامت بخشی از آتش را جدا می‌کند، پس هر کسی از گذشتگان و آیندگان به من کفر بورزد در آتش خواهد بود، و بهشت را جدا می‌کند، پس کسی که به من ایمان آورده باشد و اقرار به نبوت و رسالت من کرده باشد، در بهشت خواهد بود.»

حضرت در ادامه فرمود:

«وَأَمَّا الدَّاعِي فَاِنِّي اَدْعُو لِنَاسِ اِلَى دِيْنِ رَبِّي وَ اَمَّا النَّذِيْرُ فَاِنِّي اُنْذِرُ بِالنَّارِ مَنْ عَصَانِي وَ اَمَّا الْبَشِيْرُ فَاِنِّي اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ مَنْ اطَاعَنِي»؛

اما داعی برای این است که من مردم را به سوی دین پروردگارم دعوت می‌کنم و اما نذیر برای این است که من کسانی را که نافرمانی‌ام کنند با آتش اندازم می‌کنم و بشیر برای این است که کسی که مرا اطاعت کند، به بهشت بشارت می‌دهم.» (معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۵۲)



پاسخ‌های کوتاه- مهر ۹۸

س ۴۷۴ - چرا خداوند جهنم را آفرید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به همان دلیل که بهشت را آفرید.

حال که خداوند متعال هم دنیا را آفریده و هم بهشت را و هم جهنم را خلق نموده، چرا فقط در مورد آفرینش جهنم چون و چرا و سؤال می‌شود؟!

چرا که وقتی معرفت و ایمان به حد لازم نرسیده باشد، شخص با خود می‌گوید: «دنیا را که دوست دارم - بهشت هم اگر باشد چیزی خوبی است - فقط می‌ماند این جهنم که اگر باشد، خیلی جای بد و وحشتناکی است!»! لذا به جای آن که به خودش متذکر شود، به خدا معترض می‌شود که اصلاً چرا جهنم را آفرید؟ گویی مجبور است که حتماً به جهنم برود.

پرسش از "خدا چرا جهنم را آفرید"، گاهی از باب معرفت (شناخت) و نیز آگاهی به "حکمت" است که خیلی ارزشمند است و در قرآن کریم نیز بسیار به حکمت آفرینش بهشت و جهنم تصریح شده است، اما گاهی به خاطر جهل از یک سو و تکبر از سوی دیگر است، لذا به سؤال رنگ اعتراضی هم می‌دهد! واقعش این است که فرد می‌گوید: «من دلم می‌خواهد هر موضعی که خوشم می‌آید اتخاذ کنم و هر کاری که دوست دارم انجام دهم، پس چرا عاقبتی چون جهنم وجود دارد؟! می‌گوید: «چرا باید ترس از جهنم، بازدارنده‌ی من از گناه باشد؟!»! «چرا باید نتایج مواضع بد، بی‌معرفتی، بی‌ایمانی، بی‌تقوایی، شرک، گناه و ظلم به خود و یا دیگران، جهنم و عذاب‌هایش باشد؟!»!

حکمت:

اولین دلیل واضح و برهان قاطع و حکمت روشن برای وجود "بهشت و جهنم"، علیم و عاقل بودن خداوند سبحان است؛ چرا که اگر قرار باشد چیزی عاقبت نداشته باشد که خلقت پوچ و عبث خواهد بود و اگر قرار باشد عاقبت داشته باشد، هر کاری باید نتیجه‌ای متناسب خود داشته باشد، نه این که در آخر کار، همه چیز

مساوی شوند! مگر می‌شود که "عقل و جهل" - "علم و نادانی" - "عدل و ظلم" - "ایمان و شرک" و "عمل صالح با فسق و فساد و جنایت" مساوی باشند؟!

● - ضرورت وجود بهشت و جهنم که به عقل ثابت است، بلکه اگر بهشتی در کار نباشد، جای دارد که بندگان بپرسند: «پس نتیجه ایمان و عمل صالح ما چه می‌شود؟ پس نتیجه عبادت، صبر و استقامت و مجاهدت ما چه می‌شود؟ این صراط مستقیمی که می‌رویم، به کجا ختم می‌شود؟! و اگر جهنمی در کار نباشد، جای دارد که بندگان بپرسند: «خداوندا! پس چرا به ما عقل، شعور، اختیار، قوه انتخاب، اراده و نیز پیامبر، وحی، کتاب، شریعت و امام دادی؟! چرا این همه در تمامی شئون و امور زندگی فردی و اجتماعی، احکام حقوقی قرار دادی و باید و نباید فرمودی؟! اگر قرار باشد در آخر کار همه چیز مساوی باشد، همگان در یک سطح و درجه باشند و ظالم و مظلوم به یکجا برسند که همه چیز مسخره می‌شود و دیگر دین موضوعیتی ندارد؟!»

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۱۰۰) ترجمه: بگو: «(هیچ‌گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فرونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد! از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید!

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ» (غافر، ۵۸) ترجمه: هرگز نابینا و بینا (بصیر و کور دل) یکسان نیستند؛ همچنین کسانی که ایمان آورده، و اعمال صالح انجام داده‌اند با بدکاران یکسان نخواهند بود؛ اما کمتر متذکر می‌شوید!

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: (آیا کسی که خدا را فراموش کرده و مردم را منحرف می‌سازد با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند!» پس، هر راهی باید به مقصد خود برسد و هر کاری باید به نتایج خود برسد.

س ۴۷۵ - امام رضا علیه السلام: «بعضی از زنها برای شوهرشان بهترین غنیمت هستند، زنانی که به شوهرشان اظهار محبت می‌کنند/ (مستدرک جلد ۲ صفحه ۵۳۲)». منظور از غنیمت در این حدیث چیست؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تا متن حدیثی به عربی نوشته نشود، نمی توان صورت یقینی گفت که چنین حدیثی وجود دارد؛ و نشانی نوشتن از بحار و مستدرک و ... نیز هیچ دلیل بر درستی آن نمی باشد، مگر آن که خواننده به آن منبع مراجعه نماید، و یا در سائیتی بسیار معتبر و مطمئن خوانده باشد.

اما دقت شود که برخی ابتدا یک معنی نادرست، با مصادیق خشنی از یک واژه را در ذهن خود متصور می نمایند، و سپس دچار مشکل می شوند که چرا در آیه و یا حدیث، چنین و چنان آمده است؟! مثل آن که "غنیمت" را فقط چیزی مانند "غنیمت جنگی"، فرض کنند و سپس این سؤال به ذهن شان خطور نماید که چرا همسر خوب را "غنیمت" بر شمرده اند؟!

اما هر گاه می خواهیم که در آیات قرآن کریم و یا احادیث [و حتی هر سخن دیگری]، تأمل، تفکر و حتی چون و چرا یا نقد نماییم، باید ابتدا معنی درست کلمات استفاده شده را بدانیم.

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که نزد خداوند برای شما **غنائم** بسیاری است «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ / النساء، ۹۴»، حال آیا ما این غنیمت کثیر را که همان "بهشت جاودان" می باشد، با جنگ به دست می آوریم، یا موهبت الهی است؟!

"غنیمت"، نعمتی است که باید قدر "اندازه" هایش را دانست و با آن تعاملی درست داشت و از آن بهره ی مطلوب در جهت رشد، کمال و قرب الهی بُرد و آن را ضایع نمود.

"غنائم و نعمت های الهی"، هم در دنیا موهبت می شود، و هم در آخرت (بهشت)؛ با این تفاوت که در دنیا بقا ندارند، اما در بهشت جاوید، جاودانه هستند.

● - از جمله "غنیمت" هایی که در احادیث بسیار بر تأکید شده است، "غنیمت عمر" است که در نتیجه ی جنگ به دست نیامده است، بلکه موهبتی الهی است.

پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، به ابوذر غفاری فرمودند:

«يَا اَبَاذِرْ! اَغْنَيْتَنِي حَمْسًا قَبْلَ حَمْسٍ، شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فُقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، ...» (بحار الأنوار؛ ج ۷۴، ص ۷۳)

ترجمه: ای اباذر! پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: (تا از دست نرفته، از آنها استفاده شایسته کن)، جوانی را پیش از پیری، تندرستی را پیش از بیماری، توانگری را پیش از پریشانی و فراغت را پیش از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ مَاضِي يَوْمِكَ مُنْتَقِلٌ، وَ بَاقِيَهُ [أَوْ بَانِيَهُ] حَدِيثٌ مُتَّهَمٌ، فَاعْتَنِيهِمْ وَ قَتِكَ بِالْعَمَلِ» (غرر الحکم: ۳۴۶۱)

ترجمه: گذشته عمر تو رفته و باقیمانده آن محل تردید است. پس زمانی را که در آن به سر می‌بری برای کار و عمل غنیمت شمار.

البته در این آیات و احادیث، فقط به کلمه‌ی "غنیمت" اشاره شد، وگرنه از دست ندادن فرصت‌ها و نعمت‌ها، همه به معنای "غنیمت شمردن" آهست.

*- پس در واقع، آنچه شما خالق و مالک آن و رازق آن به خودتان نیستید و به عنوان یک موهبت و نعمت الهی به شما می‌رسد، یک "غنیمت" است که اگر قدر ندانیم، ضایع می‌شود. حال خواه غنیمت عمر باشد، یا همسر و فرزندان خوب و یا فرصت‌های مفید برای رشد، کمال، باقیات الصالحات و قرب الهی.

س ۴۷۶- می‌گویند اگر حضرت ابراهیم (ع) که خودش بت‌ها را شکست، چرا نماد سنگی دیگری به اسم خانه‌ی کعبه ساخت تا مردم دور آن بچرخند؟! این مانند همان پرستیدن بت‌هاست.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از کجا دانستند که چرخیدن به دور یک نشانه، به مثابه‌ی پرستش آن نشانه است؟! مگر سجده بر روی سنگ، به مثابه‌ی پرستش آن سنگ است؟!

کسانی که چنین می‌گویند، نه معنای بت و بت‌پرستی را می‌دانند و نه جایگاه کعبه را می‌شناسند، بلکه فقط از روی بغض نسبت به توحید و اسلام، همین‌طوری روی هوا یک حرفی می‌بافند، تا مردم را گمراه کنند!

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، ۶)

ترجمه: و بعضی از مردم مشتری سخنان بیهوده هستند (حرف مفت را داد و ستد می‌کنند) تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است!

آیا تا به حال هیچ مسلمانی را دیده‌اید که کعبه را پرستد؟! پرستش، یعنی انسان کسی یا چیزی را "إله، معبود و رب" خود بداند و هیچ موحد و مسلمانی، نه کعبه و نه هیچ شخص یا چیز دیگری را به جز الله جلّ جلاله، "إله، معبود و رب" خود نمی‌داند و نمی‌شناسد، چنان که شعار اسلام و شرط اول مسلمانی، اذعان و شهادت به «لا إله الا الله» می‌باشد.

آیا هیچ دستوری مبنی بر این که کعبه را پرستید آمده است؟! و یا تأکید شده که پرستش هر چیزی به غیر خداوند سبحان، کفر و شرک می‌باشد.

دقت شود که روح آدمی، در هر حال و کاری، به سوی محبوبش جهت گیری می کند، حال یا محبوب غایبی اش دنیاست و یا خداوند متعال. چنان که در نماز، رو به قبله و یا حتی کنار کعبه، نیت "قربة الی الله" می شود و جهاد نیز اگر "فی سبیل الله" باشد، ارزش دارد.

جسم و بدن انسان نیز باید در عبادت جهت مشخصی داشته باشد تا توحید و وحدت در ظاهر نیز محقق گردد، و چون بدن مادی است، باید به سمت یک نماد و نشانه‌ی مادی جهت گیری بنماید. پس خداوند متعال، دستور به ساخت کعبه داد، برای جهت گیری ابدان موحدان به هنگام عبادت، چنان که فرمود: «وَمَنْ حَيْثُ حَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... - و از هر کجا بیرون آمی [به هنگام نماز] روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان ... / البقره، ۱۵۰».

حال چه کسی گفته که جهت گیری بدن به سمت خاصی و یا طواف کعبه به امر خدا، پرستش کعبه است؟! ذکر حجاج [تلبیه] وقتی عازم حج می شوند تا خانه‌ی خدا را طواف کنند چیست؟ «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

آری، خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا کعبه را بنا کند، از آلودگی‌ها پاک کند، برای اهل طواف و عبادت خداوند متعال:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج، ۲۶)
ترجمه: و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار.

پس، جهت روح اهل طواف، اهل قیام، رکوع و سجود، همان خداوندی است که فقط او را می پرستند و عبادت را "قربة الی الله" انجام می دهند، و جهت بدن شان، به سمت نشانه‌ای است که او قرار داده است. کعبه یک نشان است؛ نه إله، معبود و ربّ موحدان و مؤمنان.

منتهی کسانی که فهمیده یا نفهمیده، هوای نفس خویش را إله و معبود خود گرفته‌اند و به اطاعت و پرستش آن مشغولند، یا گمان می کنند که مسلمانان کعبه را می پرستند، و یا خودشان هم می دانند که چنین نیست، بلکه فقط شبهه پراکنی می کنند؛ البته با همان شیوه و منطق حرف مفت «هُوَ الْحَدِيثُ».

س ۴۷۷ - چرا مسلمانان چه شیعه و چه سنی که به ظهور مهدی علیه السلام معتقد هستند، دولت‌هایی چون آل سعود و امارات دارند که پیرو آمریکا و اسرائیل هستند و مردمانشان نیز ستم‌دیده هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر دانستن (دانشی) به مثابه‌ی "اعتقاد" نمی‌باشد؛ اعتقاد یک عقد [گره‌ی] روحی، عقلی و قلبی می‌باشد که در عمل ظهور و بروز می‌یابد.

ابلیس لعین می‌دانست و می‌داند که خداوند سبحان وجود دارد، حتی برای فریب بندگانش، به عزت خدا قسم خورد و گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - قسم به عزت تو که همگان را اغوا خواهم کرد / ص، ۸۲»، اما اعتقادی که به ایمانش منتج گردد نداشت و با تکبر، هوای نفس خویش را بندگی می‌کرد و می‌نماید.

● - مسلمانان [چه شیعه و چه سنی]، به واسطه‌ی آموزه‌های اسلامی در کلام وحی و حدیث، به علمی رسیده‌اند و می‌دانند، اما این دلیل نمی‌شود که واقعاً و حقیقتاً اعتقاد و ایمان نیز داشته باشند! چنان که آدمی به رغم علم به وجود خداوند سبحان، علم به حضور عالم در محضر خدا، علم به معاد و حساب و کتاب و ...، باز هم مرتکب گناهان عدیده می‌شود! بی‌تردید ارتکاب گناه، از سستی اعتقاد و ایمان است، نه از کمبود علم.

● - مسئله‌ی دیگر آن است که اعتقادات مردم، همیشه با اعتقادات حکومت‌ها و دولت‌ها یکی نیست. مردم ایران، در زمان محمدرضا پهلوی و دیگر شاهان طی ۱۴۰۰ سال نیز مسلمان بودند، اما پادشاهان، تقریباً جملگی، همه کافر، مشرک و ظالم بودند!

حکومت‌ها و دولت‌ها، به شیوه‌های گوناگونی به قدرت می‌رسند، چنان که رضاشاه را انگلیس به مردم ایران تحمیل نمود، و آل سعود را نیز انگلیس بر عربستان حاکم نمود و سپس وهابیت را با این حکومت پیوند داد تا آن جنایات را در حق اسلام و مسلمین بنمایند. بنابراین، این حکام، هیچ اعتقادی به توحید، معاد، اسلام و قرآن مجید ندارند و همه بندگان اربابانشان هستند.

● - نکته‌ی مهم دیگر، ضرورت عمل به اعتقادات است، وگرنه اعتقادات در حد یک نظریه باقی می‌مانند؛ لذا در قرآن کریم، همیشه به "ایمان و عمل صالح" با هم تأکید شده است.

بی‌تردید ملل مسلمان، ضعف‌های بسیاری در علم، ایمان و عمل داشتند که کفار توانستند حکومت خود را بر آنان تحمیل کنند؛ اگر مردم مسلمان به قرآن اعتقاد درستی داشته باشند، هرگز حکومت کفار را بر خودشان نمی‌پذیرند و همانند مردم ایران، علیه حاکمیت سلسله‌ی پادشاهی کافر، فاسق و وابسته به خارجی، قیام می‌کنند و آن رژیم را ساقط نموده و حکومت اسلامی را بر می‌گزینند.

مگر خداوند متعال در ده‌ها آیه، به صراحت فرمود که هرگز ولایت کفار، مشرکین و حتی اهل کتاب را گردن ننهید - علیه ظلم و ظالم قیام کنید - کفار و مشرکین را تبعیت ننمایید و ...؛ پس اگر شخص یا ملتی، واقعاً اعتقاد داشته باشند، چنین می‌کنند. خداوند متعال فرمود که هر کس ولایت آنها را بپذیرد، خودش هم از آنان است [ولو شبانه روز نماز و قرآن بخواند]:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (المائدة، ۵۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (سرپرست، دوست و تکیه‌گاه خود) برنگزینید! آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند (ولایت آنها را بپذیرند)، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (النساء، ۱۴۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی (سرپرست، دوست و تکیه‌گاه) خود قرار ندهید! آیا می‌خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری بر ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟! بنابراین، چنان که حضرت سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام فرمودند: «بسیاری از دینداری‌ها، فقط لقله‌ی زیان است»!

امید است که تمامی مسلمانان جهان، بیدار، هوشیار، بصیر، مؤمن، متقی و فعال گردند و خود را از ذلت بردگی و بندگی نظام سلطه و دست‌نشانندگان آنها رهایی بخشند.



اعتقادی-آبان ۹۸

کجای قرآن گفته که خداوند رو به واسطه امامان پرستش کنید؟! مگه نه این که خدا از رگ گردن نزدیکتره؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به پاسخ چند پرسش بیندیشیم:

یک - آیا سخن درباره‌ی "کلام الله" است؟ و آیا مقصود از «کجای قرآن گفته» این است که خداوند متعال در کدام آیه چنین فرموده است؟!

دو - آیا کسی که می‌پرسد: «در کجای قرآن مجید بیان شده است»، این کتاب را به عنوان "کلام الله" قبول دارد که از آن سند می‌خواهد؟! اگر قبول دارد، این خودش یعنی "واسطه" و البته که قرآن کریم، به خودش وحی نشده است، پس این هم یعنی "واسطه"!

سه - آیا نزدیکی او، دلیلی برای نافرمانی بنده‌اش می‌باشد؟! پرستش، عبادت یا بندگی چیست که کسی بخواهد آن را با واسطه یا بی‌واسطه انجام دهد؟! آیا کسی می‌تواند شرحی دهد یا مثالی از عبادت بی‌واسطه‌اش بیاورد؟! به دو نکته‌ی مهم دقت شود و سپس وارد بحث شویم:

الف - از سویی می‌توان گفت، مگر کسی [به آن معنا که مقصود سؤال است] خداوند سبحان را به واسطه‌ی امامان علیهم السلام عبادت (بندگی) می‌کند و می‌پرستد؟! مگر نه این که شعار اعتقادی، نظری و عملی مسلمانان باید «إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» باشد؟

● - مگر خداوند سبحان، در قرآن کریم، فرمود:

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (البینة، ۵)

ترجمه: و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

● - مگر نماز را فقط و فقط "قربة الی الله"، یعنی برای رشد، کمال و قرب الهی، اقامه نمی‌نماییم و در آن مستقیماً به خداوند سبحان «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» - ما تو را می‌پرستیم و ما از تو استعانت می‌جوئیم» و نیز «اهْدِنَا

الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - ما را به راه راست هدایت فرما» نمی گوییم و مگر در دعاهای خود، «اللَّهُمَّ، رَبَّنَا، رَبِّي، يَا سَيِّدِي و مولای ...» نمی گوییم؟!

● - اما، از سوی دیگر (از منظری دیگر) می توان تأمل و تفکر نمود که هیچ کاری (هر چند عبادت حق تعالی)، بدون واسطه صورت نمی پذیرد. چنان که نماز و آن چه در آن می گوییم، خود واسطه‌ی عبادت (پرستش) خداوند سبحان می باشند، دعا خودش واسطه است و آدمی هر چه بکند، واسطه‌ای برای پرستش است.

ب - مگر هر چیزی که نزدیک باشد، سبب حذف واسطه می شود؟ فرض کنید که تشنه‌اید و بر لب چشمه‌ای از آب گوارا حاضر شدید تا بنوشید؛ آیا زمین، آسمان، جاذبه، راه‌آب‌های زیر زمین، جوشش آب، خم شدن، مکیدن و ...، همه واسطه‌های گوناگون برای نوشیدن یک جرعه آب نمی باشند؟!

● - چرا خداوندی که از رگ گردن نیز به بندگانش نزدیک تر است، وحی را به واسطه‌ی جبرئیل علیه السلام و سایر فرشتگان وحی، به پیامبرانش صلوات الله علیهم اجمعین نازل نمود و به واسطه ایشان، بر ما نازل نمود؟!

● - چرا خداوندی که از رگ گردن نیز به بندگانش نزدیک تر است و رازق تمامی مخلوقات و بندگانش می باشد، رزق (مادی و معنوی) را به واسطه‌ی میکائیل علیه السلام و سپاهیان او به بندگانش می‌رساند و چرا جان را به واسطه‌ی حضرت عزرائیل علیه السلام و سایر فرشتگان مرگ که جنود آنها هستند می‌گیرد؟ هر کسی فرشته‌ی مرگی دارد:

«فَلَنْ يَتَوْفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (السجدة، ۱۱)

ترجمه: بگو: «فرشته مرگی که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما را بسوی پروردگارتان بازمی‌گردانند.»

واسطه در ارتباط با خداوند یکتا

شخصی گفت: «من بین خودم و خدا، هیچ واسطه‌ای را قبول ندارم، او از رگ گردن نیز به من نزدیک تر است»؛ گفتم: «بله، او به تو نزدیک است، اما این امتیاز تو نیست، چرا که تو از او دوری و به جای اطاعت از او، "منم منم" می‌کنی! اما در عین حال، اگر چیزی را که بدون واسطه به تو داد، تو نیز بدون واسطه بگیری، یادی هم از ما کن»!

چه کاری در این عالمی که علیمانه، حکیمانه و قادرانه خلق شده و با نظمی شگفت‌انگیز اداره و ربوبیت می‌شود، "بدون واسطه" انجام می‌پذیرد؟ آیا نور و حرارت خورشید بدون واسطه به ما می‌رسد، و یا ابرها بدون واسطه‌ی باد به حرکت در می‌آیند و بدون واسطه بارور شده و می‌بارند؟ و یا گیاهان بدون واسطه‌ی بذر، خاک، آب، نور، حرارت و ... می‌رویند؟!

چه کسی تا کنون، بدون واسطه علمی آموخته است؟ علم لَدَنی الهی نیز واسطه دارد؛ چنان که راجع به پیامبر عظیم الشان نیز فرمود: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى - (وحی را) آن کس که قدرت عظیمی دارد [= جبرئیل امین] او را تعلیم داده است!» خداوند متعال با موسی کلیم الله علیه السلام نیز به واسطه‌ی آن درخت و صدایی که آفرید سخن گفت؛ کور را به واسطه‌ی حضرت عیسی علیه السلام بینا نمود و مردگان را به واسطه ایشان زنده نمود.

واسطه‌ی معرفت و هدایت

حال چه شده، نوبت به خداشناسی و بندگی خدا که می‌رسد، گمان می‌کنند که باید و می‌توانند که واسطه‌های الهی را حذف کنند؟! عبادت و بندگی، پس از شناخت و ایمان، همان اطاعت است، حال آیا اوامر و نواهی خداوند متعال، به کسی بدون واسطه ابلاغ شده است؟! اگر شناخت و هدایت و اطاعت، بدون واسطه میسر بود، خودش واسطه نمی‌گذاشت، نه این که دیگران از روی رأی خود حذف کنند! بله، خداوند متعال است که هدایت می‌کند، اما به واسطه عقل که حجت درونی است و انبیا و امامان علیهم السلام، که حجت‌های بیرونی خداوند متعال می‌باشند. خداوند متعال به ما علم می‌آموزد و حتی ما را از غیبی که در گذشته بوده، یا اکنون وجود دارد، و یا حتی هنوز نیامده (آخرت) مطلع می‌سازد، اما به واسطه‌ی وحی، که توسط معلمانش ابلاغ و تعلیم می‌گردد.

بنابراین، انبیا و اولیای الهی و امامان علیهم السلام، واسطه‌هایی هستند که خداوند متعال خود برای معرفت (شناخت)، آگاهی، بصیرت، خداشناسی، معادشناسی، انسان‌شناسی ... و بالاخره هدایت قرار داده است؛ لذا این "عبادت با واسطه نیست، بلکه تعلیم و هدایت با واسطه است".

- - اما، اگر دقیق بنگریم، همین عبادت بی‌واسطه نیز با واسطه انجام می‌پذیرد؛ چنان که نماز، روزه، حج، جهاد، صدقه، صلح ارحام، دعا و ... همه واسطه‌های عبادت پروردگار عالم هستند؛ پس پیروی و اطاعت از اهل عصمت علیهم السلام نیز همه واسطه‌های عبادت پروردگار عالم محسوب می‌گردند.

کجای قرآن کریم آمده است؟

- - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)
- ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!
- بنابراین، ایمان، تقوا و جهاد، در تمامی شئون ظاهری و باطنی - نظر و عملی، همه وسیله‌ها و واسطه‌های عبادت او هستند؛ وگرنه عبادت، فقط یک لفظ روی هواست.
- - «وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۸۰)

ترجمه: و نیکوترین نامها به خداوند تعلق دارد، پس او را بدانها بخوانید، و کسانی را که در نامهای او بی‌راهه می‌روند واگذارید که به زودی به سزای آنچه می‌کردند خواهند رسید.

به صراحت می‌فرماید که مرا به واسطه‌ی نام‌هایم بخوانید. و حال فرض بگیرید که کسی بخواد حذف واسطه کند و خدا را بدون نام‌هایش بخواند!

البته می‌دانیم که این اسم‌ها (نشانه‌های) نیکو و برتر، فقط الفاظ و کلمات و معانی آنها نیستند، بلکه نشانه‌های خداوند متعال، همه تعینات خارجی دارند، وگرنه دیگر نشانه نیستند. لذا امام صادق علیه السلام، در شرح این آیه فرمودند:

«نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳)

ترجمه: به خدا سوگند! ما اسماء الحسنی هستیم، همان‌ها که خداوند عمل کسی را قبول نمی‌کند مگر به معرفت ما. بدیهی است کسی که حجت خدا را نشناسد، خودش را هم نمی‌شناسد، و کسی که از آنها تبعیت نکند، در واقع امر خداوند متعال را اطاعت ننموده است.

خداشناسی و عبادت

*- خداوند متعال خودش را به واسطه‌ی کتاب خلقت و کتاب وحی که به انبیاش علیهم السلام نازل نموده می‌شناساند، پس ما راهی برای شناخت خداوند سبحان، به جز به واسطه‌ی خواندن با درایت، تأمل، تفکر و تعقل همین دو کتاب [کتاب خلقت و کتاب وحی] نداریم.

*- خداوند متعال، انسان را به واسطه‌ی وحی علوم به انبیا و رسولانش آگاه ساخته است، و به وسیله‌ی امامانش به سوی رشد، کمال و قرب به خود هدایت می‌نماید، پس انسان برای رسیدن به این مقصود، عبادتی خالصانه، رشد، کمال و قرب، راهی جز اطاعت و تبعیت از آنان ندارد؛ لذا اطاعت از آنان را مترادف اطاعت از خود بیان نمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

و در این زمینه، آیات بسیارند.

"اسم" و "آیه"، هر دو را به "نشانه" معنا کرده‌اند؛ تفاوت این دو [اسم خدا - آیه‌ی خدا] در چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همان‌گونه که اشاره نمودید، "اسم و آیه"، هر دو به "نشانه" ترجمه و معنا شده‌اند، چرا که گاه زبان‌ها نسبت به یک دیگر، کمبود کلمه و واژه‌ی دقیق برای جایگزینی دارند، به ویژه تمامی زبان‌ها، در مقابل زبان عربی که چه به لحاظ لغت و چه به لحاظ دستور زبان [ادبیات] بسیار غنی و جامع می‌باشد؛ [و شاید سپس فرانسوی].

اسم:

اسم، نشانه‌ای برای معرفی فرد یا شیء می‌باشد. مثل این که در فارسی بگوییم: «نام او الله یا خداوند است» و یا «نام این میز یا صندلی» می‌باشد. بنابراین، وقتی اسم شخص یا چیزی برده می‌شود، روشن می‌شود که اشاره و یا سخن، راجع به کیست یا چیست؟

"اسم"ها، گاهی حقیقی هستند و گاهی اعتباری، لذا گاه با مسمّا هستند و گاه بی‌مسمّا. به عنوان مثال: اسم‌هایی که روی اشیاء یا جانداران گذاشته‌ایم، همه اعتباری می‌باشند، چنان که در هر زبانی، اسم دیگری دارند؛ و همین‌طور ممکن است که نام کسی "حَسَن" باشد، اما فاقد حُسن و محسنات حقیقی باشد. اما اگر گفته شد که "این پدر است، این مادر است، این امام است و ..."، اسم‌های حقیقی هستند، یعنی به آن اشخاص، به لحاظ پدر، مادر، امام، معلم، پزشک، وکیل، کارگر و ... بودن توجه و اشاره شده است.

"اسم"های حقیقی، در مقام الفاظ، خودشان "نشانه"ای هستند برای معنا و مفهوم‌شان، و آن معنایی و مفاهیم نیز اسم و نشانه‌ای هستند برای وجودی که با آن اسم خوانده می‌شود.

به عنوان مثال: وقتی گفته می‌شود: «علیم»، یک اسم است و نشانه است از مفهوم "علم داشتن" و این معنا و مفهوم نیز نشانه است برای کسی که "علیم" می‌باشد.

● - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، به سه اسم (نشانه) تحت عنوان «الله، رحمن و رحیم» اشاره دارد که هر کدام معنا و مفهومی خاص دارند که آن معنا و مفهومی که درک می‌کنیم، نشانه‌هایی از "وجود" ذات اقدس باری تعالی می‌باشد.

*** - «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۸۹)

ترجمه: و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند، و شریک برایش قائل می‌شوند)، رها سازید! آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می‌دادند، می‌بینند!

- - فرمود: هر چه هستی است و کمال یافته است، اسم و نشانه‌ی هستی بخش است، پس تمامی "اسمای حسنا - اسمای کمالیه"، اسم و نشانه‌ی او هستند؛ چنان که حی، علیم، حکیم، قادر، غنی، جمیل و ...، همه اسم و نشانه‌ی او هستند، حال در هر چه که و به هر مقداری که ظهور یابند.
- - فرمود: که خداوند متعال را با این اسم‌های کمالیه بخوانید. یعنی خداوند متعال به واسطه‌ی اسم‌ها و نشانه‌هایش شناخته و خوانده می‌شود. پس شما نیز او را این چنین بخوانید.

آیه:

معنی "آیه" در فارسی نیز "نشانه" است، اما به نظر می‌رسد که یک تفاوت اساسی با "اسم" دارد و آن تفاوت این است که «آیه، مانند اسم، نشانه‌ای برای خواندن کسی یا اشاره به او و سخن گفتن از او نیست، بلکه "آیه" نشانه‌ای است که ضمن گواه بودن بر وجود صاحب نشانه، "عقل و قلب (انسان) را به سوی او راهنمایی و هدایت می‌نماید. مانند تابلوی راهنمایی و رانندگی در خیابان‌ها و جاده‌ها، که ضمن آن که خودش فقط یک نشانه است، نشان می‌دهد که در نزدیکی تقاطع وجود دارد و یا راه رسیدن به فلان خیابان و یا شهر، از این مسیر می‌باشد.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۱۹۰)

ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است. زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، همه "اسم الله" هستند، چون مخلوقند و مخلوق نیز نشانه‌ی خالق است، اما در این آیه می‌فرماید که «در امر آفرینش، نظم و در مدار قرار داشتن سیارات، چرخش و پدید آمدن شب و روز، نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد!» یعنی کسی که عقل دارد و در مورد موضوعی یا امری تفکر و تعقل می‌نماید، این نشانه‌ها او را راهنمایی می‌کنند به سوی صاحب نشانه، و دلالت می‌کنند بر خالق‌ی که علیم و حکیم و قادر است و ربوبیت می‌نماد.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران، ۱۹۱)

ترجمه: همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند:) بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

"فکر"، کار ذهن است روی معلومات، برای رسیدن و معلوم نمودن مجهولات، مثل حل معادلات یک یا دو یا چند مجهولی در ریاضیات؛ بالاخره تا معلوماتی وجود نداشته باشد، هیچ مجهول دیگری نیز معلوم نخواهد شد.

در این آیه می‌فرماید: زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، برای همگان مشهود و معلوم می‌باشد؛ بالاخره هر کافری هم می‌بیند که زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، آفریده شده‌اند و با نظمی بسیار علیمانه، حکیمانه اداره می‌شوند؛ مهم این است که اهل ایمان، روی این داده‌ها و معلومات اولیه فکر می‌کنند و مجهولات بسیار دیگری برایشان معلوم می‌شود و ابواب علم و حکمت به رویشان باز می‌شود. پس، این آیات (نشانه‌ها)، آنها را رهنمود گردیده است.

اهل عصمت علیهم السلام، هم "اسم الله" هستند و هم "آیه الله".

هر مخلوقی، "اسم الله" و نشانه‌ی خالق است، و هر چه مرتبه‌ی وجودی یک مخلوق کامل‌تر و والاتر باشد، بیشتر "اسم" و نشانه‌ی اوست، لذا معصوم یا همان انسان کامل، "اسم اعظم" خداوند متعال می‌باشد؛ و خداوند متعال فرمود که مرا با این اسم‌ها (نشانه‌ها) بخوانید؛ یعنی به واسطه‌ی آنها که حجت‌های من بر شما هستند، مرا بشناسید و بخوانید. چنان که امام صادق علیه السلام، در شرح آیه‌ی شریفه‌ی «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا - و برای خداوند است، اسم‌های حسنا (نیکو و برتر)، پس او را با این (اسم‌ها) بخوانید»، فرمودند:

«نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (اصول کافی / ترجمه مصطفوی؛ ج ۱، ص ۱۹۶)

ترجمه: سوگند بخدا مائیم آن نام‌های نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما (شناخت و پیروی از ما) باشد.

در زیارات، اهل عصمت علیهم السلام را "اسم الله" می‌خوانیم، مانند:

«السَّلَامُ عَلَىٰ اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ وَ وَجْهِهِ الْمُضِيِّ ءِ وَ جَنْبِهِ الْعَلِيِّ وَ رَحْمَتِهِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ» (مفاتیح، زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه السلام)

ترجمه: سلام بر نام پسندیده خدا، و چهره‌ی تابان او، و طرف والایش، و رحمت و برکات خدا بر او باد (و البته ترجمه‌ها ناقص است).

هم چنین، اهل عصمت علیهم السلام، همه "آیت الله" و نیز بزرگترین آیات الهی هستند، یعنی عظیم‌ترین، علیم‌ترین، کامل‌ترین و گویاترین "نشانه‌های هدایتگر". چنان که در دعای شب‌های ماه مبارک می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَىٰ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ، وَ أَخِي رَسُولِكَ، وَ حُجَّتِكَ عَلَىٰ خَلْقِكَ، وَ آيَتِكَ الْكُبْرَىٰ، وَ النَّبِيَّ الْعَظِيمِ».

و در زیارتی دیگر می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمِ السَّلَامُ عَلَىٰ صِرَاطِ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ».

من در بدنیا آمدن حضرت حجة بن الحسن عسکری (عج) هیچ شکی ندارم، شاید اولش کمی تردید داشتم ولی با تحقیقاتی که کردم و اینکه دیدم علما و دانشمندان زیادی حتی از اهل سنت به ولادت ایشان اقرار کرده اند، تردیدم برطرف شد. اما سوال من اینه که چطور باید بعد از پذیرش ولادت ایشان امامت ایشان رو پذیرفت؟ درواقع مستند اینکه مهدی موعود ایشان هستند چیست؟ چرا علمایی از اهل سنت (البته نه همگی)، ولادت ایشان رو پذیرفته اند، اما مهدی موعود بودن ایشان رو نه؟ با توجه به این که ولادتشون رو قبول دارن چطور توجیه میکنن که هیچ نقلی از زندگی و یا مرگ ایشان در تاریخ نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چندین پرسش گوناگون را که پاسخ به هر کدام مستلزم توجه و تمرکز به همان موضوع می باشد، در قالب یک سؤال مطرح نمودید!

الف - شک سالم، مقدمه‌ی یقین است. تا کسی ابتدا تردید ننماید و برایش پرسش ایجاد نشود، و سپس به کنکاش برای پاسخ برنخیزد، هرگز به هیچ یقینی نخواهد رسید.

اما، راه برطرف نمودن شک و رسیدن به یقین [به ویژه در مباحث معرفتی]، الزاماً تأیید افراد، گروه‌ها و اقشار مخالف نمی باشد؛ بلکه "شناخت"، به واسطه‌ی عقلی که به نور علم می بیند حاصل می گردد و یقین نیز کار قلب است.

فرض کنید که اصلاً اهل سنتی وجود نداشت؛ فرض کنید که تمامی مسلمانان جهان، با اعتصام به "حبل الله" به وحدت می رسیدند؛ یا فرض کنید که بزرگان اهل سنت، در کتب معتبرشان، به تولد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و نام او اشاره‌ی نکرده بودند؛ آن وقت چگونه اثبات می شد که ایشان متولد شده است؟!

ب - این که «چرا اهل سنت، به رغم گواهی بر ولادت ایشان، ولایت ایشان را نپذیرفته اند»؟! دو مقوله‌ی متفاوت است. مگر آنها در ولادت امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء، امام حسن و امام حسین و سایر امامان علیهم السلام، تردید دارند که ولایت و امامت شان را نپذیرفتند؟!

بنابراین، گواهی دادن به "ولادت"، با پذیرش "ولایت و امامت" متفاوت است. چه بسا شیعیانی که نه تنها ولادت‌ها را قبول دارند، بلکه در سالروزها [۱۳ رجب، سوم و چهارم شعبان، نیمه شعبان و ...]، به جشن و سرور نیز می پردازند، اما شناخت و بالتبع ایمان لازم و کافی به امر "ولایت و امامت" ندارند!

آیا خود شما، ضمن آن که اذعان نمودید در تولد ایشان هیچ تردیدی ندارید، نپرسیدید: «چطور باید بعد از پذیرش ولادت، امامت ایشان رو پذیرفت»؟

ج - ما در مورد ادیان، مذاهب، افراد، اشیا و هر چیزی، دو شناخت داریم که عبارتند از: **یک -** شناخت شناسنامه‌ای؛ **دو -** شناخت معرفتی نسبت به رتبه وجودی، مقام، جایگاه، نقش و اثر و لذا "اذعان به تولد یک شخص و اطلاع از نام وی و پدرانش، محل تولد، چگونگی زندگی، مواضع و عملکردها ...، همه "شناخت شناسنامه‌ای" می‌باشند. هر مورخی و یا هر کسی که مطالعاتی در تاریخ داشته باشد، به تولد حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، پی می‌برد و اذعان می‌نماید؛ اما آیا تمامی آنها، به نبی، رسول و خاتم الانبیا بودن ایشان، شناخت و ایمان دارند؟!

ابلیس لعین، خداوند متعال را می‌شناخت، اما ایمان نیاورد و منیت و تکبرش، برایش محبوب‌تر بود - ابوسفیان، در تولد رسول اعظم صلوات الله و آله تردید نداشت، مقابل چشمش بود، و نام پدرانش را نیز می‌دانست؛ چنان که ابوجهل و ابولهب، پسر عموهای ایشان بودند - معاویه لعنة الله علیه نیز ایشان و اهل بیت علیهم السلام را می‌شناخت ...؛ اما فقط شناخت شناسنامه‌ای! لذا هیچ کدام خدا باور هم نشدند، چه رسد به پذیرش نبوت، رسالت، خاتمیت، ولایت و امامت! خداوند متعال در قرآن کریم تصریح می‌نماید که علمای یهودی و مسیحی، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را مانند فرزندان خودشان می‌شناختند:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ حَسَرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأنعام، ۲۰)

ترجمه: آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده‌ایم، بخوبی او [= پیامبر] را می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند.

بنابراین، اگر چه شناخت، مقدمه‌ی قبول، باور، ایمان و یقین می‌باشد، اما صرف شناخت، کافی نیست.

د - از جمله تفاوت‌ها و امتیازات "تشیع"، نسبت به تمامی ادیان و مذاهب، این است که "اصول عقاید را تحقیقی می‌داند و تقلید در آن را جایز نمی‌شمارد"؛ لذا امر به مطالعه، تفکر، تعقل و تعمق و بصیرت می‌نماید؛ پس تمامی منابع علمی را نیز در اختیار همگان قرار می‌دهد؛ اما در سایر ادیان و مذاهب چنین نیست؛ لذا عموم مردم، دسترسی به تمامی منابع و کتب خود ندارند و البته علما و دانشمندان‌شان نیز کتمان و حتی تحریف می‌کنند! «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۴۶)

ترجمه: کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می‌شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند!

ولایت و امامت حضرت امام مهدی علیه السلام

به امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام عرض نمودند: «تو می گویی که من بر حقم، اما طلحه، زبیر و دیگران نیز همین را می گویند، حال ما از کجا بدانیم و بفهمیم که کدام بر حقیقت؟» ایشان فرمودند: «شما ابتدا حق را بشناسید، آن را که شناختید، اهلش را نیز خواهید شناخت!»

"ولایت و امامت"، همانند "نبوت و رسالت" نیز همین طور است. تا کسی "ولایت و امامت" را نشناسد و بدان ایمان نیاورد، اهلش را در این رتبه، مقام و جایگاه نخواهد شناخت؛ چنان که بسیاری "ولایت و امامت" حضرت امیرالمؤمنین و سایر امامان علیهم السلام را نپذیرفتند؛ اگر چه خود ایشان را خوب می شناختند! بنابراین، این که بدانیم امامان یکی پس از دیگری، متولد شده اند و امام حسن عسکری نیز فرزند پسر داشتند و ...؛ برای شناخت آنان به "ولایت و امامت" کافی نمی باشد.

● - پس از شناخت اصل "ولایت و امامت" است که برای ذهن و عقل، این پرسش پیش می آید که «حالا این ولیّ امر و امام کیست؟» اگر کسی نداند که رتبه، مقام، جایگاه و نقش "پدر، مادر، معلم، مربی و ... چیست؟ هرگز نمی پرسد: «حالا این پدر، مادر، معلم و مربی، کیست؟»

● - بنابراین، پس از شناخت اصل "ولایت و امامت"، و نیز پس از شناخت شناسنامه ای، که مقدمه ای لازم برای شناخت معرفتی می باشد؛ مترصد شناخت شخص "ولیّ و امام" می گردیم.

در اینجا، عقل حکم می کند که «نبی، رسول، صاحب ولایت و امام خدا را باید خدا معرفی کند و تا او خودش معرفی ننماید، ما قدرت تشخیص نداریم و نخواهیم شناخت - ما کجا و پیامبر و امام شناسی کجا؟!». در این مرحله، نوبت به "علم" می رسد، یعنی ببینیم و بدانیم که خداوند متعال، چه اشخاصی را در این مقامات معرفی نموده است؟

● - از طرفی دیگر، به حکم عقل، می فهمیم و می دانیم که خداوند سبحان، از طریق "وحی" با بندگان سخن می گوید و آنها را هدایت می نماید و این وحی نیز به "نبی و رسول" نازل می شود. لذا نگاه می کنیم که ایشان چه شخص و اشخاصی را به امر خدا، به عنوان "ولیّ الله، امام و حجة الله" معرفی نموده اند؟

"علم" به کمک می آید و برای عقل نورافشانی می کند و نشان می دهد که ایشان از روز نخست بعثت، امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام را معرفی نموده اند و در غدیر خم، برای پذیرش ولایت و امامت و خلافت ایشان، امام حسن، امام حسین ... تا حضرت مهدی علیه السلام، از تمامی حاضران بیعت گرفتند و فرمودند که "حاضران، غایبان را نیز مطلع نمایند".

● - پس از بیان و فرمان مستقیم رسول الله صلوات الله علیه و آله از جانب خداوند سبحان؛ دیگر هر کسی "امام عصر" خویش را می شناسد و از او که حجة الله است، می پرسد که امام پس از شما کیست؟!

وقتی از امام باقر علیه السلام می‌پرسند، می‌فرمایند: «فرزندم صادق، که نامش محمد است»، وقتی از امام رضا علیه السلام می‌پرسند، می‌فرمایند: «فرزندم جواد که نامش محمد است»، و وقتی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌پرسند: با نشان دادن او به مؤمنان و شیعیان راستین، می‌فرمایند: «این فرزندم که هم نام رسول خداست و مهدی موعود ایشان است». سلام الله علیهم اجمعین.

پس، وقتی پیامبر و امام منصوب از طرف خداوند متعال، امام بعدی را معرفی نمودند، حجت تمام است و یقین حاصل می‌گردد.

نقل از ایشان در تاریخ

امامان علیهم السلام، به ویژه از حضرت امام رضا علیه السلام به بعد، مردم را به شناخت، باور و ارتباط با امام، بدون آن که ایشان را ببینند، تمرین و آموزش داده‌اند، هر چند که در گذشته نیز همگان امام‌ها را نمی‌دیدند و با ایشان ارتباط مستقیم نداشتند.

این آموزش و روش، در زمان امامان جواد، تقی، نقی و حسن عسکری علیهم السلام، شدت یافت تا مردم فرهنگ "غیبت" را بیاموزند و حتی با حضور امام تجربه کنند.

پس، بدیهی است که هر چه امام کمتر در جامعه تردد نماید و در انظار حاضر شود، نقل از ایشان کمتر خواهد بود، اما این دلیل نمی‌شود که هیچ نقلی در تاریخ نیامده باشد؛ که اگر چنین بود، هیچ امامی را نمی‌شناختیم! در باره‌ی تولد ایشان، اقوال تاریخی بسیار است، چنان که خود تصریح نمودید که در کتب معتبر اهل سنت نیز به آن تصریح شده است.

تا سن پنج سالگی و قبل از شهادت پدر، بسیاری ایشان را می‌دیدند و با راهنمایی‌هایی امام حاضر، به عصمت، علم، حکمت و امامت ایشان پی می‌بردند؛ اما با شهادت پدر، و اقامه‌ی نماز بر پیکر مطهر ایشان در انظار عمومی و ماجرای کنار زدن عمو [جعفر کذاب] و بالتبع حمله عوامل حکومت برای دستگیری و قتل ایشان، غیبت صغرا به امر خداوند متعال آغاز گردید.

این غیبت، ۶۹ سال طول کشید و در این مدت، نواب خاص [نواب اربعه] که از سوی ایشان منصوب می‌گردیدند، رابط بین امام و مردم بودند و ضمن طرح پرسش‌ها و اخذ پاسخ‌ها، اوامر و نواهی ایشان را منتقل می‌نمودند؛ و البته که مردم نیز با امر غیبت، بیشتر آشنا می‌شدند.

بنابراین، ۷۴ سال نقل حدیثی و تاریخی معتبر از ایشان وجود دارد، یعنی بیش از تمامی امامان علیهم السلام.

امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام:

* - «إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاهُ، وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ؛ فَاتَّقُوا

اللهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا». (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵)

ترجمه: ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم، که اگر جز این بود گرفتاری ها به شما روی می آورد و دشمنان، شما را ریشه کن می کردند. پس، از خدا بترسید [تقوا پیشه کنید] و ما را پشتیبانی نمایید.

* - «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، وَمَنْ أُنْكِرْنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ سَبِيلَ ابْنِ نُوحٍ».

ترجمه: بدان که میان خدای متعال و بندگانش، هیچ خویشی و قرابتی وجود ندارد، و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راه او راه پسر نوح است.

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ، عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا، عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نُكْرِهُهُ» (بحارالانوار ۵۳: ۱۷۷)

ترجمه: اگر دلهای شیعیان ما . که خداوند آنان را برای اطاعت خودش موفق کند . در وفا کردن به پیمانشان یکی بود هرگز سعادت و ملاقات ما از آنان به تأخیر نمی افتاد، بلکه سعادت دیدار با ما همراه با شناخت و صداقت برای آنان زود به دست می آمد، چیزی جز کارهای ناشایست آنان [که ما از آنها کراهت داریم] ما را از ایشان محبوس نمی سازد.



قرآن کریم و حدیث - آبان ۹۸

گفته شده که هر کس اهل بیت را دوست داشته باشد فقیر می شود (مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلَيْسَتْ عَدَّةٌ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا) : هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد پس باید فقر را چونان لباس رویین بپذیرد. (یعنی آماده انواع محرومیت‌ها باشد).

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته که شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام، باید خود را برای انواع و اقسام ظلم‌ها، فشارها و محرومیت‌ها، که از سوی کفار، مستکبران و ستمگران تحمیل می‌گردد، آماده سازد؛ مگر تاکنون غیر از این بوده است؟! در چه برهه‌ای از تاریخ، حق اهل بیت علیهم السلام و بالتبع دوستان آن‌ها، غصب و ضایع نشده است؟! بسیاری از درک‌های ضعیف و یا حتی نادرست ما، به خاطر ترجمه‌های ضعیف و یا نادرست می‌باشد و سپس برداشت‌های شخصی که هر کسی آن را به میل خود، به فحوا و مضمون حمل می‌کند! چنان که در هیچ کجای جمله‌ی فوق نیامده که محب اهل بیت علیهم السلام حتماً فقیر می‌شود؛ و نیز در هیچ کجای جمله نیامده که باید فقر را چون لباس رویین بپذیرد! بلکه معنایش این است که «کسی ما اهل بیت را دوست بدارد، پس خود را برای پوشیدن لباسی از فقر آماده (مستعد) می‌سازد» و چون به جای واژه لباس، "جلباب" آمده، گفته‌اند که مقصود لباس رویین است؛ در حالی که معنای آن لباسی است که قسمتی یا تمام بدن را می‌پوشاند، مانند مقنعه‌ای بلند و یا چادر، یا عبا و

حکمت:

سخن حکیم، حکیمانه است، به ویژه اگر کلام الله و یا سخن انبیا و اهل عصمت علیهم السلام باشد؛ پس باید حکیمانه مورد توجه و نقد قرار گیرد. حکیم اگر شعر بسراید نیز سراسر حکمت است و اگر شعار بدهد نیز مبتنی بر شعور و حکمت است؛ پس اگر شنونده، به سخن او حکیمانه گوش نکند، چیز زیادی دستگیرش نمی‌شود و چه بسا به خطا نیز بیفتند، حتی اگر قرآن مجید را قرائت نماید! چنان که در مورد قرآن کریم فرمود: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» - و بر ظالمین، جز بر خسران‌شان نمی‌افزاید / الإسراء، ۸۲»

اهل عصمت علیهم السلام، بسیار فرموده‌اند که «حکمت، گمشده‌ی مؤمن است» و دریافت و درک حکیمانه، مستلزم آن است که پیش از هر چیزی به واژگان و معنای درست آنها و چگونگی استفاده‌ی از آنها در فرهنگ گوینده [مثل قرآن کریم یا حدیث]، توجه شود و البته خالصانه و بدون پیش‌داوری و غرض، مورد مطالعه و توجه قرار گیرد.

در این روایت، سه واژه‌ی مهم «محبت - استعداد و فقر» تشکیل دهنده ساختار ظاهر و معنا می‌باشند.

محبت:

"محبت"، کار تفکر و تعقل نیست، هر چند که بررسی ارزش یک شخص، شخصیت یا یک شیء برای تعلق محبت آدمی به او، تفکر و تعقل می‌خواهد. "محبت"، بذر (حَبِی) است که در دل کاشته می‌شود، و اگر مورد آبیاری و پرورش درست قرار گیرد، رشد می‌کند و به بار می‌نشیند، حال خواه محبت به حق تعالی باشد، یا به هر چیز دیگری.

محبت‌های در طول یکدیگر، به یک دل راه می‌یابند؛ مانند محبت به معلم، به خاطر محبت به علم - یا محبت به پزشک، به خاطر محبت سلامتی و ...؛ اما محبت‌های در عرض یکدیگر و یا متعرض به یک دیگر، در یک دل جای نمی‌گیرند؛ مثل محبت به یک شخص و محبت به دشمن او - یا محبت به یک شهر و محبت به ویران‌کننده‌ی آن!

از این رو، کسی که بذر محبت خداوند متعال و دوستان او در دلش کاشته شد و رشد کرد، هرگز به دنیا و متاعش، بیش از وسیله‌ای برای رشد، کمال و قرب محبوب، محبتی پیدا نمی‌کند؛ و اگر دنیا و لذائذش محبوب کسی واقع شد، هرگز طعم محبت خدا را نمی‌چشد و به بیراهه می‌رود، چنان که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيئَةٍ - محبت دنیا، ریشه و سرآمد تمامی گناهان است»!

محبت اهل بیت علیهم السلام

در روایت فوق، سخن از «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - کسی که ما اهل بیت را دوست دارد» می‌باشد؛ یعنی کسی که بذر این محبت در دلش کاشته شده است، نه کسی مثلاً از ایشان خوشش می‌آید، و یا حتی تحسین می‌کند؛ چنان که بسیاری از دشمنان، حتی معاویه لعنة الله علیه نیز چنین بود.

"محبت" حتماً یک ریشه‌ای دارد و ریشه‌ی محبت به اهل بیت، محبت به رسول الله صلوات الله علیه و آله می‌باشد و ریشه‌ی محبت به ایشان نیز "حُبُّ الله" است و این محبت‌ها همه در طول یکدیگرند تا به محبوب غایی برسد. مثل کسی که شهادت را به خاطر "لقاء الله" دوست دارد و یا رنج و محنت در راه خدا را به خاطر رضایت محبوب دوست دارد.

استعداد:

"استعداد"، همان قوه و یا توانایی است که مستلزم وجود شاخصه‌ها، شرایط و امکانات بسیاری می‌باشد. مانند یک بذر که استعداد درخت شدن و میوه دادن دارد، اما استعداد انسان یا فیل شدن ندارد. مانند انسانی که هنوز در کلاس اول، فقط الفبای زبانش را می‌آموزد و هنوز یک جمله را نیز نمی‌تواند بخواند، اما "استعداد" دانشمند شدن در علوم گوناگون را دارد. آدمی، هم استعداد بالاتر رفتن از رتبه‌ی وجودی فرشتگان را داراست و هم استعداد پایین‌تر رفتن از مرتبه حیوانات را دارا می‌باشد.

"استعداد پوشیدن لباس فقر - چه به ظاهر و چه به باطن"، خودش توان و نیرویی فوق‌العاده می‌خواهد و هر کسی چنین توانی را ندارد. امیرالمؤمنین و تمامی اهل عصمت علیهم السلام، از این استعداد فوق‌العاده برخوردار بودند، پس مُحِبِّ آنها نیز به رنگ آنها در می‌آید، و در خودش این استعداد را به وجود می‌آورد و رشد می‌دهد «**فَلْيَسْتَعِدَّ**»، یعنی همین.

اگر بخواهیم ظاهر را بنگریم، اگر چه لباس ظاهر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز تجملاتی و لباس تفاخر نبود، اما لباس پشمین یا زُخْمَت را زیر می‌پوشیدند.

بنابراین، محب اهل بیت علیهم السلام، [چه در ظاهر و چه در باطن]، این استعداد و توانایی را در خودش ایجاد نموده است که لباس کار بپوشد، لباس رزم بپوشد، لباس عادی بپوشد، به دنبال شیک‌پوشی ظاهری، به گونه‌ای که او را متفاوت و ممتاز از دیگران سازد و مُد نرود و لباس تفاخر نپوشد. او ارزش را به لباس ظاهر نمی‌داند. البته در باطن نیز لباسش [نه خودش، یعنی آن چه او را پوشش می‌دهد]، ثروت، مکنت و قدرت نیست، بلکه لباس تقواست.

«**يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ**»
(الأعراف، ۲۶)

ترجمه: ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما لباس پرهیزگاری (تقوا) بهتر است! اینها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمت‌های او) شوند!

فقر

کار "ستون فقرات" این است که آدمی به لحاظ بدن، جسم و ظاهر نیز "راست قامت" گردد، تا ظاهر و باطنش، تناسب داشته باشند. از امتیازات ظاهری و باطنی انسان و حیوان همین راست قامت بودن است. به کسی که ستون فقرات محکمی ندارد که سبب ایستادگی او شود، "فقیر" می‌گویند؛ حال خواه فقیر فکری و فرهنگی باشد، یا فقیر مالی.

خداوند متعال در قرآن مجید، تمامی بندگان [انسان‌ها] را متذکر می‌گردد که «چون هیچ کدام در ذات خود غنی نیستید و از خود هیچ ندارید، پس همه "فقیر" هستید، البته فقیر درگاه او، نه فقیر یکدیگر!

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است!

فقر باطنی (معنوی):

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می فرمودند: «الْفَقْرُ فَحْرِي - فقر افتخار من است / بحار الأنوار ج : ۶۹ ص : ۵۵»، در حالی که ایشان به لحاظ ظاهر و مالی، فقیر نبودند و به تمامی فقرا نیز رسیدگی می نمودند. پس مقصود چیست؟!

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ - ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته (فریفته) است؟! / الإنفطار، ۶»

"غرور"، یعنی فریب. غره شدن، یعنی فریب خوردن. و آدمی هر چه کامل تر باشد، بیشتر درک می کند که خودش چیزی نیست و چیزی ندارد و فقیر درگاه خداوند متعال می باشد. در حدیثی آمده که «من به این فقرم، نسبت به انبیای دیگر، مباحات (افتخار) می کنم»، یعنی چون در رتبه‌ی بالاتری از رشد و کمال و قرب قرار دارم، بیش از همه فقر و نیازم به او را درک می نمایم.

فقر ظاهری (مادی و مالی):

شاید بگویند که خیر، شما به همین لحاظ ظاهری معنا کنید و شرح دهید! خب، می پرسیم: «چه کسی از خود چیزی دارد که فقیر نباشد»؟! هر چه هست مال دیگری است و به امانت و عاریه داده شده و پس گرفته می شود، مالکیت‌ها همه اعتباری و موقت است، پس همگان به لحاظ ظاهری نیز فقیر هستند. آیا سراپدار یک خانه، می تواند بگوید که من مالک هستم و خود را ثروتمند بشمارد؟! اگر چنین کند، به او احمق می گویند! منتهی محب اهل عصمت علیهم السلام، این فقر باطنی و ظاهری را درک می کند و اگر از مال دنیا نیز به او داده شد و به حسب ظاهر متمول گردید، باز هم خودش را برای این که لباس فقر بپوشد، آماده می کند. شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام، حب الله دارد، عاشق لقاء الله است، و در راستای محبت خدا، رسول و اهل بیت علیهم السلام، تمامی شیعیان و سپس تمامی بندگان خدا را دوست دارد، چرا که به قول حکما: «حُبُّ ذَاتِ، حُبُّ آثَارِ ذَاتِ رَا بَه دِنْبَالِ مِی آورد»؛ از این رو، دغدغه‌اش رسیدگی به دیگران، حتی تا حد ایثار جان و مال می باشد.

بنابراین، محب ایشان، از دنیا به همان اندکی که نیازهای ضروری را مرتفع می نماید، قناعت می کند و اگر از ثروت و مکتبی برخوردار گردید، آن را در چرخه‌ی حیات بشری به جریان می اندازد، درست مانند یک سرمایه‌داری که

خط تولید ایجاد می کند؛ به خودش شخصیت می دهد و در رفع نیازها، نقش آفرینی می کند؛ او خودش را مجرای فیض الهی به بندگانش قرار می دهد و انبار نمی کند!

او خود را برای این که از مال دنیا به کم قناعت کند و مابقی را در راه خدا مصرف نماید، آماده و مستعد می سازد؛ این همان "لباس و یا جلباب فقر است"، و البته اگر واقعاً به لحاظ مالی نیز فقیر شد، این فقر او را از پای در نمی آورد، کافر و گمراه نمی سازد، رسوا و ذلیل دیگران نمی کند، می داند که این نیز دوره و امتحانی گذراست. پس در عین فقر، با عزت زندگی می کند.

در آیه ۸۰ سوره نمل می فرماید: تو نمی توانی مردگان را شنوا کنی. اگر این آیه منظورش اینه که کفار مثل مرده هستند، قبول...؛ خب چرا به مردگان مثال زده شده؟ آیا می گوید تو نمی تونی کفار رو هدایت کنی اونا مثل مُرده ای هستند که صدایی نمی شنوند...! یعنی قرآن می گوید: مُرده نمی شنوه...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند متعال در این آیه می فرماید «تو نمی توانی سخن را به گوش آنان برسانی»؛ پس سخن از شنوا کردن مردگان و شفای فیزیکی انسان گر نیست، بلکه سخن از شنواندن سخن حق به آنان می باشد.

«إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (التمل، ۸۰)

ترجمه: مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی!

البته چندین آیه به همین مضمون وجود دارد.

الف - پاسخ را خود در پرسش داده اید؛ در واقع کسی که کافر می شود، قلبش مُرده است، اگر چه جسمش زنده باشد. چرا که "حیات حقیقی انسان، به زنده بودن قلب (جانش) است، نه به جسمش. چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، به کمیل فرمود:

«يَا كَمِيلُ بَنِ زِيَادٍ! هَلَكَ حُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بِأَفْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۴ - در برخی نسخ، ۱۳۹)

ترجمه: ای کمیل بن زیاد! ثروت اندوزان مُردگانند، در حالی که [به حسب ظاهر] زنده اند، و دانشمندان تا جایی که روزگار باقی است باقی اند، از دیدگان مفقود هستند، [اما] امثال [یاد، دانش و آثارشان] در قلوب موجود است (مایه حیات می شوند).

● - بی تردید کسی که به دنبال "فانی" می رود و تلاش می نماید که به "فانی" وصل شود، خودش نیز "فانی" است، و از آن جهت که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ - همه چیز هلاک (فانی) است، به جز وجه او / القصص، ۸۸»، پس پرستش و بندگی هر چیزی، وابستگی و دلبستگی و محبوب غایی داشتن هر چیزی، هدف گرفتن هر چیزی و انجام کار برای هر کسی یا چیزی، به جز خداوند متعال، تباهی، هلاکت و فناست. چنان که فرمود حتی اعمال خوب کسانی که به توحید و معاد اعتقاد و ایمان ندارد، "حبط" می شود. چرا که وصل به "باقی" نبوده است که باقی بماند.

ب - دو گروه سخن حق را نمی شنوند و نمی فهمند: یکی آنان که کافر شدند و قلب شان قسی شده و مهر خورده است (در واقع مُرده اند) و دیگری آن که نه تنها چشم و گوش باطنش کور و گر شده است، بلکه روی برمی گرداند، پشت می کند، دور می شود تا نشنود! در این آیه، به هر دو گروه اشاره شده است.

ج - دقت شود که موضوع آیه، "هدایت" نیست که آن فقط کار خداوند سبحان است. نه پیامبر اکرم و امامان صلوات الله علیهم اجمعین می توانند مستقلاً کسی را هدایت کنند، و نه ابلیس لعین و سایر شیاطین انس و جنّ، می توانند کسی را گمراه کنند؛ بلکه هر دو دعوت کننده هستند. لذا موضوع آیه، "رساندن پیام و دعوت حق" است که می فرماید: «تو نمی توانی ندای این دعوت را به قلب مُرده و گوش جان گر شده، برسانی!»

د - در پرسش آمده: «چرا به مُردگان مثال زده شده است و مثلاً نفرموده کفار؟! البته در آیات دیگری راجع به کفار بحث شده است، در این آیه می خواهد بفهماند که "در حقیقت کفار، مُردگان متحرک هستند". پس اگر این تشبیه صورت نمی پذیرفت، ما این حقیقت را درک نمی نمودیم.

● - باید دقت کنیم که کفار بسیاری هستند که حقیقت برای آنها روشن نشده است، وگرنه عناد و لجاجی ندارند، چنان که وقتی انبیای الهی علیهم السلام مبعوث می شوند و به حق دعوت می نمایند، بیشتر مخاطبان شان "کافر و مشرک" هستند؛ اما قلب شان مُرده است، لذا دعوت به حق را می شنوند و می پذیرند؛ چنان که امروزه نیز بسیاری از کفار، با تلاوت قرآن کریم و مطالعه، به اسلام می گروند. اما اگر قلب [به خاطر عناد و لجاج در کفر (پوشاندن حق) و اصرار به گناه] بمیرد، دیگر دریافت و بالتبع نخواهد بود.

ه - در آیه نیامده که "مُردگان نمی شنوند"؛ مگر هنگام "تلقین" بر میت، نمی گوئیم که می شنوند؟! دقت نماییم که هم راجع به کشته شدگان در راه خدا (شهدا) فرمود که زنده هستند، و هم راجع به کفار فرمود که پس از مرگ، می شنوند؛ چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، پس از جنگ بدر، بر سرچاهی که جسد کفار در آن افتاده

بود رفتند و یکی یکی آنها به اسم صدا کردند: «یا ابا جهل، یا عتبه، یا شبیه، یا امیه! هل وجدتم ما وعد ربکم حقًا؟ فیایی قد وجدتم ما وعد ربی حقًا»

ترجمه: ای ابو جهل! ای عتبه! ای شبیه! ای امیه! آیا حقانیت وعده پروردگارتان را یافتید؟ به درستی که من حقانیت وعده‌ی پروردگارم به خود را دریافتم.

فقال عُمَرُ: یا رسولَ الله، ما تُکَلِّمُ من أجسادٍ لا أرواحَ فیها؟! فقال: و الذي نفسی بیدیه ما أنتم بأسمَعِ لِمَا أقولُ منهم، غیرَ أنهم لا یستطیعون جواباً»

عمر گفت: ای پیامبر خدا! با پیکرهایی بی جان سخن می‌گویی؟ حضرت فرمودند: سوگند به آن که جانم در دست اوست، شما نسبت به آن چه می‌گویم شنواتر از آنها نیستید، منتها آنان توان پاسخگویی ندارند. (کنز العمال: ۲۹۸۷۴ - صحیح بخاری ج ۵ صفحه ۹۷)

بلکه در آیه فرموده که تو نمی‌توانی سخن حقی که موجب هدایت شود را به "مردگان و کران رویگردان، بشنوانی"؛ چرا که دیگر هیچ امکانی برای هدایت مردگان وجود ندارد، و آن که چشم و گوش جاننش، گر و کور شد، دیگر هیچ حقیقتی را دریافت نمی‌نماید تا هدایت شود.

و - تفاوت و وجه تمایز انسان با حیوان، روح متعالی، عقل، قلب، فهم، علم، حکمت، شعور، درک و بالاخره اختیار و اراده‌ی اوست. بنابراین اگر قلب کسی بمیرد، فقط از اعضای ظاهری و مادی برخوردار است، مانند یک حیوان:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثِیرًا مِّنَ الْجِینِ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْیُنٌ لَا یُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَدَانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِکَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم (بسیاری به جهنم می‌روند)؛ آنها دها [= عقل‌ها] بی دارند که با آن (نمی‌اندیشند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)!

بنابراین، سخن گفتن برای دعوت چنین انسانی، مانند سخن گفتن با حیوانات است، که فقط اصواتی را می‌شنوند، اما دریافت، درک و فهم نمی‌کنند:

«وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنعِقُ بِمَا لَا یَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۷۱)

ترجمه: مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (حیوانات را برای نجات از خطر)، صدا می‌زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و کور هستند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند!

تعاملات انسانها

برخی، سخن انسان را در حضور یا غیاب می شنود، اما این فقط گوش و شنوایی مادی و فیزیکی آنهاست که اصواتی را دریافت می کنند؛ برخی نیز انسان را می بینند، اما همانگونه که چهارپایان می بینند؛ یعنی هیچ بصیرت و دریافتی در آنان وجود ندارد! آیا ظالمان و جنایتکارانی که از کودک و بزرگسال، انسانها را به خاک و خون می کشند، صدای فریاد مظلومیت آنها را نمی شنوند و یا نتیجهی جنایات خود را نمی بینند؟! «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ» (یونس علیه السلام، ۴۲)

ترجمه: و برخی از آنان کسانی اند که سخنت (صدایت) را می شنوند؛ آیا تو می توانی کران را شنوا سازی، هر چند آنها تعقل نداشته باشند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ» (همان، ۴۳)

ترجمه: و از آنان کسی است که به سوی تو می نگرد، آیا تو می توانی کور را هدایت کنی، هر چند بصیرت نداشته باشد.

پس، حیات حقیقی آدمی، به دیدن و شنیدن با چشم و گوش جان است، نه بدن. به حیات روح و قلب است، نه جسم.

حیات معقول

مقصود از "حیات و زنده بودن"، همان حیات معقول است؛ و گرنه جسمها همه می میرند، چه پیامبر عظیم الشأن و اهل بیت علیهم السلام باشند، چه ابوسفیان، ابوجهل، یزید، شمر و امثال آنها در طول زمان. از این رو، خداوند متعال در قرآن مجید، تصریح، تأکید و تذکر می دهد که زنده بودن انسان، به "عقلانیت" است که عقل نیز به نور علم می بیند، پس بینایی (بصیرت) و شنوایی لازم دارد، لذا هر موجود متحرکی در شکل انسان، انسان نیست، بلکه حیوانی است به شکل انسان، که در گمراهی کامل، به حیات حیوانی خود ادامه می دهد تا بمیرد.

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند [تعقل می کنند]؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند!

فقط اهل ایمان و تسلیم (مسلمان) دریافت می کند

آیهی مورد بحث، کفار و رویگردانان که اصرار بر نشنیدن سخن و دعوت دارند را در مقابل اهل ایمان مطرح می نماید، البته با تشبیه "زندهها و مُردهها". بنابراین، سخن حق و دعوت به حق را فقط اهل عقل، فکر، قلب و

ایمان دریافت و درک می کنند و می پذیرند؛ مابقی یا اصلاً نمی شنوند، یا فقط اصواتی به گوش شان می رسد؛ لذا در مقابل «تو نمی توانی به آنان بشنوانی» فرمود:

«وَمَا أَنْتَ بِمُحَادِّ الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنَّ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» (الزّوم، ۵۳)

ترجمه: و (نیز) نمی توانی نابینایان را از گمراهی شان هدایت کنی؛ تو تنها سخنت را به گوش کسانی می رسانی که ایمان به آیات ما می آورند و در برابر حق تسلیمند!

●●● - پس، آیه در مورد رساندن سخن حق و دعوت حق بحث می نماید که مُردگان (قلب های مُرده) و کران رویگردان، هرگز آن را دریافت نمی نمایند.

در مورد خاصیت و فضیلت آیه ۴۴ سوره غافر توضیح دهید. آیا به نوعی مفهوم توکل است. «وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (کامپیوتر، نرم افزار / بروجرد) - شامل نکات بسیار مهمی که طالب رشد باید به آنها دقت نماید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بهبتر است در مورد "مفهوم و حکمت" آیات بیندیشیم و بپرسیم تا به خواص، فضایل و آثارش نیز برسیم. تمامی آیات قرآن مجید، از آن جهت که "کلام الله" هستند و تجلی علم و حکمت الهی، برای رشد و سعادت بشر در زندگی فردی و اجتماعی می باشند، عظیم بوده و همه لطف، رحمت، برکت و فضیلت دارند؛ منتهی نه برای همه؛ بلکه برای کسانی که با اخلاص، تقوا، تفکر، تعقل، تأمل و تدبیر بخوانند و ایمان بیاورند و سپس به میزان فهم، درک و توان، عمل نمایند.

در مورد همین قرآن مجید می خوانید که به لحاظ "بیان و تبیین"، برای همگان است، اما در اثر گذاری، فقط متقین را هدایت می نماید: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» - این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران / آل عمران، ۱۳۸ - هم چنین می خوانید که آیاتش برای اهل ایمان، شفا و رحمت است، اما برای ظالمین، جز بر گمراهی شان نمی افزاید:

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

فضیلت آیات قرآن کریم، همچون فضیلت علم، حکمت و قدرت است که بهره ی مفید بردن از آنها، بستگی به توجه، نیت، قصد، جهت و اهداف برخوردار از آنها دارد. مگر علم، حکمت، قدرت، ثروت و سایر کمالات،

برای همگان مفید واقع شده است؟! آیا تمامی جنایات ستمکاران و نظام سلطه، مبتنی بر علم، قدرت و ثروت نمی باشد؟! لذا فقط انسان عاقل، مؤمن، متقی و فکر و بصیرت، از فضایل آیات قرآن کریم، بهره مند می گردد.

سوره غافر:

بحث بر سر "هدف و راه زندگی" است، بحث بر سر دو دعوت متضاد از سوی "فرعون و موسی علیه السلام" است که همیشه در زندگی فردی و اجتماعی همگان وجود و نمود دارد. بحث در مورد تذکرات سازنده و رشد دهنده ی فرد و جامعه می باشد.

تذکر اول: موضوع این است که آدمی، "عاشق کمال" است، پس دوست دارد که در مسیر "رشد" حرکت کند؛ اگر چه ممکن است خطا کند و نداند که "رشد و کمال حقیقی" چیست و به دنیای فانی (متاع دنیا) دل بسته و وابسته شود! لذا، در آیه ۳۷، جهان بینی مادی و جهل فرعون را متذکر می شود و در آیه ۳۸، به گفتگوی یکی از کسانی که به حضرت موسی علیه السلام و دعوتش معرفت و ایمان یافته بود، با بقیه اشاره می نماید؛ گفتگویی که در درون میان "عقل و نفس" و در بیرون به صورت مستمر و لحظه ای، بین همگان جاری می باشد. همگان طالب رشد هستند، اما از هر راهی نمی شود به رشد رسید. لذا "رشد" تعریف، راه و برنامه دارد و معلم، هادی و مربی می خواهد:

«وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»

ترجمه: کسی که (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه درست (راه رشد) هدایت کنم.

تذکر دوم - او مخاطبان خود را متذکر می گردد که عالم هستی خالقش دارد علیم و حکیم؛ لذا این عالم و انسان را بیهوده خلق ننموده است، و نیز متذکر می شود که دنیای فانی - که فنای آن را به چشم می بینیم -، ارزش دل بستن، هدف قرار دادن و وابستگی ندارد، بلکه باید به فکر جایی بود که در آن همیشه استقرار می یابیم، مسافر باید به فکر استقرارش در مقصد باشد:

«يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (۳۹)

ترجمه: ای قوم من! این زندگی دنیا، تنها متاع زودگذری است؛ و آخرت سرای همیشگی است!

تذکر سوم - او مخاطبان را به فکر و می دارد. می گوید: وقتی در همین دنیا می بینید که هیچ فعلی، هیچ تعاملی و هیچ کاری بی نتیجه نیست و حتماً آثار و عواقب خود را به دنبال دارد، پس متوجه باشید که در مجموع نیز ناگهان همه چیز نیست و نابود نمی شود و همگان "از کافر و مؤمن - عاقل و جاهل - فاسق و متقی - عادل و ظالم و ... " مساوی نمی شوند؛ بلکه هر کسی به نتایج مواضع و عملکردهای خودش می رسد؛ و در این حقیقت، هیچ فرقی بین مرد و زن نیز وجود ندارد؛ اما این را بدانید که اگر مرد و یا زنی بدی کند، عدالت هست و بیش از

جرمش مجازات نمی شود، اما وقتی مؤمنی وارد بهشت شد، فقط این نیست که به نتایج اعمال خودش برسد، بلکه مورد لطف، جود، کرم و پذیرایی بی حساب معبود و رب العالمین قرار می گیرد:

«مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۴۰)

ترجمه: هر کس بدی کند، جز بمانند آن کیفر داده نمی شود؛ ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد آنها وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آنها داده خواهد شد.

تذکر چهارم - بحث از "دعوت" است، چرا که آدمی در هر حال و کاری، مخاطب دو دعوت قرار دارد که یکی حق است و دیگری باطل، و بالاخره به یکی از این دعوت ها پاسخ می دهد. او متذکر می شود که ببیند چه عواملی سبب دعوت به سوی باطل می گردد، آنها را از میان بردارید:

«وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (۴۱)

ترجمه: ای قوم من! [چه که شده]، چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم، اما شما مرا بسوی آتش فرا می خوانید؟! می خوانید؟!

تذکر پنجم - اما دعوت به حق کدام است و دعوت به باطل کدام و این دو دعوت باید با هم مقایسه شوند؟ آن مؤمن از قوم موسی علیه السلام، برای مخاطبان خود تشریح می کند که «من شما را به سوی ایمان به خدا می خوانم و شما مرا به سوی کفر به او می خوانید!» و «من شما را به سوی توحید و یکتاپرستی می خوانم، و شما مرا به سوی شرکی می خوانید که علم گواهی می دهد او [آن] شریک خدا نیست»:

«تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ» (۴۲)

ترجمه: مرا دعوت می کنید که به خداوند یگانه کافر شوم و همتایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، در حالی که من شما را بسوی خداوند عزیز عقار دعوت می کنم!

تذکر ششم - حال باید به لحاظ عقلی و فهمی و استدلالی نیز روشن شود که دلیل بطلان دعوت به هر نوع شرکی چیست؟ او متذکر می شود که دعوت شما به سوی وابستگی به کسی [فرعون، طاغوت ...] یا چیزی [بت، ثروت، شهوت، شهرت، ریاست ...] است که نه در دنیا مالکیت، قدرت و حاکمیتی که همه چیز را به خود بازگرداند، و نه در آخرت! اما چنین قدرت و حاکمیتی، از آن خداوند سبحان است و بدیهی است که هر منحرف شونده از این دعوت حقی، در حق خود و دیگران زیاده روی (اسراف) نموده و به ناچار به دوزخ خواهد رفت و قدرتی نمی تواند مانع از این نتیجه گردد:

«لَا جَزْمَ لَنَا بِمَا نَدْعُونِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ»

(۴۳)

ترجمه: قطعاً آنچه مرا بسوی آن می خوانید، نه دعوت (و حاکمیتی) در دنیا دارد و نه در آخرت؛ و تنها بازگشت ما در قیامت بسوی خداست؛ و مسرفان اهل آتشند!

تذکر هفتم - به حقایق عالم هستی، فراموشی و یادآوری آنهاست؛ اما گاه آدمی وقتی به یاد می آورد که دیگر زمان و امکان برای هر گونه تصمیم و بازگشتی گذشته است!

"ذکر" یعنی "یاد آوری" و یادآوری به امری می گویند که آدمی خود از آن اطلاع داشته است، اما بی توجهی، غفلت، توجه به غیر، مشغولیت، بازی (لهو و لعب)، خودفریبی و اسراف، سبب فراموشی آن گردیده است. او متذکر می گردد که این ذکر و یادآوری، خواه ناخواه، به صورت اختیاری و یا جبری صورت می پذیرد؛ مثل کسی که مرگ را فراموش کرده باشد؛ اما بالاخره با آن مواجه می گردد و به یاد می آورد که عمرش جاودانه نبود و مرگی هم در کار است! لذا آن مؤمن از قوم موسی علیه السلام به آنها می گوید که "به زودی، آن چه را به شما می گویم، به یاد خواهید آورد".

تذکر هشتم - این است که چون انسان غنی بالذات نیست و ذاتاً فقیر است، چون انسان ذاتاً ضعیف است، چون اندازه‌ها را دیگری مقدر نموده است، چون نتایج را انسان مقدر نموده است، چون ربوبیت خود و عالم هستی به دست دیگری است و ...؛ پس آدمی همیشه امرش را به دیگری واگذار می نماید؛ چنان که پاسخ هر دعوت و دعایی را از دیگران انتظار داریم، و نتیجه هر کاری را از جانبی غیر از خودمان و یا همان کار انتظار داریم و ...؛ اما مهم است که آدمی کارش را به که و چه واگذار می کند؟! کسی یا چیزی که خودش هم در مالکیت و ربوبیت غیر از خود قرار دارد، یا به خداوند متعال که خالق، مالک، رازق و رب همگان و همه چیز است؟! که البته معنای "توکل" نیز همین است. لذا می گوید:

«فَسْتَدْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (۴۱)

ترجمه: و بزودی آنچه را به شما می گویم به خاطر خواهید آورد! من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست!



گوناگون-آبان ۹۸

امام حسین (ع) که در زمان حیات نتوانستن بلا را از خودش دور کنند؛ پس چطور الان و بعد از شهادت می‌توانند بلا را از ما دور کنند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به آهنگ، سیاق و لحن این جمله (که البته اصلاح شده) دقت کنید که چقدر مغرضانه و کینه‌ورزانه است؟! در حالی که می‌توانست سؤالش را با لحنی مؤدبانه و دانش‌پژوهانه مطرح نماید!

«وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» (محمد صلوات الله علیه و آله، ۳۰)

ترجمه: و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند که می‌توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می‌داند!

پس، شما ای گرامی و گرامیان! به این ضدتبلیغ‌ها در فضای مجازی کاری نداشته باشید که نه تنها از "جهل" سرچشمه می‌گیرد، بلکه با "بغض و کینه" آبیاری می‌شوند. اینها خریداران و فروشندگان "حرف مفت" در بازار مکاره‌ی فضای مجازی هستند و جالب آن که در عین جهالت و نادانی، بسیار هم رو دارند و با ژستی روشنفکرانه، مدعی نیز هستند!

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ هُمُ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، ۶)

ترجمه: و بعضی از مردم سخنان بیهوده (حرف مفت) را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است!

●●●- ما باید اهل تفکر، تأمل، تعمق، بصیرت، تعقل و معرفت باشیم. به همین جمله دقت کنید و از خود پرسید: «اصلاً "بلا" یعنی چه و چیست که امام حسین علیه السلام خواسته باشند آن را از خود دور کنند و نتوانسته باشند؟! مگر نه این که گاه و برای برخی، بلا برای ولایت و نزدیکی است؟ «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ»، تا امتحان ندهی و قبول نشوی، بالاتر نمی‌روی.

تا نیست نگردی، ره هستت ندهند

این مرتبه با همت پستت ندهند

چون شمع قرار سوختن گر ندهی

سر رشته‌ی روشنی به دستت ندهند (شیخ بهایی، رحمة الله علیه)

شاید یک عده از دنیاگرایان تن پرور، که تعریف زندگی برای آنها فقط در خوب خوردن، خوب آشامیدن، خوب خوابیدن و فربه شدن خلاصه می‌گردد؛ گرسنگی و تشنگی را "بلا‌ی عظاما" بدانند، چه رسد به مورد ترور واقع شدن، یا جنگ، جهادت و شهادت! آیا اینان در حالی که غرق در بلا‌یای مُهلک هستند، از "بلا" چیزی می‌فهمند که حال از سیدالشهداء علیه السلام، نُحضت و شهادت ایشان و آثارش بفهمند؟!

"بلا"، هر نوع امتحانی است که انسان و جامعه با آن آزمایش می‌شوند و در نتیجه یا سقوط می‌کنند و یا به رشد و تعالی می‌رسند. و البته در محاوره، بیشتر به امتحاناتی گفته می‌شود که همراه با سختی و مشقت می‌باشد؛ چرا که هیچ امتحانی آسان نیست و هر چه مراتب بالاتر رود، امتحان سخت‌تر است. نه امتحان دکتری مانند امتحان دانش‌آموز کلاس اول است و نه برعکس!

● - "ابتلائیاتی" چون حاکمیت نظام سلطه‌ی کافر، جاهل، مستکبر و ظالم، و غرق شدن مردمان در فساد و تباهی، به مراتب سخت‌تر از گرسنگی، تشنگی، آواره شدن از شهر و دیار و از دادن راحتِ زندگی مادی ... و حتی کشته شدن می‌باشد، به ویژه آن که این کشته شدن، در راه خدا باشد و آدمی را به مقام عظامای شهادت برساند.

● - "ابتلائیاتی" چون دنیاگرایی، قانع شدن به لقمه‌ای که ظالمان مقابل شخص یا جامعه پرت کنند، و نیز ذلت و زبونی، به مراتب سخت‌تر است.

● - "ابتلائیاتی" چون جهل (بی‌خردی)، نادانی، بی‌بصیرتی و کوری، خرافه‌گرایی، نوکری و سرسپردگی، برای فراد و جامعه، بسیار مهلک‌تر از گرسنگی، تشنگی، جنگ و شهادت می‌باشد.

● - "ابتلائیاتی" چون حرکت در مسیر باطل، آن هم با این توهم که "بهترین همین است که من انجام می‌دهم"، به ویژه اگر رنگ و لعاب دینی نیز به خود بگیرد، از همه بدتر و مصیبت‌بارتر است؛ چنان که فرمود: «زیانکارترین مردم، همین گروهند!»

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»

(الکھف، ۱۰۳ و ۱۰۴)

ترجمه: بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ * آنها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیاگم (و نابود) شده؛ با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!»

- - "بلاى بزرگ" در آن زمان اين بود که "اسلام معاويه‌ای و یزیدی لعنة الله علیهما"، جای اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله را بگیرد و دز این زمان نیز "بلاى بزرگ"، جایگزینی اسلام امریکایی و انگلیسی، به جای اسلام حقیقی که سبب هدایت، رشد، کمال و نجات مردمان می‌گردد، بشود.
- - "بلاى بزرگ"، چه در آن زمان و چه در این زمان، حکومت فاسدان و مفسدان، جاهلان و مستکبران و یک گروه شرابخوار و سگ‌باز، و ظالم و جنایتکار بر مردمان (به ویژه مسلمانان) بوده و هست.
- - "بلاى بزرگ"، این است که به امثال معاویه، یزید، ابن زیاد، عمر سعد، شمر، خولی و ... "امیرالمؤمنین" گفته شود و امام حق، حضرت سیدالشهداء علیه السلام، به مسلخ کشانده شوند و بر اساس فتوا، خون‌شان مباح اعلام گردد!
- - "بلاى بزرگ"، این بوده و هست، که امثال معاویه، یزید و شمر؛ و یا اوباما، ترامپ، ملکه الیزابت، کامرون، مکرون و ...؛ بگویند: انسان‌های درجه یک هستیم، و شما نه تنها درجه دو و سه نیستید، بلکه اصلاً انسان نیستید و خون‌تان نه تنها مباح است، بلکه باید از عده و عده‌ی شما کاسته شود.
- - "بلاى بزرگ"، این بوده و هست، که مستکبران و ظالمان بگویند: نه تنها سرزمین و تمامی ثروت‌های مادی و معنوی شما، به ما تعلق دارد؛ بلکه خود شما نیز بندگان و بردگان ما هستید و باید با ذلت و خواری تمام، برای منافع و لذت بیشتر ما کار کنید و یا کشته شوید!

مَهْضَةُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بنابراین، حضرت امام حسین علیه السلام، و بزرگانی چون حضرات ابوالفضل العباس، زینب کبرا، علی اکبر و ...، نه تنها خودشان هیچ‌گاه اسیر و مقهور چنین بلاهایی نشدند، بلکه جامعه‌ی بشری را از بلاى کفر، شرک، نفاق، فساد، ظلم، جنایت و به اسارت کشاندن مردمان نجات دادند.

البته باید دقت شود که این بدان معنا نیست که چون ایشان از جان و مال و بستگان و کلاً دنیا، مظاهر و متاعش، در راه خدا گذشتند تا مردمان بیدار و بصیر شوند؛ دیگر کسی یا جامعه‌ای (به ویژه مسلمانان) گرفتار و مغلوب این بلاها نمی‌گردند؛ بلکه هر جامعه‌ای که به صورت جمعی، به این "حبل الله" اعتصام جوید، نجات می‌یابد.

إِنَّ الْحَسِينَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ

حضرت امام حسین علیه السلام، چراغی پر فروغ، برای روشن کردن راه هدایت و تمیز آن از راه ضلالت می‌باشند؛ اما کسی مجبور نیست که به این راه بیاید. فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ یعنی وقتی راه هدایت و رشد، از راه گمراهی روشن است، دیگر برای آمدن به این راه، جبر تکوینی لازم نیست، هر کس می‌خواهد بیاید و هر که نمی‌خواهد نیاید و هلاک شود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

اهل بیت و امام حسین علیه السلام، کشتی نجات هستند، مانند کشتی نوح علیه السلام در طوفان بلا یا. اما دلیل نمی شود که چون کشتی نوح (ع) ساخته شد، دیگر همگان از طوفان بلا برهند؛ بلکه هر کسی که دعوت امام را پذیرفت و سوار شد، از بلا یای مهلک طوفان های زمانه، که به مراتب شدیدتر از آن طوفان است، می رهد.

از بیانات نورانی امام حسین علیه السلام، در مسیر کربلا:

«إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَعَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ حَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ». (تحف العقول، ج ۱، ص ۲۲۶)

ترجمه: به راستی که این سرا (این دنیا) دگرگون گشته و تغییر قیافه داده و خوی هایش رو به زوال است، و جز رطوبتی که بر ته کاسه نشیند، و جز یک زندگی پست و کم ارزشی - مانند چراگاهی که جز گیاه زیانبخش و بیمارکننده در آن چیز دیگری نمی روید - از آن باقی نمانده است!

آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود، و باطل را رها نمی سازند (و از آن نمی کنند)؟! در یک چنین وضعی باید مرد باایمان آرزوی مرگ کند [و این وضع اسفناک مؤمن را عاشق شهادت و لقای پروردگار می سازد]؛ چرا که من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز ستوه (فکر و رنجش دل) ندانم، براستی که مردم گوش به فرمان و پیرو دنیایند، و عقیده و آئین چون لعابی بر سر زبان (لقلقه زبان) آنان می باشد که تا زندگیشان روپراه است آن را می چرخانند، و چون به گرفتاری آزموده شوند افراد دیندار کم شوند!



سیاسی-آبان ۹۸

جوسازی بسیار گسترده‌ای علیه بیانات مقام رهبری در حمایت از مصوبه گرانی بنزین به راه افتاده، نظر و تحلیل شما چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به نکته مهم توجه نماییم:

۱- سال‌هاست که استراتژی دشمن خارجی، عوامل داخلی از جریان‌های متفاوت و حتی مغایر و معارض با یکدیگر این است که پس از انجام هر خطا و یا بروز هر گونه نقص و کاستی، انگشت اشاره را به طرف رهبری بگیرند، تا اذهان عموم، به جای مطالبه از مجلس، دولت، قوه قضاییه، نهادها و ...، متوجه ولایت فقیه و رهبری شود!

۲- وقتی می‌خواهیم مواضع هر اندیشمند، مقام، مسئول و از جمله ولی فقیه را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، باید بدور از هر گونه شعار و جوّ زدگی، دقت کنیم که چه گفته‌اند.

با توجه به نکات فوق، اینک به بررسی چند فراز از بیانات ایشان، دقت نماییم:

● - آن چه که اگر خدایی ناکرده اتفاق بیفتد و عمومیت بیابد، برای مردم به مراتب گران‌تر از نرخ بنزین تمام می‌شود، بی‌دقتی، سطحی‌نگری، شعارزدگی و بی‌بصیرتی می‌باشد که زمینه‌ها را برای ایجاد ناامنی مساعد می‌سازد. بالاخره ما کشور، نظام و ملتی هستیم که امریکا و متحدانش، آن را قوی‌ترین دشمن خود قلمداد می‌کنند! لذا اگر در فرانسه و به ویژه در پایتخت آن، یعنی پاریس، در شنبه‌ی هر هفته، آن تظاهرات و اعتراضات گسترده صورت بپذیرد، هر هفته با خشونت پلیسی مواجه شود، کشته و مجروح و بازداشتی نیز داشته باشد، و یا ناگهان در آلمان کارمندان لوفت‌هانزا اعتصاب کنند و کل پروازهای آلمان مختل گردد، یا در امریکا تظاهرات‌های گسترده، ضد جنگ، نژادپرستی، نظام سرمایه‌داری (مثل ۹۹ درصدی‌ها) و ... راه بیفتد، واکنشی دیده نمی‌شود، اما اگر در ایران یک پمپ بنزین به آتش کشیده شود، از ترامپ گرفته تا رسانه‌های زنجیره‌ی صهونیست، تا نوکران فارسی زبان، اینگونه ذوق‌زده به وسط میدان می‌پرند!

حال با توجه به این نکته، به چند فراز از بیانات امام خامنه‌ای، درباره گرانی بنزین، با تعمق بیشتر توجه نماییم:

خوش بینی:

«وقتی یک چیزی مصوبه‌ی سران کشور هست، آدم باید با چشم خوش بینی به او نگاه کند»؛ این مسئله‌ی مهم، "مقدم بر بهای بنزین" بود که ابتدا بیان گردید. القای این که در کشور ما [مانند امریکا و بسیاری از کشورها اروپایی و عربی]، نه تنها مردم از مسئولان جدا هستند، بلکه تمامی آنها دشمنان مردم هستند و بد مردم را می‌خواهند و تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که حتماً و فقط به نفع جیب خودشان و به ضرر مردم است و ...، از سیاست‌ها و تاکتیک‌های دشمن در جنگ نرم می‌باشد! همیشه از پشتیبانی مردم از نظام، حرص خوردند و نگران بودند، چنان که بارها اعلام نمودند که فشار اقتصادی به مردم نیز برای جدا کردن و بدبینی آنها نسبت به اصل نظام می‌باشد.

یک موقع یک رییس جمهور یا یک وزیر کاری می‌کند، جای دارد که تصمیم شخصی او چنین به نظر آید که فقط به سود جیب شخص، یا حزبی می‌باشد، اما وقتی سران قوه تصمیمی می‌گیرند [هر چند یکی از آنها موافق نباشد]، نباید به چشم بدبینی نگاه کرد. لذا ایشان ابتدا و پیش از هر نکته‌ای، متذکر می‌گردند که وقتی سران مملکت و نظامی که مسئولانش توسط خود همین مردم انتخاب می‌شوند، کاری را تصویب کردند، ابتدا باید خوش بینانه به آن نگاه کرد.

علت حمایت از تصمیم سران سه قوه

ایشان در تشریح علل حمایت فرمودند: «بنده در این قضیه سررشته ندارم، یعنی تخصص این کار را ندارم، گفتم هم به آقایان؛ گفتم من چون نظرات کارشناس‌ها هم در این قضیه‌ی بنزین مختلف است، بعضی‌ها آن را لازم و واجب می‌دانند بعضی‌ها مضر می‌دانند، بنابراین من هم که صاحب نظر نیستم در این قضایا؛ گفتم من صاحب نظر نیستم لکن اگر سران سه قوه تصمیم بگیرند من حمایت می‌کنم. من این را گفتم، حمایت هم می‌کنم. سران قوانین، نشستند با پشتیبانی کارشناسی یک تصمیمی برای کشور گرفتند، باید عمل بشود به آن تصمیم».

موافقت یا مخالفت انسان عاقل و حکیم، با هر رویکرد یا تصمیمی، حتماً باید منشأ و پشتیبانی "علمی" داشته باشد؛ خواه شخص عاقل و حکیم خودش از تخصص علمی لازم و کافی در آن موضوع برخوردار باشد و یا به نظر کارشناسان رجوع نماید و اگر از هیچ کدام نتیجه‌ی قطعی به دست نیامد، باید "عمل صالح"، یعنی بهترین راه را انتخاب نماید.

امام خامنه‌ای، در این بیانات [مانند دفعاتی که در گذشته بیان داشته‌اند]، تصریح نمودند که اولاً «من در جزئیات مسائل اقتصادی، صاحب نظر نیستم» و لزومی هم ندارد که ایشان در جزئیات هر امری، مانند فقه و یا دانش و

بینش سیاسی، صاحب نظر باشند. مثلاً لزومی ندارد در این که آیا امروز لازم است گندم از خارج خریداری شود و یا لازم نیست نیز صاحب نظر باشند، بلکه نظر کلی می دهند که باید تولید ملی افزایش و واردات کاهش یابد و واردات غیر ضروری و بی رویه، متوقف گردد. هیچ تردید نمایم که شخص رئیس جمهور و یا رئیس مجلس نیز نمی توانند در اینگونه مسائل، نظر کارشناسی داشته باشند، بلکه کارشناسان اقتصادی، نفت و ...، باید تمامی زوایای آن را بررسی نمایند.

بنابراین، رجوع به نظرات کارشناسی لازم می آید که فرمودند: در این امر، کارشناسان نیز نظر متفاوت دارند، «نظرات کارشناسان هم در این قضیهی بنزین مختلف است، بعضی ها آن را لازم و واجب می دانند بعضی ها مضر می دانند»!

آیا اتخاذ موضع، تصمیم و رأی حکیمانه (عمل صالح) این نیست که گفته شود، حال که چنین است، پس «اگر سران سه قوه تصمیم بگیرند، من حمایت می کنم»، به ویژه با توجه به این که ملاک، نظر شخصی آنها نیست، بلکه قاعده بر این است که اظهار نظر، طرح و تصمیم آنها نیز پس از انجام کارشناسی باشد، لذا تأکید دارند که «سران قوایند، نشستند با پشتوانهی کارشناسی یک تصمیمی برای کشور گرفتند».

حمایت

«اگر سران سه قوه تصمیم بگیرند من حمایت می کنم. من این را گفتم، حمایت هم می کنم».

اگر رؤسای سه قوا [صرف نظر از این که شاید یکی مخالف تصمیمی باشد، اما او نیز حامی رأی اکثریت خواهد بود]، تصمیمی برای یکی از اموری جزئی، مانند نرخ بنزین اتخاذ نمودند، رهبر چه کند؟! حمایت نماید و یا مخالفت نماید، و بفرماید: «مهم نیست که شما چه تصمیمی گرفتید، من مخالفم»؟! بله، اگر تصمیمی بگیرند که اساس نظام و مملکت را به مخاطره بیندازد، ایشان مخالفت خواهند نمود، اما اگر به هر موضوعی در جزئیات اجرایی وارد شوند و نظر خود را به صورت حکم حکومتی بدهند که دیگر نظامی استوار نخواهد ماند. در زمان حضرت امام خمینی رحمه الله علیه نیز چنین بود؛ چنان که بارها فرمودند که چه بسا تصمیماتی اتخاذ شود که شخصاً مورد موافقت من نباشد. لذا ایشان نیز متذکر گردیدند: «زمان امام "رضوان الله علیه" هم همین جور بود، یک کارهایی را مسئولین، سران سه قوه تصمیم می گرفتند و اجرا می شد، حالا هم همین جور است.»

پس نارضایتی و حق اعتراض مردم چه می شود؟!

در کجای دنیا و در چه عصری، مردم از گرانی، بیکاری، کاهش ارزش پول ملی و نابسامانی های اقتصادی راضی بوده اند، به ویژه اگر ضعف مدیریت و سوء مدیریت، از عوامل اصلی بروز بسیاری از این مشکلات و نابسامانی ها باشد. آیا مردم ما نسبت به گرانی بی رویه ی لبنیات، گوشت، مرغ، اجاره ی مسکن و ...، [که اغلب بیش از

۲۰۰ یا حتی ۳۰۰ درصد افزایش یافته است] راضی می باشند، و حال آن که گوشت، برنج، نان، لبنیات و ... مورد مصرف روزم‌های همگان است، اما بنزین مورد مصرف همگان نمی باشد!

با این همه، حق انتقاد و حتی اعتراض مردم، به قوت خود باقیست و مردم نارضایتی خود را [چه درست باشد و چه نباشد] ابراز و اظهار می دارند؛ اما آیا اعلام نارضایتی با "اغتشاش" مساوی است؟! مگر مردم مجلس و نماینده در مجلسی که حتی می تواند برای یک دولت، رأی عدم صلاحیت صادر کند، ندارند؟! و مگر تنها راه بیان انتقاد و اعتراض و نارضایتی، ایجاد "اغتشاش، آشوب و به مخاطره انداختن امنیت کشور و مردم" است؟! مگر جایگاه‌های سوخت، یا خودپردازها، یا بانک‌ها، اتوبوس‌ها، شیشه‌های خانه‌ها، فروشگاه‌ها و حتی خانه‌های مسکونی مردم، متعلق به دولت یا شرکت ملی نفت و گاز، یا مجلس است که به عنوان اعتراض، به آنها حمله شود؟! آیا مردم ما آنقدر سفیه و نادان هستند که به هنگام اعتراض، "خودزنی" کنند و اموال خود و یک دیگر را به آتش بکشند؟! هرگز. لذا ایشان در بیانات خود، به دو نکته متذکر می گردند:

- ۱- «خب بله، یقیناً بعضی از مردم از این تصمیم یا نگران می شوند، یا ناراحت می شوند یا به ضررشان است، یا خیال می کنند به ضررشان است به هر تقدیر ناراضی می شوند، لکن آتش زدن به فلان بانک این کار مردم نیست، این کار اشرار است؛ کار اشرار است، این را باید توجه داشت.»
- ۲- «این مفاسد هیچ مشکلی را درست نمی کند جز اینکه علاوه بر هر مشکلی که هست، ناامنی را هم اضافه می کند. ناامنی بزرگ‌ترین مصیبت برای هر کشوری است، برای هر جامعه‌ای است، اینها قصدشان این است.»

توصیه به مردم:

ایشان در خاتمه یک توصیه به مردم نمودند که همیشه‌ی توصیه‌های ایشان به مردم، مبتنی بر "بصیرت" می باشد: «شما ملاحظه کنید در این دو روز تقریباً یعنی دو شب و یک روزی که از این قضایا گذشته همه‌ی مراکز شرارت دنیا علیه ما این کارها را تشویق کردند، از خانواده‌ی منحوس خبیث خاندان پهلوی تا مجموعه‌ی خبیث و جنایتکار منافقین، اینها دارند مرتباً در فضای مجازی و در جاهای دیگر دارند تشویق می کنند، ترغیب می کنند که این شرارتها انجام بگیرد. من عرضم این است هیچ کس به این اشرار کمک نکند، هیچ انسان عاقل و شایسته‌ای که به کشور خودش علاقه‌مند است، به زندگی راحت خودش علاقه‌مند است، به اینها نباید کمک بکند؛ اینها اشرارند، این کارها کار مردم معمولی نیست.»

«مردم عزیز ما هم که خوشبختانه در قضایای گوناگون این کشور بصیرت خودشان را، آگاهی خودشان را نشان دادند، بدانند که این حوادث تلخ از ناحیه‌ی کیست و چگونه است، این آتش زدن و خراب کردن و ویران کردن و دعوا کردن و ناامنی ایجاد کردن، مال چه کسی است؟ این را بفهمند، توجه کنند که می فهمند هم مردم ملتفتند، و از اینها فاصله بگیرند. این آن توصیه‌ی ما است»

توصیه به مسئولان

ایشان، همانطور که پیش تر نیز به صراحت فرموده بودند، در هیچ تأیید و حمایتی، "چک سفید امضا" به کسی نمی دهند، حتی به رییس جمهور، هنگام تنفیض حکم ریاست جمهوری، پس از انتخاب مردم! لذا در این حمایت از تصمیم سران سه قوه نیز مسئولان را متذکر شده و فرمودند:

«مسئولین هم البته دقت کنند، مواظبت کنند، هرچه ممکن است از مشکلات این کار کم کنند. حالا من دیروز دیدم در تلویزیون که بعضی از مسئولین محترم آمدند گفتند که ما مراقبیم که این افزایش قیمت، موجب افزایش قیمت اجناس و کالاها نشود؛ خوب بله این مهم است، چون الان گرانی هست، بنا باشد باز اضافه بشود، گرانی خوب این برای مردم خیلی مشکلات درست می کند، باید مراقبت کنند. این مراقبت ها را اینها بکنند، مسئولین حفظ امنیت کشور هم به وظایف شان عمل کنند ... مسئولین کشور هم به وظایف شان به طور جدی عمل کنند.»

بنابراین، هوشیار و بصیر باشیم که هر خطایی نکنند و سپس انگشت اتهام را به سوی ولایت فقیه بگیرند! این همان است که دشمنان داخلی و خارجی می خواهند.

جان مردم به لب رسیده! با گرانی بنزین نیز شاهد اعتراضات و تجمعات هستیم؛ چه باید کرد؟! ارزیابی شما چیست؟! و اینکه دولت چه اهدافی را دنبال می کند؟! لطفاً تحلیل بدهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به رغم آن که [مانند بیشتر مردم] با بیشتر سیاست ها و عملکردهای این دولت - به ویژه در سیاست خارجی و نیز اقتصادی - مخالفیم، اما قبول نداریم که "جان مردم به لب رسیده است!" مردم ما جان بسیار قوی و نیرومندی دارند، ظرفیت و تحمل شان نیز بسیار بالاست، و اگر احساس عناد و دشمنی کنند، جان و قوای شان مضاعف نیز می گردد و آن چه باید را به انجام می رسانند.

در هر حال، ما اگر مسلمان، ایرانی و معتقد به ولایت فقیه هستیم، باید در تمامی مواضع از ایشان پیروی نماییم. یک موقع فقط مسئله گرانی نرخ بنزین مورد بحث یا انتقاد قرار می گیرد و ما نیز ضمن به حق دانستن اعتراض خود، به ویژه نسبت به شیوه اعلام و اجرا که سبب ایجاد شوک به جامعه گردید، به لحاظ تخصصی، علم و اشرافی نداریم که بالاخره برای اقتصاد کشور مفید است یا مضر؟ در اینجا ولی امر می فرمایند: «... بنده در این قضیه سررشته ندارم یعنی تخصص این کار را ندارم، گفتم هم به آقایان؛ گفتم من چون نظرات کارشناس ها هم در این قضیه بنزین مختلف است، بعضی ها آن را لازم و واجب می دانند بعضی ها مضر می دانند، بنابراین من هم که

صاحبنظر نیستم در این قضایا؛ گفتم من صاحبنظر نیستم لکن اگر سران سه قوه تصمیم بگیرند من حمایت می‌کنم؛ ... سران قوایند، نشستند با پشتوانه‌ی کارشناسی یک تصمیمی برای کشور گرفتند، باید عمل بشود به آن تصمیم / ۱۳۹۸/۸/۲۶»

بنابراین، در مورد موضوع گران شدن نرخ بنزین، ما هم که صاحبنظر نیستیم، از مصوبه سران سه قوه حمایت می‌کنیم، هر چند که راجع به اتخاذ زمان این تصمیم، ابلاغ آن، چگونگی اجرای آن و یا میزان گرانی، چند و چونی داشته باشیم و اعتراض داریم. و البته ایشان تذکراتی نیز به دولت دادند که باید انجام دهد.

تحلیل‌ها نسبت به سیاست‌ها و اقدامات دولت:

اما، نه فقط راجع به گرانی نرخ بنزین، بلکه راجع به شخص آقای روحانی (رئیس جمهور) و مجموع مواضع و تصمیمات و اقدامات دولت، تحلیل افراد، متناسب با شناخت و نگاه آنها متفاوت است. دوستی گفت: در همان دوره‌ی اول که آقای روحانی برای ریاست جمهوری رأی آورد؛ به مخاطبان خود گفتم: «در این مملکت نه جنگ خارجی رخ می‌دهد و نه ماجرابی مانند فتنه ۸۸ به وقوع می‌پیوندد؛ بلکه در عین برقراری ارتباط با کشورهای چون فرانسه، انگلیس و آلمان و حتی اگر جرأت کنند با آمریکا، مملکت بسیار آرام و متین به سوی ورشکستگی اقتصادی کشانده خواهد شد. ارزش پول ملی کاهش خواهد یافت، تولید و بازار به تعطیلی کشانده خواهند شد، واردات و اختلاس‌های بانکی جایگزین تجارت خواهند شد، بی‌کاری و تورم مردم را به ستوه خواهد آورد و ...!» البته این نظر شخصی است.

مخاطبان که باورشان نمی‌شد، می‌پرسیدند: «برای چه چنین شود؟! پاسخ این بود: «برای این که کشور ورشکسته، نه تنها نمی‌تواند بر مواضع سیاسی داخلی و خارجی خود استوار بماند، بلکه مجبور می‌شود ضمن تسلیم در مقابل آمریکا، روی به استقراض خارجی بیاورد؛ آنگاه به شما خواهند گفت: «ورشکستگی که چیز بدی نیست، ایتالیا، اسپانیا، یونان و ... نیز ورشکست شده‌اند و چاره‌اش استقراض خارجی است و شما خدا را شکر کنید که ما در مذاکرات برجام، با قدرت‌های اروپایی رابطه برقرار کردیم و آنها حاضرند به ما وام دهند». سپس خانم‌ها موگرینی، مرکل یا ...، با "کیف ریاضتی و شرایط تمحیلی خود وارد ایران می‌شوند تا سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی و اداره این مملکت را به دست بگیرند! اما از آنجا که ایران، یک کشور اروپایی و مانند اسپانیا، ایتالیا و یونان نیست، به جای جنگ و فتنه، آشوب‌های داخلی شروع می‌شود، اعتراض علیه گرانی بنزین یا بیکاری، به سوی حمله به کل نظام هدایت می‌شود و سپس خواه ناخواه، به سوی همان تجزیه‌ای که هدف امریکاست، کشانده می‌شود و یا دست کم به سرنوشت عراق، سوریه، یمن، افغانستان و ... دچار می‌گردد و ناامنی سرتاسر مملکت را فرا می‌گیرد»؛ هر چند آقایان چنین قصدی نداشته باشند و اصلاً فاقد چنین بصیرتی باشند!

مسئله گرانی بنزین و آن هم در این سطح غیر منطقی یک مقوله است، اما اعلام آن در شب بزرگترین عید مسلمانان، سرآمد هفته وحدت، و دیدار امام خامنه‌ای با مسئولان نظام و میهمانان خارجی و ...، که از مهم‌ترین بیایات ایشان در طول سال می‌باشد و تحت الشعاع قرار دادن آن، و آن هم در شبی که طبق اخبار هواشناسی می‌دانستند که از فردایش در سرتاسر کشور برف می‌بارد و ... یک مقوله‌ی دیگری است! ما نمی‌توانیم همه را اتفاقی فرض کنیم.

همانگونه که بیان شد، تحلیل‌ها متفاوت است:

حجت الاسلام، دکتر سید حمید روحانی، «رئیس بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی» می‌گوید:

● - «برخی برده آفریده شده‌اند، ذلت، خواری، وادادگی، سرسپردگی و نوکر مآبی در ژن‌شان نهفته است، ارباب و آقا بالاسر می‌خواهند، بی‌غیرت بار آمده‌اند. از اینکه آمریکا کدخدای دنیاست به خود می‌بالند؛ از اینکه دولت‌های وحشی و بی‌فرهنگ اروپا آنان را بازیچه و ملعبه کنند لذت می‌برند و از اینکه از زبان یانکی‌های آمریکا و قلدرهای غرب‌کده‌ی اروپا فحش بشنوند و اهانت شوند، افتخار می‌کنند! از این دست پست فطرتان و خودباختگان برخی از دولتمردان امروز ایرانند که متأسفانه از روزی که به قدرت رسیده‌اند جز ننگ و فضاحت و رذالت و تحقیر ملت برآیندی نداشته‌اند.» (۱۳۹۸/۷/۳)

وی در شامگاه چهارشنبه، اول آبان ماه، در همایش «مجتهد شهید» گفت:

● - «ما متأسفانه امروز از راه علی بازمانده‌ایم! اگر راه علی را شناخته بودیم، حوزه‌ی علمیه ما نباید امروز در این سکوت مرگبار فرو برود؟! چرا حوزه‌ی ما امروز در مقابل جنایت و خیانت و ظلمی که به اسلام می‌شود، به روحانیت می‌شود، دم فرو ببندد؟! چه فرقی است بین این شیخ کذاب، به عنوان ریاست جمهور، با شاه؟! ... این شخص مگر غیر از این عمل کرده است؟! آبروی حوزه را بُرد! این کسی که خرقة اسلام و حوزه‌ی علمیت دارد، مثل ریگ دروغ می‌گوید، کذاب است، حقه بازی و ریاکاری دارد، بدعت‌گرای می‌کند ... او ائمه اطهار را متهم می‌کند به معامله، بند و بست، مذاکره و ...» (صوت)

وی بر این نظر است که روش آقای روحانی، دقیقاً همان روش بنی صدر است. بنابراین، تحلیل‌ها و مواضع متفاوت است.

پس مجلس شورای اسلامی برای چیست؟

یکی از مهم‌ترین عللی که مردم ما نتوانسته و نمی‌توانند آن طور که امام خامنه‌ای بارها فرموده‌اند، حقوق حقه‌ی خود را از مسئولان نظام مطالبه کنند؛ سوء استفاده‌های فوری، سازماندهی شده و هدفمند دشمنان خارجی و سربازان بی‌جیر و مواجب داخلی آنهاست. کافیست صد نفر از کارگران یک کارخانه، برای به عقب افتادن

دستمزد خود، اعتصاب کنند! ببینید چه هیاهویی در شبکه‌های فارسی‌زبان خارجی و فضای مجازی داخلی به راه می‌افتد.

اما، این مملکت نظام‌مند است، قانون دارد. پس مجلس شورای اسلامی برای چیست؟ آیا هنوز در رأس امور و خانه‌ی ملت است؟! مگر نمایندگان مجلس، منتخبین مردم و نمایندگان آنها در مجلس نیستند؟! برجام چگونه به تصویب مجلس رسید؟! سرنوشت FATF در مجلس چه شد؟ مجلس در مقابل کاهش نرخ پول ملی، تورم و گرانی، بیکاری و ... چه اقدام اساسی و مؤثری صورت داده است؟! چطور آقای ظریف، با تکبر و بی‌ادبی تمام، مجلس را ترک می‌کند و استیضاح و برکنار نمی‌شود [و البته آقای لاریجانی در چنین جلسات حساسی، غایب است]؟!!

آیا از وظایف اصلی مجلس، برنامه‌ریزی اقتصادی و نظارت بر حسن اجرای قوانین نمی‌باشد؟! مگر نمایندگان ما در مجلس، صدای مردم خود را که آنها را انتخاب کرده و به مجلس فرستاده‌اند، نمی‌شنوند؟! پس مجلس چه کاره است؟!!

آیا نمی‌بینید که مجلس در هیچ نارسایی و کاستی، نقش مهمی ندارد و جریان‌سازی‌ها اذهان عمومی را سوق می‌دهند به این سو که «پس چرا رهبر کاری نمی‌کند»؟! گویی قرار است که ایشان دولت، مجلس و تمامی نهادهای نظام را تعطیل کرده و یک تنه وارد امور اجرایی کشور شوند!

پس، به نظر ما، تمامی این جریان‌ها، هدفدار است و از جمله گرانی نرخ بنزین تا این حد! و مسئله‌اش فقط این نیست که بنزین در مملکت ما بسیار ارزان است و باید کمی گران‌تر شود! و حال آن که دولت و مجلس به خوبی می‌دانند که گرانی بنزین، با گرانی بی‌حساب و کتاب لبنیات متفاوت است و اگر بنزین گران شود، بالتبع همه چیز گران می‌شود! و این یعنی همان حرکت در خط تورم، کاهش ارزش پول، ورشکستگی کشور و به فقر و ناداری کشاندن مردم و البته اعتراضات به حقی که به آشوب‌ها و فتنه‌های ناحق کشانده خواهد شد! البته این تحلیل ماست، و اظهار نظر نیز به حسب ظاهر آزاد است.



حقوقی و احکام-آبان ۹۸

آیا درس خواندن در روز رحلت پیامبر، عاشورا و سالروز شهادت مکروه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر درس خواندن از امور واجب باشد، مانند تکالیفی که باید انجام شود، یا آمادگی برای امتحان و یا علمی که باید در همین فرصت آموخته شود، پس واجب است و رحلت و غیر رحلت ندارد، اما اگر وقت آزاد است نیز کسب علم همیشه لازم و واجب است و از بهترین فرصت‌هایش همین ایام خاص می‌باشد. منتهی درس خواندن سبب غفلت از همه چیز نشود. می‌شود هر روز و به ویژه در چنین روزی، درس خواندن را پس از بسم الله، با صلوات بر محمد و آل محمد آغاز نمود تا برکت و اثر بهتری در زندگی داشته باشد.

"حرام" یعنی کاری که نباید انجام داد و "مکروه" یعنی کاری که انجام ندادن آن بهتر است.

اگر دینی یا مکتبی [چنان که بسیارند] مدعی شد که "عقلانیت از شیطان است" و یا "تعقل و تفکر گناه است" و یا باید آن را تعطیل نمود! و یا مدعی شد که در روزی از روزهای سال و حتی لحظه‌ای از لحظات عمر، کسب علم حرام یا مکروه است، بدانید که نه تنها از جانب پروردگار علیم و حکیم نیست، بلکه این سخنان از یک "عقل سلیم" و "نیت پاک و انسان‌دوستانه" نیز برنخاسته است!

● - مگر می‌شود خداوند خالق، علیم و حکیمی که برتری حضرت آدم علیه السلام را نسبت به سایر مخلوقات (حتی فرشتگان) در "تعلیم علم به او" قرار داده و فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - و [خداوند] علم تمامی اسم‌ها (نشانه‌هایش) را به آموخت / البقره، ۳۱» بفرماید که در روز یا ساعتی، کسب علم اشکال دارد؟!!

● - مگر می‌شود خداوندی که حتی ستارگان را فقط برای زیبایی آسمان‌ها نیافریده است، بلکه برای علم‌آموزی بشر خلق نموده است، بفرماید که کسب علم اشکال دارد:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (الأنعام، ۹۷)

ترجمه: و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکیهای خشکی و دریا راه یابید به یقین ما دلایل [خود] را برای گروهی که می‌دانند (علم آموخته‌اند) به روشنی بیان کرده‌ایم.

● - مگر می شود دین الهی، که تأکید دارد اساساً انبیا را برای "تعلیم کتاب و حکمت" و آن چه انسان باید بداند و نمی داند فرستاده است، روز یا دقیقه یا حتی لحظه ای را تعیین کند و بگوید: «کسب علم در این مدت اشکال دارد و یا مکروه است»؟!

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۵۱)

ترجمه: چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت کند و [از زشتیها] پاکتان سازد و کتاب و حکمتتان بیاموزد و آنچه را نمی دانستید تعلیمتان دهد.

● - مگر می شود خدایی که به پیامبر عظم الشأنش صلوات الله علیه و آله می فرماید که دعایت ازدیاد علمت باشد «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» - و بگو: پروردگارا! بر علم من بیفزای / طه، ۱۱۴»، کسب علم را برای روزی یا ساعتی یا حتی لحظه ای، حرام یا مکروه قرار داده باشد؟!

هدف از کسب علم:

هیچ کاری وجود ندارد که انسان عاقل آن را بی جهت و بدون هدف انجام دهد، هر چند که ساعتی به ورزش، نرمش، تفریح، دید و بازدید و یا استراحت بپردازد. بنابراین، کسب علم که از اهمّ امور است و سبب رشد و فضیلت آدمی می گردد نیز باید مبتنی بر اهداف کوتاه مدت و دراز مدت عقلانی و بالاخره هدف والای معرفت و قرب الهی باشد. وگرنه تحصیل علم به خاطر اخذ مدرک و یا در نهایت قدرت ابزارسازی، بسیار کوچک و گذرا می باشد.

هدف از "کسب علم"، یافتن راه رشد، و رسیدن به کمال و قرب الهی است، نه مبدل شدن آدمی به کتابخانه‌ی سیار و یا حتی الاغ (حیوانی) که کتاب حمل می نماید! چنان که حتی درباره‌ی عالمان به کتاب تورات (و هم چنین است انجیل یا قرآن کریم و ...)، که به علمشان توجه و عمل نمی کنند، فرمود:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الجمعة، ۵)

ترجمه: کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می کند، (آن را بر دوش می کشد اما چیزی از آن نمی فهمد)! گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند!

مقصد علم:

نباید فراموش نمود که "علم" نیز محدود به آن چه در کتب درسی آمده و یا صرفاً فیزیک و شیمی نیست؛ مضافاً بر این که "علم" فقط عنصر شناسی نیست، بلکه باید به آدمی در مسیر رشد و کمالش، خط و جهت بدهد.

می‌فرماید: بدان که آخر علم، این است که تو بدانی الهی جز او وجود ندارد؛ پس علم باید تو را آگاه سازد که به هیچ چیزی جز او، وابسته و دلبسته نگردی و چیزی را جز او هدف قرار ندهی: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - پس بدان [این علم را داشته باش] که همانا الهی جز الله وجود ندارد / محمد صلوات الله علیه و آله، ۱۹».

تطبیق و توازن:

اما، در عین حال که کسب علم در هر حالی یا واجب است و یا مستحب، و هیچ‌گاه و در هیچ زمانی کسب علم حرام یا مکروه نمی‌باشد، باید دقت نمود که تطبیق، توازن (موزون بودن)، هارمونی، زمان‌شناسی، درک موقعیت، فرصت‌شناسی و ... نیز خودش علم و هنری است که سبب رشد انسان و جامعه می‌گردد. به عنوان مثال: اگر در ظهر عاشورا، کسی گمان کند که فراگیری دو تا فرمول بیشتر از ریاضی، یا شیمی علم است، اما خواندن زیارت عاشورا و دقایقی درنگ در یک یا چند فراز آن علم نیست، اساساً از "علم" چیزی نفهمیده است!

رشد همه جانبه:

انسانی که سرش بزرگ شود، اما بدنش به تناسب بزرگ نشود، یا دستش دراز شود، اما قدش کوتاه بماند، و بالاخره آن که بدنش بزرگ شود، اما عقلش بزرگ نشود، یک انسان "ناقص" محسوب می‌گردد! هم چنین است اگر کسی رشد علمی (به ویژه علوم طبیعی) داشته باشد، اما مثلاً شعور، ادب و عاطفه‌ی خود را خشکانده باشد، یا با کتاب ارتباط بگیرد، اما ارتباطش را با همگان، به ویژه با معلمان حقیقی خود قطع کند ... و خلاصه آن که "علوم متفاوتی را بیاموزد، اما آدم نشود"، یک انسان ناقص و رشد نیافته است. بنابراین نباید فراموش نمود که "معرفت، محبت، مودت، ارتباطات سالم و مفید معنوی، تفکر و تعمق در حوادث و علل پیدایش آنها و ...، همه "علم، درس و عبرت" می‌باشند که آدمی باید آنها را نیز فراگیرد، تا رشد کامل و موزونی داشته باشد.

اخلاق بزرگان:

علیم‌تر از پروردگار عالم - که هر چه هست تجلی علم و حکمت اوست، وجود ندارد -؛ اما آدمی را به رحمت، محبت و مغفرت خود نیز متوجه می‌نماید - پس از خداوند علیم و حکیم، علیم‌تر از پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام، که به علم الهی و لدنی تعلیم یافته‌اند، وجود ندارد؛ اما نه تنها علم را خلاصه در کتاب و علمی چون فیزیک، شیمی، تاریخ، ادبیات و ... ننموده‌اند، بلکه همیشه و در هر حالی، انسان بودن را به جمیع جهات و از جمله مهر، محبت، مودت، عاطفه، روابط اجتماعی حسنه و ... تعلیم داده‌اند.

در زندگی علمای بسیاری خوانده‌ایم که در روزها و شب‌های خاص (مثل شب‌های قدر)، تدریس داشته‌اند و یا تألیف کتاب خود را در چنین فرصت‌هایی آغاز نموده و یا در چنین زمان‌های خاصی به پایان رسانده‌اند؛ اما این

توجه به "تعلیم و تعلّم علم"، نه تنها سبب غفلت شان از امور و واجبات دیگر نگردید، بلکه توجه شان به این مهمات را عالمانه تر، بصیرانه تر و عاشقانه تر نموده است، لذا علم شان نیز سراسر "ذکر و عبادت" بوده است.

www.x-shobhe.ir



پاسخ‌های کوتاه-آبان ۹۸

س ۴۷۸ - درباره نحوه رفتار و برخورد اصولی و صحیح خانواده اعم از پدر و فرزندان با نامادری که می‌خواهد جانشینی برای جایگاه مادر وفات یافته‌ی آنان و همسری برای پدرشان بشود، بفرمایید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از طرفی، خداوند متعال، انسان را به نور عقل، فضیلت بخشیده و اسلام دین عقلانیت است - انسان موجودی اخلاقی است و اسلام دین اخلاق کامل است - انسان قانونمند است و اسلام، یک دین کاملاً حقوقی است؛ و از طرفی دیگر، "ازدواج" یک گرایش فطری و نیاز هر انسان سالمی (در هر سنی) می‌باشد و خداوند متعال آن را برای آرامش (جسمی، جانی، روحی، روانی و ...) قرار داده و فرمود:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الزّوم، ۲۱)

ترجمه: و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!

● - بنابراین "ازدواج"، بستر محبت و مودتی الهی می‌باشد و می‌دانیم که سر منشأ هر چیزی، همان محبت است؛ چنان که سر منشأ انحرافات نیز محبت دنیا و متاعش می‌باشد.

از آیه‌ی فوق روشن می‌شود که اولاً زندگی مشترک، بر پایه‌ی "تفکر درست" شکل و دوام می‌یابد، نه بر پایه‌ی احساسات و هوای نفس! و ثانیاً همین ازدواج درست، آیه‌ای (نشانه‌ای) از آیات پروردگار عالم است، البته برای اهل تفکر.

● - ازدواج، برقرار کننده‌ی رابطی اجتماعی است که ضمن وظایف و تکالیف، تعاریف دیگری به خانواده می‌دهد و حقوق متفاوتی را بر آنان مترتب می‌سازد، از نفقه و ارث گرفته، تا محرمیت بین افراد و قوانین مترتب با آن و ...

● - با توجه به نکات فوق، باید به امر ازدواج به صورت عقلی و منطقی نگاه کرد، نه صرفاً احساسی!

واژگانی چون «زن پدر (زن بابا) - شوهر مادر - جایگزینی برای مادر یا پدر واقعی و...»، فقط واژگان تحریک کننده‌ی احساسات بی پایه می باشند.

● - به هیچ وجهی فرار نیست که "شوهر مادر" جای پدر را بگیرد و یا "همسر پدر" جایگزین مادر شود، اگر چه خدماتی را به نیابت ارائه دهند.

●●● - از این رو، تکلیف فرزندان نسبت به پدر یا مادری که پس از وفات همسر و یا متارکه، با دیگری ازدواج می کنند؛ هیچ تفاوتی با گذشته ندارد و باید به غیر از احترام، تا حدی که حتی یک اف به آنها نگویند، بالهای رحمت و مودت خود را به روی آنان بگشایند؛ احترام به والدین، پس از توحید مطرح شده است:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (الإسراء، ۲۳ و ۲۴)

ترجمه: و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آنها بگو * و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!»

●●● - اما تکلیف عقل، شرع، اخلاق و فرهنگ والا، نسبت به کسی که همسر جدید پدر یا مادر شده است، نگاه به او به عنوان یکی از اعضای جدید خانواده است؛ کسی که شریک زندگی جدید نزدیک ترین و محبوب ترین اعضا نسبت به ما (پدر و مادر) شده است. پس، محبت، مودت، احترام، ادب، مهربانی، مهم و والا دیدن شخصیت و جایگاه او، نه تنها واجب، بلکه احترام به خودمان می باشد و این زندگی گذرا را شیرین و عاقبت را در دنیا و آخرت به خیر می گرداند.



اعتقادی-آذر ۹۸

برخی افراد، نقش نماز و دعا را در بارش نزولات آسمانی نفی کرده و می‌گویند که مثلاً اگر در سالی باران زیادی بیارد، حاصل از دوره‌های بارش در کره زمین است که مثلاً بعد از چند سال خشکسالی، دوره به زمان بارانی خود می‌رسد و در نتیجه باران زیادی می‌بارد؛ خوب حالا سوال بنده این است که ما چطور می‌توانیم به این شبهه پاسخ دهیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

زیاد اصراری به پاسخگویی نسبت به هر چه که می‌گویند و به ویژه این ادعا نداشته باشید، مگر این که مخاطب شما، بخواهد راه حقایق را بداند و راه درست را پیدا کند؛ چرا که بسیاری از "می‌گویند"ها، خودشان نیز نمی‌دانند که "چه می‌گویند" و فقط "می‌گویند"! و مخاطبان خود را نیز عادت داده‌اند که آنها از موضع تکبر، هر چه می‌خواهند، بدون هیچ دلیل، منطق، سند و شاهدهی بگویند و دیگران به دنبال ادله و اسناد برای رد آن بدون! ای کاش برای نفی اثر دعا در بارش باران و ...، دلیل دیگری به جز دوره‌های بارشی می‌آورد، چرا که طول مدت دوره‌ها، تقریباً پنجاه سال می‌باشد، اما بارش به ویژه در فصول بهار و پاییز و حتی در تابستان نیز هست و در مناطقی از زمین، حتی یک هفته نمی‌گذرد که بارشی صورت نپذیرد.

الف - نفی یا تردید آنها، در "نقش دعا در بارش باران نیست" که شما بخواهید پاسخ دهید و برای اثباتش خدا و فرشتگان و ... را بیاورید تا شهادت دهند! بلکه انکار و یا دست کم تردید آنها، در اصل وجود خداوند خالق و مالکیت، ربوبیت و رزاقیت اوست.

ب - در نظر آنها، علت هر چیزی خودش است! که البته این نظر هم به لحاظ عقلی، فلسفی و حکمی باطل است و هم به لحاظ علوم طبیعی باطل می‌باشد.

● - آنها می‌گویند: زرافه در منطقه‌ای قرار گرفت که علفه و گیاهان زمینی کم بود، اما درخت وجود داشت، لذا آنقدر گردن کشید تا از برگ درختان بخورد که گردنش دراز شد! اوران اوتان دید سخت می‌نشیند و نمی‌تواند راحت از این شاخ به آن شاخ بپرد، پس آنقدر دستانش را کشید که دراز شد! قورباغه دید خوراکش در آب بیشتر است، خودش را دو زیسته کرد و ...!

● - این دسته از افراد، خواه دانشمند باشند و یا بی سواد، تا به دو تا قانون در خلقت و نظم جهان پی برند، گمان می کنند که اول باید خالق جهان و قوانین حاکم بر آن را نفی کنند! می گویند: چون فهمیدیم که چگونه جنین از نطفه پدید می آید، پس خدایی نیست! - چون به وجود برخی از کهکشانها و سیاهچالهها و قانون جاذبه یا چگالیها پی بردیم، پس خدایی نیست! - چون نسبت به گردش زمین و پیدایش فصول و ... علمی یافتیم، پس خدایی نیست و ...! و چنان قوانین علمی و نظم حاکم بر جهان را برای اثبات عدم وجود خداوند متعال دلیل می آورند که گویی: اگر خدایی باشد [که هست]، دیگر هیچ نظم و قانونی نباید بر ذره ذره عالم هستی و تعامل آنها با یک دیگر و اثر و مؤثری وجود داشته باشد!

در حالی که تمامی یافته های علمی، قبل از هر چیزی اثبات وجود "علیم" می باشد. انسان عاقل، وقتی با این عظمت خلقت، اندازهها، قوانین مترتب و نظم حاکم مواجه می شود؛ با خود می گوید: «اینها نه از هیچ خلق شده اند، و نه من آنها را نه من خلق کرده ام و نه دیگرانی که مثل من هستند آفریده و اداره اش می کنند، پس حتماً خالق علیم، حکیم، قادری وجود دارد که ربوبیت (تدبیر، اداره و تربیت امور) می کند».

خداوند سبحان، در مقابل این گمان های غلط، پرسش هایی عقلی و استدلالی مطرح می نماید که پاسخش نیز در خودش هست:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ * ...» (الطور، ۳۵ و ۳۶)

ترجمه: یا آنها بی هیچ آفریده شده اند، یا خود خالق خویشند؟! * آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده اند؟! [خیر] بلکه آنها جویای یقین نیستند!

علت و معلول

برخی از روی نادانی و البته بی خردی، گمان دارند که اگر سلسله علل و معلول هایی را کشف کردند، دلیل بر رد وجود خداوندی که خلق نموده و رب العالمین است و تدبیر و تربیت عالم از اومی باشد! می گویند:

«چون کشف کردیم که زمین به دور خودش و خورشید می چرد، پس خدا شب و روز و فصول را به وجود نیاورده است»! - «چون دانستیم حدوداً هر پنجاه سال یکبار تغییرات اقلیمی پدید می آید، پس خدایی وجود ندارد و یا دعا اثری ندارد و ...»!

حال دقت کنید که این سخنان، چقدر از بی خردی و نادانی است؟! مثل این است که کسی بگوید: «چون من کشف کردم که با فشار دادن این کلید، چراغ اتاق روشن می شود؛ پس نه مهندس برقی وجود داشته - نه افرادی در کارخانجات، کابل، سیم برق، روکش، لامپ و کلید ساخته اند - نه نیروگاه تولید برق وجود دارد و نه اداره برق ترانسفر گذاشته است - نه متخصصینی در ساختمان سیم کشی کرده اند - و نه حرکت کلید، برای روشن و خاموش کردن، حرکت دهنده می خواهد و ...»!

دعای باران

همین‌هایی که منکر اثر دعا در باران هستند، می‌گویند: «دعا در بهبود بیماری اثر مثبت دارد - روحیه و امید بخشی با گفتار نیکو در بهبود بیمار اثر مثبت دارد - گفتن کلمات خوب در رشد گیاهان اثر مثبت دارد - خواندن کلمات خوب و مثبت بر یک لیوان آب، چنان ملوکول‌های آن را منظم می‌کند و گفتن کلمات بد، زشت، رکیک و ... چنان نامنظم می‌کند که اگر آب را منجمد نمایید، با چشم غیر مسلح نیز قابل مشاهده است - گفتند در چند بیمارستان آزمایش و تجربه شد که نوای تلاوت قرآن کریم، در روحیه‌ی بیمار و بالتبع بهبود بیماری، اثر مثبت دارد...» و خلاصه به رغم کشف و اقرار به همه اینها، می‌گویند: «در نظام علیّ و معلولی، همه چیز اثر دارد، جز این که شما خدا را بخوانید، از او بخواهید و او مستجاب نماید!»

اینها می‌گویند: «بذر گندم هست، زمین هم که هست، آسمان و خورشید هم که هست، یا باران می‌بارد و یا خودمان آب می‌دهیم و گندم می‌روید؛ خدا کجای این سلسله قرار دارد؟! اما کتاب خلقت را از نیمه تا نیمه، و آن هم فقط چند صفحه خوانده‌اند! زمین هست، آسمان هست، من هستم... که نشد حرف! بلکه باید از کجا هستیم، چگونه خلق شده‌ایم، چه کسی این چنین علیمانه و حکیمانه خلق کرده است؟ چه کسی نگهداشته و ربوبیت می‌نماید و ... باید مورد مطالعه قرار گیرد.

توحید

اما نگاه، شناخت، علم و باور بندگان موحد خداوند سبحان، چنین نیست؛ بلکه آنها می‌دانند و یقین دارند که خداوند علیم، حکیم، مالک، قادر و ربّ، این عالم هستی را خلق نموده و ربوبیت می‌نماید:

● «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»
(الحشر، ۲۴)

ترجمه: اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.

● «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (الأنعام، ۱۰۲)

ترجمه: این است خدا، پروردگار شما هیچ‌ا الهی (معبودی، قابل پرستشی) جز او نیست آفریننده هر چیزی است پس او را پرستید و او بر هر چیزی نگهبان است.

● - انسان عاقل، عالم و مؤمن، می‌داند که خداوند علیم و حکیم، برای هر چیزی در این عالم، قدر (اندازه)‌ای قرار داده است که بر آن اساس نظم بر عالم حاکم شده و برخی از قوانین علمی برای انسان قابل کشف و شناخت می‌باشد. فرض کنید که هیچ چیزی، اندازه‌های معینی نداشت!

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم / القمر، ۴۹»

******* - دعا و استجاب آن نیز یکی از همین سلسله علل در نظم عالم است و چیزی خارج از نظم و قوانین حاکم بر خلقت نمی باشد، بنابراین، انسان عاقل و مؤمن می داند که اگر خداوند سبحان را بخواند، و چیزی از او بخواهد، و او نیز مستجاب نماید [هر چند بارش باران یا ...]، نه تنها عجیب و غریب و غیر قابل باور نیست، بلکه خودش به همین مهم امر کرده است و کسانی را که دعا نمی کنند، "مستکبر" خوانده است:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر، ۶۰)

ترجمه: پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!»

پس، در این نظام خلقت و هدایت، ارتباط بین خالق و مخلوق، رب و مریوب، رازق و مرزوق، مالک و مملوک و در یک کلام "عبد با معبود حقیقی" وجود دارد، پس "دعا" نیز اثر خود را دارد.

ما می دانیم در جهان هستی چیزی از عدم بوجود نمیاد و قوانینی، از جمله "علیت" بر جهان حاکم است. پرسش این است که «آیا این قوانین همزمان با آغاز و شروع هستی بوجود آمدند یا قبل از هستی نیز وجود داشتند؟ اگر بپذیریم این قوانین قبل از هستی وجود نداشتن، آنگاه جهان میتونه بدون علت پدیدار بشه یا از عدم خود به خود پدیدار بشه؟!»

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در مباحث عقلی - شناختی [یا به تعبیری فلسفی]، بر کلمات، معانی و جایگاه آنها در یک گزاره و نیز ردیف آنها، بسیار دقت می شود و کمترین خطایی موجب تشویش ذهن و حتی نتیجه گیری های نادرست می گردد. به عنوان مثال: بسیار تفاوت است بین "هستی" و "جهان هستی". آنگاه که سخن از "هستی" به میان می آید، سخن از "هستی محض" می باشد و پرسیده می شود که آیا ازلی است یا حادث - واجب است یا ممکن - علت است یا معلول - باقی است یا هالک (فنا پذیر)...؟! و در علم کلام تبیین می شود که «جز خداوند متعال، هیچ چیزی هستی و کمال محض و بالتبع غنای محض نیست، و هر چه هست، در اصل هستی اش نیز نیازمند و قائم به اوست - وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ». اما، آنگاه که سخن از "جهانی هستی" به میان می آید، سخن از "عالم خلقت" می باشد که هر چه هست، مخلوق و حادث است و این قوانین نیز بر این عالم حادث و مخلوق حاکم شده است.

- - بنابراین، اگر مقصود از «پیش از هستی»، پیش از آن هستی محض باشد، فرضش نیز خطاست، چرا که هستی محض، حتماً "ازلی" می باشد و اگر نباشد، خودش نیز حادث است و هر حادثی، مخلوق است، پس هستی محض نیست.

اما اگر مقصود «جهان هستی» باشد، یعنی همین عالم خلقت، خواه مخلوقش از طیف فرشتگان باشند، یا جامدات، یا موجودات زنده‌ای چون گیاه، حیوان و انسان در زمین، قطعاً "پیش" از پیدایش نبوده‌اند و سپس خلق شده و وجود یافته‌اند.

اندازه و قانون:

فرمود: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - ما همه چیز را "اندازه" [به اندازه، بر اساس اندازه‌ها] آفریده‌ایم / القمر، ۴۹»؛ و در نظام خلقت نیز می‌بینیم که هر چیزی محدود است و از اندازه‌هایی برخوردار می‌باشد. این اندازه‌ها، می‌شود همان "قوانین حاکم بر خلقت (مخلوق)" - به عنوان مثال: آب، از ترکیب چند گاز، که هر کدام نیز اندازه‌های خود را دارند پدید می‌آید و این آب نیز بر اساس اندازه‌هایش، در درجه‌ای منجمد و در درجه‌ای تبخیر می‌گردد و اثرش در رفع تشنگی و زنده ماندن گیاه، حیوان و انسان نیز بر اساس اندازه‌های مستقل و ترکیبی هر کدام می‌باشد.

پیشی داشتن قوانین

اگر مقصود از "پیشی داشتن قوانین حاکم بر خلقت"، "پیشی داشتن "علم خداوند متعال" می‌باشد، بله، علم خداوند متعال عین ذات اوست، پس قدیم و ازلی است. اما اگر مقصود، "قانون یا قوانین مترتب شده بر یک شیء" می‌باشد، مسلماً مانند خود همان شیء حادث است. یعنی طبق آیه‌ای که بیان شد و به حکم عقل و علم نیز ثابت است که اساساً شیء بر اساس همین اندازه‌ها و قوانین خلق شده است. پس علمش نزد خداوند علیم و حکیم، ازلی و قدیم است، اما ترتیبش بر یک شیء حادث است.

به عنوان مثال برای روشن‌تر شدن: رحمت خداوند متعال، عین ذات او و ازلی است؛ اما این که رحمتش به چه چیزی تعلق بگیرد، این تعلق، مانند همان چیز "حادث" است. بدیهی است که شما، قبل از آن که خلق شوید و به دنیا بیایید، نبودید؛ بنابراین مشمول رحمت الهی نیز نبودید، و این شمول همراه با خلقت شماست.

بنابراین، قوانین حاکم بر مخلوقات [نه علم ازلی خداوند سبحان] خودشان نیز خلق و وضع شده‌اند. دقت فرمایید که "هستی جهان"، فقط به خود اشیاء جامد یا زنده اختصاص ندارد، بلکه "قانون" نیز هستی خودشان را دارد، چون هستند. بنابراین، تمامی قوانین، از جمله قوانین مربوط به "علیت"، خودشان جزو "هست" شده‌ها هستند.

چه کسی قوانینی چون: علیت، حرکت، زمان، مکان و ... را وضع و بر عالم خلقت مترتب نمود؟! همان که بر اساس اندازه‌ها خلق نمود.

خلقت از عدم:

بنابراین، هیچ چیزی از نیستی پدید نمی آید؛ چنان که در عالم خلقت، مشخص شده که علت نور و حرارت خورشید چیست، یا علت برخورداری زمین و سیارات از نیروی جاذبه چیست؟ علت پیدایش و احساس گرسنگی و تشنگی چیست...؟ و یا علت پیدایش گرایش ها، کنش ها، واکنش ها، رشد و یا انحطاط و هبوط اشخاص و جوامع چیست؟

و البته سلسله علل، به صورت به هم پیوسته، ادامه دارد تا برسد به دوره ی پیش از خلقت. یعنی چیزی جز ذات باری تعالی [که هستی محض و ازلی هست] نبود که علت پیدایش چیز دیگری شود. اما، آغاز خلقت نیز نه تنها از عدم و نیستی نیست، بلکه از "هستی" است، چون خداوند متعال بود، و علم، حکمت، اراده، مشیت و فرمان او برای هست شدن، همه "علت" است برای پیدایش؛ لذا چیزی از عدم به وجود نیامده است.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَ لَا يَسْتَتَوِحِّشُ لِفَقْدِهِ.

یگانه است چرا که او را مونس نبوده تا به آن انس گیرد و از فقدان آن دچار وحشت شود.

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً، بِلَا رُؤْيَةَ أَجَالِهَا، وَ لَا تَجْرِبَةَ اسْتِفَادِهَا، وَ لَا حَرَكَةَ أَحْدَثِهَا، وَ لَا هَمَامَةَ نَفْسِ اضْطْرَبَ فِيهَا.

آفرینش را انشا و ابتدا نمود، بدون به کارگیری اندیشه و سود جستن از تجربه و آزمایش، و بدون آنکه حرکتی از خود پدید آورده، و فکر و خیالی که برایش تردید و اضطراب نماید... (نهج البلاغه، خطبه یک)

از شروط ظهور، آمادگی کل جامعه بشری می باشد. وقتی ما مسلمانان نیز گرفتار جهل، گناه و نقص هستیم، مردم امریکا، سوئد، چین و... چگونه آماده ی ظهور خواهند شد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا باید به این مقدمه ی کوتاه اشاره و توجه شود:

● - بدانیم که برای امام معصوم علیه السلام، دو شأن وجود دارد، یکی "امامت" می باشد که شناخت، باور و خواست مردم در آن هیچ نقش و اثری ندارد؛ چرا که خداوند متعال آنان را امام قرار داده و به بندگانش فرموده که نسبت به آنان مودت داشته باشید، اطاعت و تبعیت نمایید تا به رشد، کمال و فلاح برسید؛ حال خواه مردم بپذیرند و تبعیت کنند و یا نپذیرند و به انحراف و هلاکت بیفتند؛ چنان که فرمود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نمایانیم (به راه درست هدایتش کردیم)، یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس.

اما، شأن دوم، خلافت به معنای حکومت است و چون حکومت سرپرستی جامعه‌ی مردمی می‌باشد، پس مردم باید خواهان آن باشند، استقرار بخشند و حمایتش کنند. چنان که وقتی مردم حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌خواهند و اصحاب سقیفه و رأی آنان را پذیرا می‌گردند، ایشان حکومت نمی‌نمایند، اما وقتی به خانه‌اش هجوم آورده و خواستار حکومتش می‌گردند، می‌پذیرند؛ اگر چه می‌دانند که مردم خواستار حکومت عدل او هستند، نه خواستار امامت و ولایت ایشان!

● - حکومت، از مصادیق و ظهورهای "ولایت" می‌باشد، چرا که ولایت یعنی سرپرستی و حکومت نیز سرپرستی جامعه است؛ و خداوند متعال "ولایت" را اختیاری قرار داد؛ چنان که فرمود: «من ولیّ مؤمنان هستم و کفار اولیای متعددی دارند که همگی طاغوتند»!

● - البته اختیاری بودن انتخاب ولیّ و یا پذیرش ولایت، بدین معنا نیست که مردم هر چه را پسندید، همان خوب باشد و نتایج مطلوبی را برای فرد و جامعه به ارمغان آورد؛ چنان که فرمود: «من اهل ولایت خودم را از ظلمات خارج نموده و به نور می‌برم، اما اولیای طاغوت، اهل ولایت خود را از نور خارج کرده و به ظلمات می‌برند؛ پس آنها جهنمی می‌شوند».

«اللَّهُ وَلىُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خدا سرپرست و یار (کار ساز) مؤمنان است؛ آنان را از تاریکی‌ها [ظلمات جهل، تکبر، فسق، ظلم و ...] به سوی نور [عقل، وحی، ایمان، اخلاق و تمامی حسنات] بیرون می‌برد و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان‌گرانند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند؛ آنان اهل آتش‌اند و قطعاً در آنجا جاودانه‌اند!

الف - بدیهی است که امر قیام و ظهور، برای سرنگونی نظام استکبار و ظالمانه‌ی سلطه، و استقرار حکومت عدل الهی، به رهبری امام حق و منجی الهی می‌باشد و بالتبع انتظار ما نیز انتظار تولد یا آمدن امام زمان علیه السلام، نمی‌باشد. ایشان در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده‌اند و جایی هم نرفته‌اند که بیابند؛ بلکه در میان ما زندگی می‌نمایند، مانند زندگی سایر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام در زمان خودشان. پس، آن چه که ما تحت عنوان "ظهور" منتظرش هستیم، قیام علنی و حکومت جهانی ایشان می‌باشد.

ب - چنان که بیان شد، شرط اصلی برای قیام و حکومت، برخورداری از یاران در سطوح متفاوت می‌باشد؛ هر چند که به حسب ظاهر تعدادشان کم باشد. چنان که می‌دانیم در ابتدای امر، ایشان به همراه ۳۱۳ تن ظهور می‌نمایند؛ اما آنها شخصیت‌هایی چون حضرات مسیح و خضر علیهما السلام، مالک اشتر و بزرگانی از عصر

حاضر هستند که می توانند تحت امر ایشان، بخشی از جهان را اداره کنند. سپس گروه‌های دیگری از شیعیان به ایشان می‌پیوندند و سپس سایر مسلمانان و سایر مردمان.

ج - مقصود از آمادگی برای ظهور و پذیرش حکومت واحد جهانی به رهبری امام مهدی علیه السلام و عیج الله تعالی فرجه، بدین معنا نیست که همگان یا جمع کثیری از مسلمانان و سایر مسلمانان، همه عارف، زاهد و عابد شوند؛ همه اهل نماز شب و مجاهدت در راه خدا گردند، همه عالم، فقیه و بصیر شوند و هیچ‌گناهی از آنان سر نزنند! اگر مردمان می‌توانستند بدون امام بر حق، معلم، مربی، راهنما و رهبر الهی به چنین مراحل از رشد و کمال برسند که دیگر نیازی به امام نبود!

بلکه این آمادگی، در حد خواستاری و پذیرش حکومت عدل الهی و حمایت از آن می‌باشد. مگر آنان که خواهان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام شدند، همه اهل ایمان، تقوا و بصیرت بودند؟! آیا تمامی کسانی که در داخل و خارج از کشور، از این انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه حمایت و تبعیت می‌کنند، مؤمن، حزب الهی، عارف، عابد و ... می‌باشند؟!

د - برای مردم غیر مسلمان جهان نیز همین‌طور هست و خواهد بود. عموم مردم، خواهان عدالت و مخالف ظلم دستگاه‌های حاکمه هستند - عموم مردم خواهان رفاه، رشد و کمال هستند و دوست ندارند که از "نور به ظلمات" کشانده شوند. چنان که امروزه شاهدیم تظاهرات‌های گسترده‌ای علیه ظلم، جنگ، نژادپرستی، اختلافات طبقاتی، فقر، بی‌کاری و کلاً نظام سلطه‌ی سرمایه‌داری، در آمریکا و کشورهای اروپایی، وارد مراحل جدیدی شده است.

اشکال کار کجاست؟

اشکال کار اینجاست که مردم [چه مسلمان و چه غیر مسلمان]، چه مبتنی بر رشد عقلی و علمی و چه بر اثر فشار ناملازمات و ظلم حاکمان زر و زور و تزویر، می‌دانند که "چه نمی‌خواهند"، اما هنوز نمی‌دانند که "چه می‌خواهند" و یا "باید چه بخواهند"؟! دوستی فرانسوی، نظرم را راجع به تظاهرات جلیقه‌زدهای فرانسه پرسید، گفتم: «می‌دانند چه نمی‌خواهند، نظام سرمایه‌داری را نمی‌خواهند، اما هنوز نمی‌دانند که می‌خواهند! هر چند که این گام نخست است، اما تا ندانند چه می‌خواهند، به نتیجه نمی‌رسند». ما در انقلاب اسلامی، می‌دانستیم چه نمی‌خواهیم و چه می‌خواهیم. رژیم سلطنتی، وابسته، نوکر و البته جلاد نمی‌خواستیم - سلطه‌ی آمریکا، انگلیس و اسرائیل بر این مملکت و ملت را نمی‌خواستیم؛ بلکه استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی می‌خواستیم. هم مرگ بر شاه و مرگ بر آمریکا می‌گفتیم و هم "الله اکبر"؛ پس با دو بال "تولا تبری الهی" پرواز کردیم و پیروز شدیم. از این‌رو، در هر برهه، به امید نجات به سوی دعوتی می‌روند؛ گاه به دعوت "ایسم" ها لبیک می‌گویند و گمان می‌کنند که مثلاً کمونیسم، سوسیالیسم، امپریالیسم، صهیونیسم و یا به اصطلاح لیبرال دموکراسی آمریکایی

چاره‌ساز است؛ و گاه به دعوت احزاب و رهبران لیبیک می‌گویند؛ شعارهای آنان را باور کرده و گمان می‌کنند که آنان حقیقتاً قصد اصلاح دارند و کاری از آنها بر می‌آید!

- - اما، خداوند سبحان، قادر، علیم و حکیم، هیچ نوع شرکی را نمی‌پذیرد و در ضمن، ربوبیت و تربیت می‌نماید. مردمان را به خاطر شرک، طاغوت‌پرستی و انحراف، در دم نابود نمی‌کند، بلکه بر اساس مقدرات [اندازه‌ها]، اجازه می‌دهد که خودشان به باطل بودن و ناکارآمدی آنها برسند؛ بیدار شوند و بدانند که کاری از کسی ساخته نیست، مگر آن که خداوند متعال، خودش یک منجی برای تمام عالم بشریت بفرستد.
 - - رسیدن به این مرحله از رشد، یعنی همان آمادگی برای ظهور، قیامت و استقرار حکومت واحد جهانی الهی. البته به غیر از صدمات، تلفات، مشکلات، معضلات، مظلومیت‌ها و ظلم‌های آشکار، عوامل دیگری نیز سبب بیداری مردمان و عدالتخواهی آنان می‌شود که از جمله رشد عقلی و علمی و درک ضرورت وحدت انسانی و جوامع بشری و رعایت حقوق همگان و عدالت اجتماعی می‌باشد.
 - - از جمله عوامل دیگر بیداری و هوشیاری سایر مردمان و رغبت آنان به قیام و حکومت امام زمان علیه السلام؛ مقدمات و موفقیت‌های مسلمانان، پیش از ظهور می‌باشد.
 - - چرا حکومت‌ها اینقدر با جمهوری اسلامی ایران مخالف هستند و دشمنی می‌کنند؟! چون اگر استقرار یابد و در آرامش رشد بیشتری نماید، برای دیگران الگو می‌شود؛ چنان که به رغم هر گونه دشمنی و فشار، رشد چشمگیری داشته و سبب حیرت عده‌ای و الگوی دیگران شده است.
 - - مردمان جهان، اعتماد به نفس خود را از دست داده بودند [و هنوز هم آن گونه که باید به دست نیاورده‌اند]، اما وقتی می‌بینند که یک ملت به ظاهر فقیر و ضعیف، با انقلاب و حکومتش، مقابل ابرقدرتها و تمامی قدرت‌های متحد و دشمنی‌های آنان ایستاده و به پیروزی و رشد هم رسیده است، آرام آرام جرأت پیدا کرده، به میدان آمده و خواهان قیام علیه استکبار جهانی و حکومت عدل الهی می‌گردند. "نصرت الهی و فتح و پیروزی" که بیاید، مردم هم فوج فوج می‌آیند.
- «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * ...» (النصر، ۱ و ۲)
- ترجمه: هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد * و مردم را می‌بینی در حالی که گروه گروه در دین خدا وارد می‌شوند *
- - و البته علل و عوامل دیگری هم برای رشد مردمان و آمادگی و استقبال آنان وجود دارد که بیان آنها از مجال این مختصر خارج می‌باشد.

در قرآن ذکر شده که کسانی که مال یتیم می‌خورند همانند این است که آتش به شکم خود می‌ریزند. سوال من اینه که آیا تمامی کارهای روزمره ما دارای یک جنبه‌ی باطنی هستند؟ اگر بله، آیا این جنبه‌ی باطنی در جهان دیگری اتفاق می‌افتد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جنبه‌ی باطنی یک چیز یا یک امر، اتفاق نمی‌افتد، بلکه همیشه وجود دارد، ولی جایی دیده می‌شود و جایی دیده نمی‌شود.

برای درک بهتر موضوع، به همین عالم ماده و چگونگی‌های آن توجه نمایید.

آیا هیچ کار، حالت یا چیزی وجود دارد که "ظاهر و باطن" نداشته باشد؟! آیا جامدات، ظاهر و باطن ندارند؟ مثلاً ظاهر یک کوه آتشفشان، یا کوه سنگی، یا کوهی با معدن گوهر سنگ، یا سنگ‌های آهنی یا مرمری، یا کوهی با ذرات با سیلیس برای شیشه‌سازی ...، یا همین طور هر ذره‌ای که از اتم‌های حاوی پروتون و نوترون ... - یا همین‌طور است یک شاخه‌ی گل، که وقتی متصل به ساقه و ریشه است، یک گیاهی در چرخه‌ی طبیعت است - اما باطنش در گل‌فروشی، یک محصولی برای تجارت است و هنگام هدیه، پیام‌آور تشکر یا محبت می‌باشد.

همین‌طور است کلماتی که به کار می‌بریم. ظاهرش چند حرف است، باطنش معنایی دارد، در باطن معنا نیز مفهومی نهفته است و در ضمن یک کلمه‌ی واحد [مانند متشکر] را می‌تواند به هر قصدی به کار برد؛ از تشکر و تقدیر گرفته، تا مسخره و اهانت.

تمامی اعمال و از جمله عبادات آدمی نیز همین‌طور است، چنان‌که نماز را می‌شود "قربه‌الی الله" و یا برای ریا و فریب اقامه نمود.

حجاب

بنابراین، این دنیا با تمامی عناصرش، ظاهری دارد که حکم حجاب را برای باطن دارد و این حجاب‌ها، یکی یکی، برای هر کسی که نزدیک‌تر و محرم‌تر شود کنار می‌رود. چنان‌که همگان ظاهر یک کوه را می‌بینند، اما این ظاهر حجابی است که باطنش را می‌پوشاند. اما اگر کسی کوهنورد، یا سنگ‌شناس، معدن‌شناس و ... باشد، حجاب ظاهر برای او کنار رفته و باطن یا بواطنش را می‌بیند.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند که همین قرآن نیز ظاهری دارد و باطنی، باطنش باطنی، تا هفتاد بطن [یعنی بی‌اندازه]. پس هر کس با قرآن مجید مأنوس‌تر گردد، محرم‌تر می‌شود و بواطنش را [به حد خود] می‌بیند.

قیامت

برای قیامت، اسم‌های گوناگونی در قرآن مجید ذکر شده است که هر کدام مُعَرَّف و بیانگر وجهه‌ای از آن روز بزرگ می‌باشد، مانند: «يَوْمَ الْحَشْرِ - روی که همگان محشور می‌گردند» - «يَوْمَ الْجُمُع - روزی که همگان جمع خواهند شد» - «يَوْمَ الْقِيَامَةِ - روزی که همه قیام خواهند کرد» - «يَوْمَ الْحِسَاب - روز حسابرسی مواضع و اعمال همگان» - «يَوْمَ الْفَصْلِ - روز جداسازی» و

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» - از جمله این اسامی، «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» می‌باشد؛ یعنی روزی که تمامی اسرار بیرون می‌ریزد و پنهان داشته شده‌ها، آشکار می‌گردد.

در این روز، هم اسرار خلقت با تمامی حکمت‌هایش آشکار می‌گردد - هم اسرار قرآن مجید، با تمامی حقایقش آشکار می‌گردد - هم نیت‌های خوب یا بد انسان آشکار می‌شود و هم باطن و چهره‌ی حقیقی اعمال و کرده‌ها و آثار آنها بیرون می‌ریزد.

دقت کنیم که فقط "عمل" در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه "آثار عمل" که تا قیامت امتداد دارد نیز معلوم شده و به محاسبه کشیده می‌شود. فرض کنید که هر چند به مقدار ناچیز، به مستمندی کمک نمودید، یا کلمه‌ای را به کسی آموختید، و یا گامی در راه اعتلای اسلامی و بیداری و خیر مسلمانان برداشتید ... ، و یا خدایی ناکرده، کسی کفر، شرک و نفاق ورزید، دروغی گفت، امانتی را ضایع کرد، به شخص یا جامعه‌ای ظلم نمود، به وعده‌اش [هر چند به یک کودک] عمل نمود، معصیت کرد یا فساد (تباهی) به بار آورد! خب، آثار این کارهای خوب یا بد چیست؟ آیا جایی ثبت می‌شود و به حساب می‌آید یا خیر؟! وقتی این آقا یا خانم، در سن پنجاه سالگی، مسلمان دانشمندی شده، به احتمال قوی معلم کلاس اول او از دنیا رفته و یا پیر شده و اصلاً او را نمی‌شناسد؛ اما اثر همان آموزش تا قیامت ادامه دارد و ثبت می‌شود و به حساب می‌آید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: مایم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

دیدن باطن‌ها

بنابراین، باطن هر چیزی، هر امری و هر کاری، همراه ظاهرش وجود دارد و اینطور نیست که یک روزی اتفاق بیفتد، مثل روح که باطن جسم است و همیشه بر آن احاطه دارد؛ اما گاهی این بواطن دیده می‌شوند و گاهی دیده نمی‌شوند، برخی می‌بینند و برخی نمی‌بینند. خداوند متعال همیشه علیم، خبیر، سمیع و بصیر است و تمامی ظواهر و بواطن را می‌بیند؛ اهل بصیرت نیز ظاهربین نیستند و به اندازه‌ی ظرفیت خود، نگاه به باطن دارند؛ و در قیامت که پرده‌ها [حجاب‌ها] کنار می‌رود، همگان ظاهر و باطن اعمال خود را - هر چند به کوچکی یک ذره باشد -

می‌بینند:

«يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ»

- در آن روز مردم بصورت گروه‌های پراکنده (از قیبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود!

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»

- پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند!

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

- و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!

آیا یک لحظه "توجه و یا غفلت"، آثار متعدد دنیوی - که حتی ممکن است سرنوشت را تغییر دهد - ندارد که در آخرت دیده نشود؟! آیا یک رویکرد صادقانه، توجه و استغفار، سبب بخشش تمامی گناهان نمی‌گردد و یا یک شکر صادقانه، نعمات را افزون نمی‌گرداند؟! آیا یک نگاه محبت‌آمیز به همسر، فرزند، پدر و مادر یا رفیق، آثار ابدی ندارد و یا یک همراهی کوچک [هر چند به اندازه‌ی اشاره‌ی چشم] به یک ظلم، فساد، انحراف و خیانت (به ویژه در امور اجتماعی)، باطل و ظالم را تقویت نمی‌کند و آثارش بر فرد و جامعه مترتب نمی‌گردد؟! پس، این ذره‌ها نیز همه ثبت شده و دیده خواهند شد و نتیجه خواهند داد:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (النجم،

۳۹ تا ۴۲)

ترجمه: و اینکه برای انسان (چیزی) جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد * سپس هر چه تمام‌تر وی را نتیجه (پاداش یا مکافات) دهند * و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست.

● - البته روز قیامت، روز بسیار عظیمی است و مراحل دارد. دیدن اعمال و آثار آنها و باطن اعمال، فقط یک مرحله از آن است که صورت حقیقی هر نیت و کاری نشان داده می‌شود؛ در یک مرحله‌ی دیگر از قیامت، کتاب اعمال هر کسی را به دستش می‌دهند و به او می‌گویند: «خودت بخوان، که برای حسابرسی، خواندن خودت کافیست»:

«أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (الإسراء، ۱۴)

ترجمه: (و به او می‌گوئیم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!

● - پس از دیدن ظاهر و باطن نیت، باورها و اعمال و خواندن "کتاب نفس" توسط هر کسی، نوبت به سؤال و جواب و حسابرسی می‌رسد. از کفار به گونه‌ای پرسش می‌شود که برایش حسرت، پشیمانی، بیچارگی و وحشت دارد؛ مثل آن که می‌پرسند: «آنان که با خدا شریک قرار دادی، کجا هستند که امروز تو را یاری کنند و نجات دهند؟!»

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آئِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ» (الأنعام، ۲۲)

ترجمه: آن روز که همه آنها را محشور می کنیم؛ سپس به مشرکان می گوئیم: «معبودهایتان، که همتای خدا می پنداشتید، کجایند؟» (چرا به یاری شما نمی شتابند؟!)

به مؤمنی که همیشه روز ملاقات و حساب را در نظر داشته، خدا را دوستش داشته و قلبش برای او می تپیده، پس یقیناً به عمل صالح می پرداخته، می گویند: «به به! چه بنده ی صالحی! حالا با سلام و سلامت، وارد بهشت خدا شو و در امنیت کامل باش، هم به نتایج خوب و باطن کارهایت برس، هم مزد کارت که سلطنت و فرمانروایی است را بگیر و هم جایزه هایی بیشتر از مزد:

«مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ * هُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق، ۳۳ تا ۳۵)

ترجمه: آن کس که از خداوند رحمان در نمان بترسد و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود * (به آنان گفته می شود): بسلامت وارد بهشت شوید، امروز روز جاودانگی است * هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست، و نزد ما نعمت های بیشتری هست (که به فکر هیچ کس نمی رسد)!

● - خلاصه احوالات قیامت و آن روز عظیم، به مراتب و به صورت غیر قابل قیاس، بیشتر از احوالات دنیا و حیات بشری در زمین است که همه در کلام الله [قرآن حکیم]، بیان شده است. اما برای کسانی که نامحرم هستند، این حقایق در حجاب است، نه ظاهرش آشکار می شود و نه باطنش، اما برای کسانی که با قرآن کریم آشنا، مأنوس و محرم می شوند، این حقایق و بواطن، در همین دنیا برایشان معلوم و مشهود می گردد و البته در قیامت، حقیقت هر چیزی را می بینند.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش (حافظ)



قرآن کریم و حدیث - آذر ۹۸

طبق صریح آیات قرآن، خداوند هر گناهی را می بخشد به جز شرک! پس مشرک، هیچگاه توبه نخواهد کرد، چرا که امیدی به بخشش ندارد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

لازم است ابتدا به یکی از آیات مرتبط، توجه نماییم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (النساء، ۴۸)

ترجمه: مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر از (پایین تر) آن را برای هر کس که بخواد می آمرزد و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

الف - این دسته از آیات، در مورد گناهایی می باشد که مرتکب به آن نه پشیمان شده و نه برای آن گناه استغفار (طلب مغفرت) نموده و نه از آن توبه (بازگشت از گناه به سوی خدا) نموده است.

آدمی، دانسته یا ندانسته، خواسته یا ناخواسته، به عمد و یا به سهو، مرتکب غفلت‌ها، خطاها و گناهان بسیاری می شود و از آنجا که خلقت و هدایت، نظام مند و قانونمند است، بروز و ظهور آنی نتیجه‌ی هر گناهی، لازم و ضروری می باشد. مثل این است که کسی به عمد و با اراده‌ی خودش مشروبات الکلی مصرف کند و یا ندانسته، به جای آب، اسید بنوشد. بالاخره هر کدام آثار وضعی خود را مترتب خواهند کرد و عواقبش ظهور می نماید. شرک یا هر گناه دیگری نیز همین طور است و به محض ارتکاب، اثر می گذارد و آثار، نتایج و عواقبی در پی دارد. اما ما شاهدیم که مردمان دانسته یا نادانسته، مرتکب خطاها و گناهان بسیاری می شوند، و ایجاب نظام خلقت و هدایت این است که به محض ارتکاب به گناه، حتی خطا یا غفلت، در دم نابود شوند؛ اما چنین نمی شود و حتی بسیاری از کفار و مشرکان نیز به قول معروف، راست راست راه می روند و چه بسا در برخی از امور خود [به حسب ظاهر، موفق هم می شوند!

● - حال باید دقت نماییم که علل عدم بروز آنی نتایج گناه چیست؟ آیا نظام خلقت و هدایت، به هم ریخته است و یا استثنا دارد؟! خیر، بلکه علل بسیار دیگری وجود دارد که آنها نیز جزو قوانین هستند، که از جمله آنها "مهلت دادن" و نیز "بخشش بسیاری از گناهان بدون استغفار و توبه" می باشد.

چنان که از یک سو فرمود که من اگر بخواهم گناهان و هر کار دیگری را بگیرم و نتیجه بدهم، حتی یک جنبه روی زمین باقی نمی ماند:

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» (فاطر، ۴)

ترجمه: و اگر خداوند مردم را به سزای آنچه خود کسب کرده اند می گرفت، هیچ جنبه ای بر پشت زمین باقی نمی گذاشت، و لیکن آنان را تا سرآمدی نامبرده واپس می دارد، پس چون سرآمدشان فرارسد همانا خداوند به [احوال] بندگان خود بیناست و از این رو هرکس را به کردارش جزا می دهد.

و از سویی دیگر می فرماید: شما خطاها، غفلت ها و گناهان بسیاری دارید که شاید اصلاً خودتان نیز متوجه نباشید و برای آنها استغفار و توبه نکرده باشید، اما من می بخشم، وگرنه عواقبش سریعاً به شما اصابت می کند، چنان که نتایج سوء برخی از بدی های شما به شما رسیده است:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری، ۳۰)

ترجمه: و هر مصیبتی که به شما رسد به سبب کارهایی خطاها و گناهانی است که دستهایتان کرده، و از بسیاری [گناهان] درمی گذرد.

پس، خداوند متعال، نه تنها پذیرنده ی استغفار و توبه ی بندگانش می باشد، بلکه از بسیاری گناهانی که برای آنها طلب بخشش نشده است نیز می گذرد.

ب- اگر چه خداوند متعال وعده داده است که در صورت استغفار و توبه، تمامی گناهان را یکجا می بخشد:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود تجاوز کار بوده اید (و زیاده روی نموده اید)! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همۀ گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

اما نه تنها هیچ وعده ای نداده که حتماً تمامی گناهانی که بابت آنها استغفار و توبه ای نشده را می بخشد، بلکه بسیار هشدار داده که مراقب باشید، که او "سَرِيعُ الْحِسَابِ" و "شَدِيدُ الْعِقَابِ" می باشد.

در آیه ی مورد بحث نیز فرموده که الا و لابد، به غیر از شرک، تمامی گناهان همگان را می بخشد، بلکه قید نموده که به هر کس که بخواهد «لِمَنْ يَشَاءُ» می بخشد؛ و البته خواست خداوند سبحان نیز اتفاقی و شانسی نیست، بلکه او هم علیم و حکیم است و هم نسبت به بندگانش، خبیر و بصیر است و به احوال آنان علم دارد.

ج- اما فرمود: «مشرک را نمی بخشد»! این یعنی چه؟ یعنی اگر کسی مشرک از دنیا برود، هرگز بخشوده نخواهد شد، بخشش برای کسانی است که موحد می باشند، اما از آنها غفلت ها و یا گناهانی سر زده است.

بنابراین، اگر کسی از ابتدا مشرک بوده و یا سپس دچار شرک شده است و اکنون متوجه شده و فهمیده که شناخت و راهش خطا بوده و بر می گردد و موحد می شود، دیگر شرکی ندارد که مشمول عدم بخشش شود و دیگر مشرک نیست که بخشوده نشود.

می فرماید که هر گناهی امکان بخشش دارد، به غیر از شرک. پس شرک برای مشرک، نه در دنیا قابل بخشش است و نه در آخرت. و حال آن که بسیاری از گناهان دیگر، هم در دنیا قابل بخشش می باشند و هم در آخرت، به واسطه ای اعمال خوب، به واسطه ای شفاعت، و بالاتر از همه رحمت و واسعیه الهی. اما قابل بخشش هستند، نه این که حتماً می بخشند.

بدیهی است که وقتی انبیای الهی به سوی قومی مبعوث می شود، تمام و یا بیشتر آحاد آن قوم، کافر و مشرک هستند. پس اگر قرار باشد که به هیچ وجهی بخشوده نشوند که حکمت و هدف بعثت پیامبران الهی پوچ می شود و پذیرش دعوت آنان نیز بی فایده می گردد.

پس، خداوند متعال گناه شرک و بالتبع شخص مشرک را نمی بخشد، مگر آن که تا زنده است، آگاه، بیدار، هوشیار، عاقل و بصیر شود، استغفار و توبه کند و موحد گردد.

سنگینی گناه شرک

خداوند متعال در همین آیه، به سنگینی گناه شرک تصریح می نماید و در واقع علت بخشوده نشدن این گناه را بیان می دارد. می فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»، یعنی اولاً که مشرک، افترای بسیار بزرگی به خداوند سبحان می بندد، برای او شریک قائل می شود، دیگران را با او برابر می کند، و این نه تنها دروغ و افترا، بلکه تحقیر و توهین به خداوند است و نه بالابردن چیزها یا اشخاص دیگر. چرا که ممکن است آدمی، از مجسمه ای گوساله گرفته، تا خود گوساله و یا هر طاغوتی را إله و ربّ خود بگیرد، اما دلیل نمی شود که آنها حقیقتاً به مقام اولوهیت و ربوبیت برسند و هیچگاه نمی رسند؛ اما چنین شرکی، و مساوی دانستن الله جلّ جلاله در اولوهیت و ربوبیت، با هر چیز دیگری، کوچک شمردن او و البته افترای بس بزرگ است. خداوند سبحان، مثل و ماندی ندارد که شریک داشته باشد.

ثانیاً، می فرماید که این شرک و شریک گرفتن برای خدا، خودش یک گناه بسیار بزرگ «إِثْمًا عَظِيمًا» می باشد، لذا قابل بخشش نیست.

پس، شرک قابل بخشش نیست و مشرک نیز تا زمانی که دچار چنین انحرافی است و بازنگشته و موحد نشده، بخشوده نخواهد شد. اما اگر بازگردد، همین توفیق بازگشت، عین بخشش و رحمت اوست.

در مورد آیات ۳۳ تا ۳۶ سوره زخرف - که می‌فرماید: «اگر جملگی به سوی کفر نمی‌رفتید، سقف خانه‌های کفار را نقره می‌گرفتم و...» توضیحی بفرمایید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه آیات مورد پرسش به شرح زیر می‌باشد:

«وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»

اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شدند خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقفهایی از نقره و نردبانهایی که از آن بالا روند؛

«وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ»

و برای خانه‌هایشان درها و تخت‌هایی (مکنت و شوکت و راحت) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند؛

«وَوَزْحُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»

و انواع زیورها؛ ولی تمام اینها بهره زندگی دنیاست، و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است!

«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست!

توضیح:

یک - خالق همه چیز و همگان [اعم از مؤمن و کافر] و نیز رازق همگان، خداوند متعال است، که رحمان، رحیم، جواد، کریم و البته غنی و حمید می‌باشد.

دو - خداوند متعال، بهشت را حق تمامی انسان‌هایی قرار داده که خلق کرده است، حال خواه مؤمن باشند و یا کافر - متقی باشند و یا فاسد - عادل باشند و یا فاسد.

اما، از آنجا که ما را از دو حیات دنیوی و اخروی برخوردار نموده و در ضمن مبتنی بر علم، حکمت، مشیت و عدالتش، بهشت آخرت که جاوید و ابدی است را برای مؤمنان، متقیان و اهل عمل صالح قرار داده است، بهشت کفار را در همین زندگی و حیات دنیوی قرار داده است، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ - دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است / بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۹».

سه - البته "بهشت دنیا"، مانند "بهشت ابدی در آخرت" نمی‌باشد، چرا که دنیا محل گذر، محدود و دار فناست؛ چنان که اگر تمامی نعمات دنیا را به انسان بدهند و پس نگیرند، انسان را با فرا رسیدن کهنسالی، فرسودگی و مرگش از دنیا می‌گیرند. پس نعمات برای او همیشگی نمی‌باشند.

چهار - روح کافر، نه تنها هیچ رشدی ندارد، بلکه سوخته و آتش‌زا شده است، از قلبش شراره‌های آتشی که حقیقتش در آخرت بیرون می‌زند «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ / الهمزة، ۶ و ۷» بر می‌خیزد؛ بنابراین، بهشت او، بهشت بدن است، یعنی لذت‌های دنیوی. مانند: خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، مسکن، ارضای شهوت جنسی، آرمیدن، لمیدن، تمکن، تحمل و

پس خداوند متعال، اهل دنیا را به بهشت دنیوی می‌رساند و اهل آخرت را به بهشت اخروی.

پنج - البته این بدان معنا نیست که هر ملحد، کافر، مشرک، منافق و ظالمی، در این دنیا در رفاه و لذت باشد؛ چرا که دنیا قوانین خودش را دارد؛ علت و معلول‌ها همه در کارند و در ضمن، ظلم مستکبران و جانیان، مؤمن و کافر نمی‌شناسد؛ لذا بسیاری از کفار نیز محروم و مظلوم ظلم اربابان خود واقع می‌گردند.

پیام اول:

خداوند می‌فرماید که از یک سو همه طالب رفاه و لذت دنیوی هستند و از سوی دیگر، عقل عموم مردم به چشم‌شان است [مگر آن که اهل تعقل و بصرت باشند]! بنابراین، چون کار خداوند متعال سراسر حکیمانه است و اصل بر هدایت، رشد، کمال و نجات بندگان است؛ فرمود که اگر بندگان من، با دیدن تمکن، رفاه و لذت کفار (متاع قلیلی که در دنیا به آنها می‌دهم)، جملگی به سوی کفر نمی‌رفتند؛ من در دنیا بیش از این به کفاری که در قیامت اهل جهنم خواهند بود، می‌دادم تا دست کم در دنیا لذتی ببرند.

● - شما این حالت انسان‌های عوام، ساده، سطحی‌نگر، بی‌بصیرت و دنیا طلب را در همین دنیا و حتی بین مسلمانان می‌بینید. وقتی به رفاه یا لذایذ کفار می‌نگرند - بدون هیچ دقت، توجه بصیرتی به گسترده و عمق ضلالت، فساد و تباهی دنیا و آخرت آنها - نسبت به موحد و مسلمان بودن خود ناراحت می‌شوند؛ اگر بتوانند از محیط دینی دور می‌شوند تا در میان آنها زندگی کنند، باشد که از تمتع آنها، به اینها هم برسد.

پیام دوم:

می‌فرماید: دوست داشتن (حب) راحتی، رفاه، زر و زیور، لذایذ شهوانی، تمکن و ... را خودم به آدمی که خلقش کردم داده‌ام، چرا که لازمه‌ی زندگی آنها در دنیا است؛ اما اینها همه متاع دنیا است، پس، محدود، مادی، مُرده، هالک و فانی هستند، ولی حقیقت تمامی نعمات مادی و معنوی، نزد پروردگار است که در بهشت جاوید، به مؤمنان می‌دهد.

همانگونه که آدمی هم روح دارد و هم جسم و حقیقت او، همان روح اوست؛ لذا جسمش می‌میرد و در خاک می‌پوسد، اما روحش می‌ماند و منتقل می‌گردد، رفاهیات و لذایذ نیز روح و جسم دارند، ظاهر و باطن دارند، فانی و باقی دارند که حقیقت و باطنش در بهشت است، نه در این دنیای مادی و فانی.

● - توجه شود که خداوند سبحان، غنی، جواد، کریم و حکیم، بندگان مؤمنش را از مواهب و متاع دنیوی محروم نکرده است، روزی رسان مؤمنان نیز خود اوست و کفار هم رازق خود و دیگران نیستند، بلکه برای رشد، کمال و قرب، و برای کسانی که عقل دارند و خواهان سعادت ابدی هستند، اولاً فرموده که وابسته نشوید، دنیوی نگردید، و ثانیاً بهره‌مندی از متاع دنیا را "قانونمند" کرده است و بدیهی است که این چارچوب‌ها و قانونمندی‌ها [احکام]، محدودیت می‌آورد، چنان که کفار نیز قوانین خود را دارند و به آن محدود هستند.

پیام سوم:

"انسان"، موجودی است که اهل تنهایی نیست، نه به تنهایی می‌تواند رشد نماید و تنهایی را تحمل می‌آورد، لذا هم "محبوب، مؤنس و قرین" می‌جوید و به سرعت به او "انس" می‌یابد و هم در صورت غفلت از محبوب و قرینش، به سرعت دچار "نسیان" و فراموشی او نیز می‌شود.

بنابراین، قانون اجتناب‌ناپذیر "جایگزینی" پیش می‌آید و حاکم می‌گردد. اگر کسی الله را به عنوان تنها "إله" برگزید و او را بندگی نمود، حتماً و یقیناً "إله"های متعدد و کاذب را بندگی خواهند نمود، چنان که اگر پیرو دین حق، کتاب حق و امام حق نبود، حتماً از دین، کتاب و امام بدلی و کاذب پیروی خواهند نمود.

● - از این رو فرمود: اگر کسی دلش را بتخانه نکرد، مرا دوست داشت و مرا پرستید و محبوبش من بودم و به یاد من بود، خودم قرین، مؤنس و انیس او می‌شوم و او را به اوج کمال و سعادت ابدی می‌رسانم، اما اگر کسی مرا فراموش کرد، مطمئن باشد که تنها و غریب نمی‌ماند، بلکه شیطان [از انس و جن] را قرین او می‌گردانم. به او انس می‌یابد، با او زندگی می‌کند، او را پیروی و اطاعت می‌کند و در آخرت نیز با او محشور شده و در قرین او در جهنم خواهد بود.

شرح این حدیث از امام صادق علیه السلام چیست؟ «إِزَالَةُ الْجِبَالِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ قَلْبٍ عَنْ مَوْضِعِهِ» - برکندن کوه‌ها آسان‌تر از برکندن دل‌ها از جای خویش است.

پایگاه پاسخگوگی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

امروزه، با پیشرفت صنعت (تکنولوژی) و ساخت ابزارها و وسایل گوناگون، بر ایمان معلوم و مشهود شده است که "برکندن کوه‌ها از جای خود"، آسان نیست، اما زیاد هم سخت نیست، چه رسد به این که ناممکن باشد. در

گذشته‌های دور، با بیل و کلنگ، کوه را می‌کنند و در گذشته‌های دورتر و تمدن‌های نابود شده، توان این را داشتند که با سنگ کوه‌ها، قصرها و حتی بناهای بلند بسازند و در دل کوه‌ها، غارهای بزرگی حفر کنند و در دل آن غارها، بناهای بزرگ و حتی ستون‌دار و ... با مهندسی دقیق بتراشند (نه این که با مصالح بیرونی بسازند)!

«وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (الأعراف، ۷۴)

ترجمه: و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از [قوم] عاد جانشینان [آنان] گردانید و در زمین به شما جای [مناسب] داد در دشت‌های آن [برای خود] کاخ‌هایی اختیار می‌کردید و در (دل) کوه‌ها خانه‌هایی [زمستانی] می‌تراشیدید، پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید.

آن تمدن‌ها از بین رفت، اما در قرون بعدی، بناهایی چون اهرام ثلاثه، تخت جمشید و ... فراوان ساخته شد. بناهایی که مهندسان امروزی با این همه ابزار، در چگونگی مهندسی و ساخت آنها متحیر مانده‌اند!

امروزه نیز شاهدیم که آدمی به قدرت علم و ابزار، کوه‌ها را برای دسترسی به انواع معادن می‌تراشد و حتی برای استخراج انواع سنگ‌ها، تماماً از جای بر می‌کند، و یا در دل کوه‌های سنگی و سخت، تونل‌های عریض و طویل حفر می‌نماید.

اما، نه قلب کفار آنها تکان خورد و از جای کنده شد، و نه قلب کفار اینها! هنوز کوه‌کن‌های قدرتمند در امریکا و اروپا، یا هوای نفس خود را می‌پرستند و یا طاغوت‌ها و ارباب‌های کاذب بیرونی را بندگی می‌کنند، هنوز بسیاری از مردمان، بندگان ثروت، قدرت و شهوت هستند؛ و هنوز بسیاری از دانشمندان معدن، مهندسان خاک‌برداری، کارمندان و کارگران چینی، ژاپنی، کُره‌ای، مالزیایی و ...؛ با آن همه پیشرفت علم و تکنولوژی، بت پرست هستند و برای عبادت به بتخانه‌ها می‌روند و مقابل چیزی که با دست خود تراشیده‌اند، به خاک بندگی می‌افتند!

مواضع:

در حدیث شریف فرمود: «إِزَالَةَ قَلْبٍ عَنْ مَوْضِعِهِ»! یعنی کندن و جدا کردن قلب از "موضع و مواضعش"، سخت‌تر از کندن و جا بجا کردن کوه‌هاست!

بنابراین، باید دقت کنیم که قلب همان جان آدمیست و موضوع فرمایش ایشان نیز «موضع یا مواضع» قلبی است و نه خود قلب.

باید خود را بشناسیم و بدانیم که "موضع‌گیری"، کار "عقل و علم" نیست؛ بلکه کار "قلب" است. عقل که به نور علم می‌بیند، فقط می‌شناسد و تصدیق می‌کند و یا به قولی حکم قطعی صادر می‌کند؛ اما دلیل نمی‌شود که جان آدمی (قلب)، تسلیم آن شناخت عقلی، علمی، حکم و تصدیق‌شان گردد! چه بسا عقل و علم حکمی

دهند و قلب و جان به سوی دیگری متوجه و متعلق شوند. چنان که ابلیس لعین نیز خداوند سبحان را می‌شناخت، اما تکبرش اجازه اطاعت و بندگی نداد. و چنان که آدمی بسیاری از مواضع و بالتبع کارهایش را می‌داند که درست نیست، اما گرایش قلبی یافته و عمل می‌نماید! چون قلبش منطبق با عقل و علمش نشده است.

● - "کار قلب"، ابتدا "فهم" است، چنان که راجع به انسان‌هایی که از مراتب حیوانی حیات گذر نکرده و به عرصه‌ی حیات بشری و انسانیت قدم نگذاشته‌اند، فرمود: حیوان و بلکه پست‌ترند، چون «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» - قلب‌هایی دارند که با آن فهم نمی‌کنند / الأعراف، ۱۷۹؛ و به تناسب فهم است که آدمی یا خوشش می‌آید و یا بدش می‌آید و موضع‌گیری می‌نماید. پس جایگاه حبّ و بغض، یا "تولا و تبرا" نیز قلب است. لذا جایگاه "ایمان و کفر" نیز قلب آدمی می‌باشد.

● - شما می‌توانید بگویید: «این مطلب علمی نیست، یا با حکم عقل مغایرت دارد»، اما نمی‌توانید بگویید که «عقل من، این را دوست دارد و آن را دوست ندارد»، چون این کار "قلب" است.

● - "موضع = جمع مواضع"، همان جهت‌گیری است که به آن "اخلاق" گفته می‌شود؛ و جهت‌گیری‌ها نیز همیشه منطبق با "حبّ و بغض"ها می‌باشد، حال خواه "حبّ الله" باشد و یا "حبّ الدنیا" که ریشه و رأس تمامی خطاها و گناهان می‌باشد.

● - پس این "قلب" انسان است که هدفگذاری و بالتبع "موضع‌گیری" می‌نماید. و اگر قلب، نسبت به چیزی موضع مثبت و یا منفی گرفت، جایجایی کوه، از جایجایی قلب از موضعش، راحت‌تر است، چرا که آن کار فکر، علم، قدرت، ابزار (تکنولوژی) و خلاصه کار بدن است، و فرقی ندارد که مؤمن کوه را از جا بکند و یا حفر کند، و یا کافر - غربی باشد یا شرقی - در اعصار گذشته باشد و یا امروز و ...؛ اما کنده شدن قلب از موضعش، کار خداست که اگر بنده‌اش متوجه شد و خواست، قلبش را از موضعی، به موضعی دیگر منقلب می‌نماید و اگر عناد و لجاج نمود، قلبش را مهر می‌کند و می‌بندد!

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (الفتح، ۴)

ترجمه: اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده کار است.

«لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (التوبة، ۱۱۰)

ترجمه: همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند در دلهایشان مایه شك [و نفاق] است تا آنکه دلهایشان پاره پاره شود و خدا دانای سنجیده کار است.

گاه قلبی، با یک تذکر، به سوی اصلاح مواضع منقلب می شود، و گاه قلب آنقدر شقی می شود که حتی با دیدن سیدالشهداء در گودال قتلگاه، نه تنها منقلب نمی شود، بلکه خودش نیز [چه در صحنه و چه در طول تاریخ] به مشارکت در این ظلم و جنایت بزرگ، مسرور نیز می گردد!

حضرت علی علیه السلام، در خطبه ۶۷ نهج البلاغه می فرمایند: «اگر خلافت با انصار بود پیامبر سفارش آنها را به مردم نمی کردند بلکه بلعکس می شد». طبق این خطبه، پیامبر باید سفارش مردم را به اهل بیت می کردند نه اهل بیت را به مردم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اصلاً جای نگرانی یا دغدغه‌ی ذهنی وجود ندارد، چرا که خداوند متعال و قانونگذار، خود تعلیمات و سفارشات لازم را نسبت به حقوق هر کدام نسبت و مقابل دیگری نموده است و بالتبع این علوم توسط پیامبر اکرم، به اهل بیت علیهم السلام منتقل شده است؛ اما لازم است بازخوانی و بازنگری نمایید که شما از کجای این جمله و چرا چنین نتیجه‌ای را اخذ نمودید؟! و «بلکه بلعکس می شد»، که به نظر می رسد علت برداشت، استدلال و پرسش شما، همین جمله است، در کجای این بیان آمده است؟! گاه در ترجمه و یا توسط شخص، یک جمله‌ای به قرآن کریم یا حدیث نسبت داده می شود و همان ایجاد سؤال یا شبهه می نماید، در حالی که اساساً چنین جمله‌ای بیان نشده است!

بیان ایشان، "مطلق سفارش" نمی باشد، بلکه تأکید و احتجاج بر یک "سفارش خاص" است [که شرح داده خواهد شد] و می فرمایند که اگر حکومت حق انصار بود، ایشان "چنین سفارشی" [نه هر سفارشی] درباره‌ی آنان نمی نمودند.

● - اگر دقت فرمایید، امیرالمؤمنین، حضرت علی علیه السلام، در این بیان کوتاه، به خطا بودن مبانی مشروعیت یک نظریه و درخواست برای یک جبهه و نیز روش نادرست بهره‌بردار جبهه‌ی دیگر، از یک قانون یا اصل درست اشاره می نمایند؛ مضافاً بر این که نه تنها این بحث، استناد، احتجاج و استدلال را ناقص و نادرست می خوانند، بلکه خطای نتیجه‌گیری و علت آن را نیز بیان می دارند!

مسئله ساده نبود؛ یک عده از بزرگان، متفکران، صاحب نظران و سران قبایل جمع شده بودند تا برای تعیین حاکم برای حکومت اسلامی، تصمیم‌گیری نمایند! و حال آن که همه مدعی اسلام و مسلمانی بودند و قرار بود برای حکومت اسلامی تعیین و تکلیف نمایند، و البته می دانستند که امام، وصی، خلیفه و حاکم بر مسلمانان را

خداوند متعال تعیین و منصوب نموده و توسط پیامبرش به مردم ابلاغ نموده است، چنان که در غدیر خم اتفاق افتاد.

در غدیر خم، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، امام و خلیفه‌ی بعد از خود را معرفی نمودند، چرا که این معرفی، از همان ابتدای بعثت صورت پذیرفته بود، بلکه برای ایشان و امامان بعدی، از همگان بیعت گرفتند و همگان نیز بیعت نمودند. حالا چرا دقایقی قبل از رحلت، سقیفه را تشکیل دادند و به محض رحلت، بیعت خود را شکستند و برای تصاحب حکومت با هم رقابت کردند و در نتیجه به غیر از حکم خدا عمل کردند، مباحث دیگری است که باید مورد مطالعه، بررسی و داوری تمامی مسلمانان قرار گیرد. خداوند متعال، با کسی تعارف و شوخی ندارد و تابع رأی اکثریت نیز نمی‌باشد.

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (الرَّعْد، ۲۵)

ترجمه: آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می‌کنند، و در روی زمین فساد می‌نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و [نیز] بدی (و مجازات) سرای آخرت!

● - قصد امیرالمؤمنین در این فرمایش، اشاره به غدیر و اثبات حق ولایت، امامت، وصایت و حاکمیت خود نبود، بلکه متذکر می‌گردند که هم درخواست انصار نادرست بود و هم روش عملکرد قریش نسبت به آموزه‌های پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله! گاهی یک نظریه، یک درخواست، یک دیدگاه و یک موضع‌گیری، از اصل خطاست، و گاهی اصل درست است، اما روش بهره‌برداری و اجرای آن خطاست!

نظریه انصار

● - ایشان ابتدا از حاضرین ناظر بر مناتظرات سران در سقیفه می‌پرسند که انصار چه گفتند «ما قَالَتِ الْأَنْصَارُ؟» پاسخ می‌دهند: «نظر انصار این بود که امیری از ما باشد و امیری از شما - مِّنَا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ»، یعنی حکومت را بین خود تقسیم کنند؛ بدون توجه به امر خداوند متعال، رسول خدا صلوات الله علیه و آله و عهدی که بسته بودند!

ابطال نظریه‌ی انصار

حضرت این نظریه و درخواست انصار را ابطال می‌نمایند. دقت شود که آنان این معرفت و ایمان را نداشتند که امر ولایت، امامت، خلافت و حکومت، به آنان واگذار نشده است که برایش تصمیم‌گیری کنند؛ اما در عین حال خود را مسلمان، جزو پیروان رسول خدا صلوات الله علیه و آله، و البته "انصار" می‌دانستند و بر تعریف تمجید ایشان از انصار افتخار نموده و بر خود می‌بالیدند.

حضرت در ابطال این نظریه و درخواست آنان، با استناد به فرمایش پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ، وَ يُتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ؟»؛ ترجمه: پس چرا کسی در ردّ [نظر و درخواست] آنان، اینگونه با آنها (مستند و مستدل) احتجاج نکرد که «همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله، وصیت فرمود که به نیکوکار انصار نیکی شود، و از بدکارشان چشم پوشی گردد؟!»

این سخن یعنی؟! یعنی پیامبر اکرم (ص)، انصار را در ردیف سایر مردمان قلمداد نمودند که طبق آیات قرآنی، حدیث و حکم عقل، باید با نیکوکاران شان نیکویی شود و از بدکاران شان چشم پوشی نمود! و هیچ تخصیصی در موضوع حکومت [که برای قریش آورده بودند] برای انصار نیاورده اند.

دقت شود که پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، با تبیین شاخصه های گوناگونی، برخورداران از حق حاکمیت را معرفی نمودند تا برای هیچ شخص و گروهی، با هیچ گرایش، تعصب و امتیازی؛ جای شک و شبهه باقی نماند. یکجا می فرمایند: "حکم خداوند این است و آیه را تلاوت می نمایند"، یکجا می فرمایند که "از اهل بیت من هستند" و یک جای دیگر هم می فرمایند که صاحبان ولایت و امامان، همه از "قریش" هستند. چرا که سلسله ای آنها از یک خاندان می باشد؛ و در مواضع دیگر مشخص می فرمایند که علی و اولاد او علیهم السلام هستند و ...

بنابراین، ایشان با این بیان فرمودند که در حکومت، برای انصار هیچ شاخصه و امتیازی نسبت به دیگران بیان نشده است، اما قریشی ها [در شاخصه ی قومیت] دارند. دقت شود که سقیفه، نشست فقهای دین نبود، بلکه نشست سران اقوام بود، پس برایشان "قومیت" ارجح بود. گفتگو کنندگان از حضرت می پرسند: «حالا در این که فرمودید، چه احتجاجی بر انصار است»، یعنی چه دلیل خاصی وجود دارد که باید می پذیرفتند؟! ایشان می فرمایند:

«لَوْ كَانَتْ الْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ - اگر حکومت از آنان بود پیامبر در حقشان سفارش نمی نمود.» این احتجاج یعنی چه؟ یعنی اگر قرار بود که حکومت در انصار باشد، پیامبر اکرم (ص) اولاً به آن اشاره می نمودند، ثانیاً معرفی می نمودند و ثالثاً امر به اطاعت و تبعیت از آنان می نمودند، نه این که بفرمایند: مانند سایر مردمان، با خوب هایشان خوب باشد و از بد هایشان درگذرید!

ابطال روش قریش

سپس ایشان پرسیدند که نظر قریش چه بود، آنها چگونه استدلال کردند [که انصار پذیرفتند]؟ گفتند: «احْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ یعنی: چنین احتجاج کردند که آنها شجره ی رسول خدا (ص) هستند - که فرموده شده ولایت، امامت و حکومت در میان آنهاست.

حضرت در مقابل این احتجاج که اصلش درست و مستند بود، اما روش بهره‌مندی و اجرایش خطا بود، فقط یک جمله فرمودند:

«اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ، وَ اَصَاعُوا الثَّمَرَةَ»؛ یعنی: «به درخت احتجاج کردند و میوه‌اش را ضایع کردند!» یعنی: اولاً که ولایت و خلافت، حق تمامی این شجره و قریشیان نمی‌باشد، بلکه خلیفه‌ی برحق، از اهل قریش است. ثانیاً "ثمره"ی این احتجاج را ضایع کردند؛ چرا که ثمره‌ی این احتجاج مستند این بود که بگویند: «چون ایشان فرمودند که ولایة حق، امامان برحق و بالتبع حاکم برحق در میان قریش است، پس باید طبق حکم ایشان، امیرالمؤمنین علیه السلام که سرآمد تمامی مردم جهان و از جمله قریشیان هستند، به حکومت برسند»، نه این که ابتدا احتجاج کنند که در قریش است، و سپس حکومت را از آن خود نمایند! این ضایع کردن ثمره‌ی شجره‌ی رسول الله صلوات الله علیه و آله می‌باشد!

سفارش:

۱- بیان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در قبال سؤالی است که درباره‌ی انصار از ایشان پرسیده شده است، نه راجع به امامت، خلافت، اهل بیت علیهم السلام و ...؛ پس ایشان پاسخ دادند که مانند بقیه هستند، با خوب‌هایشان خوب باشید و از بد‌هایشان درگذرید.

۲- حقوق حاکم بر مردم و مردم بر حاکم را خداوند متعال تبیین و وضع نموده و توسط پیامبرش به همگان ابلاغ نموده است؛ پس دیگر چه سفارشی به امیرالمؤمنین علیه السلام بنمایند؟!

●- یک موقع خلیفه به غیر از اهل عصمت می‌باشد، پس باید خودش هم تعلیم بگیرد؛ در اینجا پیامبر یا امام، حقوق حاکمیت و حاکم و نیز حقوق مردم را به او متذکر می‌گردند، مانند نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر رحمة الله علیه، هنگامی که او را برای خلافت مصر فرستادند.

اما، یک موقع خلیفه، خودش معدن وحی، معلم وحی، امام و امیرالمؤمنین، راهنما و رهبر، علیم، بصیر و عمل‌کننده‌ی کامل به وحی و سنت است، خود اوست که برای مردم تبیین می‌نماید، حقوق حاکم چیست؟ حقوق مردم چیست و ...؟

بدیهی است که در اینجا، به مردم سفارش می‌شود که مؤمن باشید، متقی باشید، آگاه و بصیر باشید، به حدود الهی تعدی نکنید و از امام و خلیفه‌ی برحق، تبعیت نمایید، تا رشد یافته و در دنیا و آخرت، به رستگاری برسید.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الأعراف، ۳)

ترجمه: همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «اقمی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد؛ اشیار پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکی ها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش، گردن و دست و پایشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، **و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند**، آنان رستگارانند.

دقت:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء، ۷۳)

ترجمه: و آنان را پیشوایانی (امامانی) قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند.



سیاسی-آذر ۹۸

بین تشیع و تسنن کدام یک پتانسیل بیشتری در مبارزه با لیبرالیسم، سکولاریسم و ... دارند؟ به عبارت دیگر

کدام مذهب «بر اساس تعالیمش و نه صرفاً بر اساس عملکرد پیروانش»، توانایی بیشتری در مبارزه با

تفکرات ضد دینی غربی و شرقی داشته و وفاداری بیشتری نسبت به اسلام دارد؟ یا پویایی و استقلال طلبی

بیشتری به منظور بیداری اسلامی و رشد و اعتلای فرهنگ و حاکمیت اسلامی دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حال چرا برای مبارزه با دشمنی‌های نظری و عملی با مسلمانان، دنبال نقاط اشتراک و اتفاق شیعه و سنی، برای ایجاد یک جبهه‌ی متحد و قدرتمند نمی‌روید؟!

در قالب یک سؤال، همه چیز را با هم مخلوط نموده‌اید! از پناسیل مبارزه با لیبرالیسم، سکولاریسم گرفته، تا توانایی بیشتر در مبارزه با تفکرات ضد دینی، تا وفاداری بیشتر به اسلام، تا پویایی، استقلال طلبی، و نقش در بیداری و اعتلای فرهنگ اسلام؟! و نکته آن که تمامی این موارد نیز در یک قالب «کدام بیشتر، بین دو مذهب شیعه و سنی مطرح شده است»؟! گویی تمامی این مقدمات و الفاظ، فقط بهانه‌ای است که بگوییم "این بهتر است یا آن"؟! در واقع یعنی مقوله‌ی مبارزه با لیبرالیسم و سکولاریسم و ... را نیز بهانه‌ای کنیم برای تفرقه!

● - لازم است پیش از آن که مذهب را به "شیعه و سنی" تقسیم نماییم، تأملی نماییم که تعریف و مقصود از مذهب چیست؟! چرا که "مذهب"، نه تنها میان اهل تشیع و اهل تسنن، بلکه در زبان‌ها و ادبیات گوناگون، با معنایی مختلفی به کار گرفته می‌شوند.

گاهی مقصود از مقایسه دو مذهب، یک تفکیک اعتقادی است و گاهی یک تفکیک فقهی. لذا می‌بینیم که شیعه به لحاظ اعتقادی به چند مذهب که آنان را فرقه می‌خوانند [مانند: زیدیه، اسماعیلیه و ...] تقسیم شده است

و در شیعه اثنی عشری [دوازده امامی] نیز به لحاظ فقهی در هر زمان چندین مرجع تقلید وجود دارند. و همین طور است "تسنن" که به لحاظ اعتقادی، به اشاعره که قائل به جبر محض است و معتزله که قایل به اختیار محض است تقسیم شده‌اند و به لحاظ فقهی نیز دست کم چهار مذهب دارند.

بنابراین، در مقام تحلیل و بررسی یک مقوله‌ی مشخص [مثل مبارزه]، نمی‌شود با یک تقسیم‌بندی کلی گفت: «شیعه و سنی» - که چنین تفکیک‌هایی، هر دو را در مقابله تضعیف می‌کند!

حکم عقل

مبارزه‌ی با "جهل و ظلم"، که گاه در قالب "ایسم"‌های نظری ظهور می‌کنند و سپس در قالب مواضع و رفتارهای عملی متبلور می‌شوند، پیش از آن که یک رویکرد دینی [اسلام، مسیحیت و ...] باشد و پیش از آن که یک آموزه یا تکلیف مذهبی [شیعه، سنی، کاتولیک، پروتستان و ...]، باشد، یک رویکرد "عقلی"، و اخلاق انسانی و مواضع حکمی می‌باشد. از این رو در همپوشی تاریخ، شاهد قیام مردم از ادیان و مذاهب مختلف، علیه "جهل = بی‌خردی" و نظام سلطه‌ی استکباری و نیز ظلم و جور حاکما بوده و هستیم. دین و مذهب گانندی، در مقابله با استعمار هند توسط انگلیس چه بود؟!

حکم قرآن مجید

مبارزه‌ی با کفر، ظلم و جور، که ریشه‌ی عقلی، فطری و انسانی دارد، از یک سو به امضای باریتعالی رسیده و از سویی دیگر امر به آن نموده است. بنابراین یک تکلیف دینی نیز برای تمامی مسلمانان و مؤمنان، از هر مذهبی می‌باشد.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ... - محمد [ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند ... / الفتح، ۲۹»؛ یعنی مواضع شخص ایشان در مقابل دوست و دشمن «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» است و کسانی که با او هستند «وَالَّذِينَ مَعَهُ»، از هر مذهب، فرقه، نژاد و ... که باشند نیز این چنین است.

بنابراین، هر مسلمانی، از هر مذهبی، از پناسیل بالای "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ" و مقابله‌ی با جهل، ظلم، جنایت و سلطه‌ی استعماری کفار برخوردار می‌باشد و موظف و مکلف شده است که این نیرو را در عمل متبلور نموده و به کار بندد.

مبارزات اهل سنت

همین مبانی عقلی، اخلاقی (انسانی) و اسلامی (قرآنی) سبب گردیده تا شاهد قیامها و مبارزات اهل سنت علیه نظام‌های استبدادی نیز باشیم، چنان که مردم فلسطین که بیشتر آنان اهل سنت هستند، حدود ۸۰ سال است که مقابل اسرائیل ایستادگی کرده‌اند، و هم چنین است مسلمانان اهل تسنن ایرانی، در قیام علیه رژیم ستم شاهی به

رهبری امام خمینی رحمة الله علیه و یا حضور آنان در جنگ‌های داخلی با گروهک‌های تروریستی و نیز هشت سال دفاع مقدس و

وجه تمایز و نیروی بیشتر

بدیهی است که هر مقابله و مبارزه‌ای، "محور" می‌خواهد، محوری که در فرهنگ اسلامی به آن "ولایت" اطلاق می‌گردد، حال خواه ولایت الله جلّ جلاله و جریان آن تا ولایت رسول الله و اهل بیت علیهم السلام و پس از آن ولایت فقیه باشد، و خواه ولایت طاغوت و تجری آن در تمامی مجاری قدرت، ثروت و سلطه‌ی طاوغیت. در هر حال «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» از یک سو، و «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» از سوی دیگر، یک قانون نوشته شده و استثنا نپذیر می‌باشد.

● - در اینجا تشیع می‌تواند و حق دارد که بگوید دست کم به لحاظ نظری، «ولایت الهی که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، رأس و سپس سلسله و تداوم آن را از جانب خداوند متعال اعلام نموده و بر آن بیعت گرفت، برتر است»؛ اما توجه به سه نکته‌ی بسیار مهم، ضروری است:

یک - چنین نیست که گمان شود اهل سنت دشمن اهل بیت علیهم السلام می‌باشند و در همیشه‌ی تاریخ، در لشکر معاویه‌ها و یزیدها قرار گرفته‌اند! این دروغ و تهمت بزرگ است که انگلیس خبیث به شیعیان القا کرده است، چنان که سعی کردند به آنها القا کنند که شیعه، کافر است، مشرک و دشمن اسلام، مسلمانان و شما می‌باشد! نه آنها هیچ‌گاه موافق اسلام معاویه‌ای، یزیدی، شمری و عمرو عاصی بودند و نه ما هیچ‌گاه کافر، مشرک و دشمنان اهل سنت بوده‌ایم.

دو - "اختلاف مذاهب"، به ویژه در امر "ولایت‌مداری" و نیز "مبارزه با جهل و ظلم"، هیچ اختلال و شکافی ایجاد نمی‌نماید! چرا که اولاً به لحاظ نظری، نه تنها امامانی چون امیرالمؤمنین، امام حسین و امام صادق علیهم السلام، اختصاصی به تشیع ندارند و برای تعلیم، تربیت، الگوپذیری و تبعیت همگان [حتی غیر مسلمانان] می‌باشند، بلکه شیعه و سنی در اصل "مهدویت"، ظهور و استقرار حکومت واحد جهانی، به رهبری حجت الله و بقیة الله، امام مهدی علیه السلام، امت واحد هستند؛ - و البته در فقه مذاهب اهل سنت، اطاعت و تبعیت از "ولایت فقیه" نیز واجب است، هر چند که به عموم مردم نگفته باشند و کتمان دارند! چنان که بسیاری از حقایق تشیع را نیز از ما شیعیان پنهان داشته بودند و الحمدلله پس از انقلاب اسلامی، شکوفا گردید.

سه - اگر مقصود فقط بُعد نظری و آموزه‌ها می‌باشد، علم و حکمت اهل بیت علیهم السلام، که برخورداران از علم لدنی، معادن وحی و مخازن علم الهی و عالمان و عاملان به قرآن کریم هستند، بر کسی پوشیده نیست، چنان

که بزرگان اهل تسنن، همه به آن اذعان دارند؛ و بهره‌مندی از این علوم نیز به شیعه منحصر و محدود نگردیده است. پس هر دو این پتانسیل را دارند.

●- بنابراین، در مقوله‌ی مبارزه با امپریالیسم، اومانیزم، سکولاریسم و سایر ایسم‌های ملحدانه و ظالمانه‌ای که فقط توجیه تئوری جنایات نظام سلطه می‌باشند، نباید با یک خط‌کشی، شیعه و سنی را جدا نمود که این همان خواست امپریالیسم و سیاست انگلیس خبیث، امریکای جنایتکار و صهیونیسم بین‌الملل می‌باشد! بلکه همگی در این جبهه، امت واحد هستند و باید باشند و در این راستا، از قرآن مجید و سنت رسول الله صلوات الله علیه و آله خط می‌گیرند که بین هر دو واحد است. چنان که فرمود:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران، ۱۰۳)

ترجمه: و همگی به ریسمان خدا [= قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله‌ی الهی برای وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دلهای شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید.



گوناگون-آذر ۹۸

با مصیبت مرگ اقوام یا دوستان چگونه کنار بیاییم؟ وقتی خبر فوت کسی رو می شنوم بهم می ریزم و با خودم حرف می زنم و میگم الان چی میشه و چجوری باور کنم؟! حتی گاهی با خودم کلنجار میرم و میگم وقتی من بمیرم، چی میشه چه جوری تحمل کنم؟! خیلی می ترسم ممنونم راهنمایی کنید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در حقیقت "ما نمی میریم"، بلکه با گذر زمان، ما به سوی مرگ می رویم و مرگ به سوی ما می آید و پس از تلاقی، از آن عبور می کنیم. مانند گذر از حیات به صورت جنین در رحم مادر و ورود به این عالم.

ابتدا بدانیم که واژه "فوت" برای مرگ، صحیح نیست (و غلط مصطلح می باشد)، چرا که "فوت" به معنای گذشتن و از دست دادن فعل و یا زمان فعل است، مثل این که کسی بگوید: «امروز نماز صبح من فوت شد»؛ اما برای مرگ، واژه "وفات" درست است که به معنای «تحویل گرفتن کامل و تمام یک چیز می باشد»، چرا که فرشتگان مرگ، جان آدمی را تماماً تحویل گرفته و به عالمی دیگر منتقل می نمایند:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (غافر، ۶۷)

ترجمه: اوست که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، آن گاه از علقه، سپس به صورت طفلی [از رحم مادران] بیرون می فرستد، تا به کمال نیرومندی و قوت خود برسید، آن گاه پیر و سالخورده شوید، و برخی از شما پیش از رسیدن به این مراحل قبض روح می شوید، و [برخی زنده می مانید] تا به آن مدتی که معین و مقرر است برسید، و برای اینکه شما [در باره حق] تعقل کنید.

باور مرگ

شاید بسیاری حتی در وجود خداوند سبحان و معاد، شک و تردید یا حتی انکار و تکذیب داشته باشند، اما هیچ کس در مورد مرگ و حتمی بودن وقوع آن برای خود و دیگران، تردید ندارد، چرا که هم مرگ دیگران را به چشم می بیند و یا خبرش را می شنود، و هم می داند که خودش نیز مستثنا نمی باشد و خواهد مُرد. لذا همگان، نسبت به مرگ تمامی جانداران و از جمله انسان، یقین دارند؛ لذا چه مسلمان و اهل تلاوت قرآن کریم باشند و یا

نباشند، به «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ - هر جاننداری مرگ را خواهد چشید / آل عمران، ۱۸۵» یقین پیدا می‌کند.

کنار آمدن با مرگ خویشان و دوستان

"مرگ" واقع خواهد شد، چه کنار بیاید و چه نیاید، چنان که اسلام پیروز خواهد شد «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ - اگر چه مشرکان را خوش نیاید / الصف، ۹»، و قیامت نیز برپا خواهد شد، هر چند بسیاری نسبت به این واقعه، مردد و یا حتی کافر باشند «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ - هنگامی که واقعه [بسیار عظیم قیامت] واقع شود * که در واقع شدنش دروغی [در کار] نیست / الواقعة، ۱ و ۲».

اما کنار آمدن با مرگ نزدیکان و صبر در این مصیبت، متناسب با حالات روحی و روانی مردمان متفاوت است و آن نیز مبتنی بر شناخت‌ها، جهان‌بینی و باورهای هر کسی می‌باشد.

برای کسانی که شناخت و باور درستی ندارند، از بی‌تفاوتی گرفته تا خودکشی، هر حالت و واکنشی در مقابل مرگ نزدیکان، ممکن است رخ دهد. اما نگاه، مواضع، واکنش و تحمل و صبر اهل ایمان متفاوت است. غم و غصه‌ی مرگ دیگران، در واقع غم و غصه برای "خود" و از دست‌دادن تکیه‌گاه‌ها، تعلقات، انس‌ها و دارایی‌های "خویشتن" است. بی‌تابی‌ها در چنین مصیبت‌هایی نیز به همین دلایل می‌باشند. اما خداوند متعال می‌فرماید که اهل معرفت و ایمان به من و بازگشت به سوی من و حیات ابدی، در تمامی مصیبت‌ها و بلاها، ابتدا "جهان‌بینی" خود را به یاد می‌آورند و به خود و دیگران متذکر می‌شوند که [هر چند به خاطر عاطفه‌ی قوی انسانی و نیز علاقه به این شخص، دچار غم و غصه‌ی شدیدی شده‌ام، و شاید این غم تا زنده‌ام با من بماند]، اما من از او نیستم که با وفاتش، خودم را فانی بینم، هدفم را گم کنم، از مسیر خارج شوم و یا خود را بیازم و این مصیبت‌ها، همه امتحان برای گذر من از وضعیت فعلی و صعود به مرتبه‌ی بالاتر می‌باشد:

«وَأَنْبَلُوتَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (البقره، ۱۵۵ و ۱۵۶)

ترجمه: و هرآینه شما را به چیزی از بیم و گرسنگی و کاهش مالها و جانها و میوه‌ها (ثمرات)، که از فرزندان گرفته تا نتایج مورد انتظار از کارها را شامل می‌شود) می‌آزمایم و شکیبایان را مژده ده * همانان که چون مصیبتی به ایشان رسد، می‌گویند: ما از آن خداییم [از آن اویسیم] و ما فقط به سوی او بازمی‌گردیم.

در آیه‌ی بعد می‌فرماید: همین‌ها هستند که مشمول هدایت واقع شده و رشد نموده و به کمال و قرب می‌رسند:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (همان، ۱۵۷)

ترجمه: آنانند که درود و رحمت پروردگارشان بر آنهاست و آنان همان کسانی هستند که هدایت شده‌اند.

پس از مرگ من چه می‌شود؟

به پس از مرگ خود، به چشم حیات دنیوی نگاه نکنید. در دنیا هیچ اتفاق خاصی نمی افتد و همگان به رغم محبت و یا حتی مودت و نزدیکی و دوستی شدید نسبت به شما، به زندگی عادی خود، بدون شما ادامه می دهند؛ چنان که حتی پس از رحلت رسول خدا و شهادت ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین، به زندگی ادامه داده و می دهند؛ بلکه در مورد حوادث و اتفاقات و حالات پس از مرگ، باید از "عالم غیب" به نور علم قرآن مجید و آموزه‌های معادن وحی و مخازن علم الهی (اهل عصمت علیهم السلام) مطلع شد.

بدیهی است که به محض وفات [مرگ]، به عالم دیگری به نام برزخ منتقل می شویم و البته که دیدن عالمی دیگر، که پرده‌های حیات مادی از آن کنار رفته و حقایق بسیاری دیده می شود، متوفی، با تمام وجودش که همان روح اوست، در بهت و حیرت شدیدی فرو می رود؛ و البته که ترس و وحشت عجیبی بر او غلبه می یابد، چرا که نه می شناسد، نه می داند که چه خواهد شد، و نه دیگر اختیاری دارد که به جای دیگری برود و یا کاری بکند! اما این ترس و وحشت، به سرعت یا برطرف می شود، یا می ماند و شدیدتر می شود.

● - بدیهی است که احوال مردمان پس از مرگ نیز به چگونگی عقاید، ایمان و عمل آنان در دنیا بستگی دارد. برای اهل ایمان و عمل صالح، مرگ و ورود به عالم برزخ، مانند حمامی روح افزا و زدودن چرک‌های کهنه شده و بوی بد از بدن، درآوردن لباس‌های ضخیم و چرک و پوشیدن لباس‌های نرم و زیبا و خروج از زندان دنیا و رهایی از شکنجه‌هایش و ورود به زندگی امن، راحت و فرح‌بخش می باشد. باز شدن دری از درهای بهشت به رویش و استشمام بوی بهشت از فاصله‌ای نزدیک، نه تنها برایش نشاط و راحتی می آورد، بلکه شوق و امیدش را تشدید می نماید. دیدن خویشان، دوستان و آشنایان مؤمن، دیدار شهدا، حتی زیارت اهل بیت علیهم السلام یا حرم‌هایشان که دیگر با چشم برزخی می بینند، دیدار عبادات و اعمال نیکوی خود، مثل نماز و ...، به صورت افرادی که برای انس و کمک به آنها آمده‌اند، و خلاصه حضور در مجالس تدریس معارف قرآنی، آشنایی با حقیقت ولایت و ...، آن هم بدون حجاب‌های مادی، تا سطحش بالا رود و برای ورود به بهشت آماده شود، برایش بهجت آور است، و حال بماند سرور و لذت از نعمات و پذیرایی‌ها.

اما، اهل کفر، شرک، نفاق، ظلم، معصیت، جهالت، کفر، تکبر، خیانت و کسانانی که فقط هوای نفس خود و دیگران را بندگی کرده‌اند، با حوادث بسیار سختی مواجه می شوند و انواع عذاب‌های روحی و حتی جسمی (بر بدن برزخی آنها)، وارد می شود. به عنوان نمونه:

● - **اول آن که مجرمان با سیلی و ضرب و شتم فرشتگان مأمور خودشان،** از این دنیا خارج می شوند و با ضرب و شتم فرشتگان مأمور برزخ، وارد آن عالم می شوند. مثل مجرمی که او را در خانه‌اش دستگیر کنند، و با ضرب و شتم به پاسگاه ببرند و سپس با ضرب و شتم به زندانش که آتش جهنم برزخی است، بیندازند؛ چنان که در قرآن مجید می فرماید که از پشت سر و پیش رو مورد ضرب و شتم قرار می گیرند:

«وَأَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارُهُمْ وُدُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (الأنفال، ۵۰)

ترجمه: و اگر می دیدی آنگاه که فرشتگان جان کافران را بگیرند! بر روی و پشتشان می زنند و [گویند]: عذاب سوزان را بچشید.

● - دوم آن که به محض وفات (وقوع مرگ) و ورود به عالم برزخ، اولین جمله‌ی اهل عذاب که حقایقی را به چشم می بینند و دیگر اختیاری هم ندارند، این است:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: (آنها هم چنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: «پروردگار من! مرا بازگردانید * شاید در آنچه ترك کردم (واگذاشته و کوتاهی نموده‌ام) عمل صالحی انجام دهم!» (ولی به او می گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید (دیگر بازگشتی نیست و اگر بازگردد نیز کارش همچون گذشته است)! و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند!

البته عذاب‌های روحی شدیدتری هم هست که از هر عذاب جسمانی سخت تر است، مانند: غم جدا شدن از تعلقات دنیوی - غم و حسرت بی ثمر و حتی مضر دیدن اندوخته‌های دنیوی - غم بی کسی و بی یآوری ... و بدتر از همه، غم، غصه و وحشت قهر خداوند کریم و دوری از رحمت و واسع و مغفرت کریمانه‌ی او، که باید در دنیا خود را شامل آن می گردانید.

چه کنیم؟

ترس از مرگ، اگر منطقی باشد، بسیار خوب است؛ چرا که "ترس و امید"، دو عامل انگیزه، حرکت و جهت‌گیری‌ها و مواضع مثبت و منفی و نیز انتخاب و عمل برای انسان می باشند.

از این رو، باید فارغ از توهمات و تخیلاتی که به غلط آن را "فکر" می نامند، در مورد مرگ، حیات پس از مرگ در برزخ و قیامت، مطلع شد، اندیشید و تعقل نمود.

"فکر" یعنی: «کار ذهن روی معلومات، برای به دست آوردن و معلوم نمودن مجهولات»؛ مانند حل یک مسئله‌ی دو یا چند مجهولی در ریاضی. بالاخره تا داده‌های معلومی وجود نداشته باشند که فکر نمی تواند کاری کند و مجهولی را برای خود معلوم سازد!

خداوند متعال، نه تنها ما را از مرگ و زندگی پس از مرگ، بی خبر نگذاشته است، بلکه به غیر از براهین و ادله‌ی اثباتی، نسبت به آن عوالم و احوالاتش که برای ما در غیب است، خبر داده و ما را تعلیم داده است. بنابراین باید، با مطالعه (به ویژه قرآن، حدیث و شرح و تفسیر آنها)، با فکر و تعقل، به شناخت مطلوب برسیم و با قوای عقل، قلب و اختیار، و با نور وحی، و پیروی از معلمان، راهنمایان و رهبران الهی، راه درست را برگزینیم؛ در هر

امری عمل صالح را انجام دهیم و با توکل و امید به فضل، مغفرت و رحمت بیکران الهی، با شور و نشاط و شوق، مراحل رشد و کمال را طی نموده و به قرب بیشتر برسیم. ان شاء الله.

باتوجه به آیاتی که بر "امنوا و عملوا الصالحات" تأکید دارد؛ آیا درجه‌ی ایمان بالاتر است یا عمل صالح؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این پرسش مانند این است که پرسند: «آیا ثبت نام در مدرسه و یا دانشگاه و قرار گرفته در زمره‌ی محصلین و دانشجویان بالاتر است و یا تحصیل و کسب و علم در آنها» - «آیا به عضویت یک گروه یا تیم درآمدن بالاتر است و یا فعالیت در آن» - «آیا باور اهمیت و ضرورت سلامتی بالاتر است، یا اقدام برای سالم ماندن و یا دفع بیماری و بهبود یافتن پس از بیماری» و ...؟

● - دقت نماییم که آدمی، هم روح دارد و هم جسم - هم عقل دارد و هم قلب - هم فکر دارد و هم تصمیم - هم اراده و عزم نیت دارد و هم عمل؛ بنابراین، کار هر کدام در عین ارتباط با یک دیگر، مستقل و متفاوت می‌باشند؛ از عقل انتظار شناخت، تصدیق و حکم دارید، و از قلب انتظار فهم، باور و ایمان؛ و از بدن انتظار عمل. و دین کامل آن است که تمامی این جوانب و قوای انسانی را مورد توجه قرار داده و برای هر کدام تعریف و برنامه و دستور العمل حکیمانه‌ی الهی داشته باشد.

● - اسلام عزیز، که جانب خداوند سبحان، علیم و حکیم، برای رشد و هدایت بشری وضع و ابلاغ شده است؛ نه دین درون‌گرایی و اوهام است و نه دین عمل‌گرایی صرف (پراگماتیسم)؛ بلکه ابتدا تمام انسان را به خودش معرفی نموده و سپس برای رسیدن به رشد و کمال، تحت تعلیم و تربیت (هدایت) قرار داده است و برایش معلم، مربی، راهنما، الگو و رهبر هم قرار داده است.

ایمان

"ایمان"، یعنی آدمی نسبت به کسی یا چیزی ابتدا شناخت پیدا کند و سپس گرایش یابد و سپس آنقدر به حقانیت و قدرت آن اعتقاد قلبی داشته باشد که خودش را در پناه آن در "امنیت" کامل ببیند. حال ممکن است که کسی به طاغوت بیرونی و یا هوای نفس درونی خودش، یا مظاهر دنیا چون ثروت، قدرت و سایر شهوات ایمان بیاورد، و یا کسی به خداوند سبحان و بازگشت به سوی او و حیات اخروی و ... ایمان بیاورد. بنابراین، "ایمان"، یک باور قوی و قدرتمندی است که به عمل هدف و جهت می‌دهد.

عمل

اما، عمل کاریست که آدمی در راستای رسیدن به اهداف خود انجام می دهد. خواه اهداف بلند و مثبتی داشته باشد و خواه اهداف پست و حتی مضر به حال خودش و جامعه داشته باشد! مثل این است که کسی ضرورت کسب علم را باور کرده باشد و حال در مقام عمل، تحصیل نماید و یا ضرورت سلامتی را باور کرده باشد، و حال برای حصول آن، خواب و خوراکش طبق اصول سلامت و بهداشت باشد و یا پیاده روی و ورزش نماید.

قبول شدن اعمال، به شرط ایمان

بنابراین، از آن جهت که "عمل" همیشه در جهت تحقق "هدف" صورت می پذیرد، آنگاه نزد پروردگار عالم، مقبول و مؤثر واقع می شود که هدف از کار او باشد و کار در چارچوب و راستای آن هدف [ایمان] انجام پذیرد. به عنوان مثال: هدیه ی یک شاخه گل (به عنوان عمل)، نشان از محبت و یا تقدیر و تشکر دارد (هدف)؛ حال اگر کسی از روی عادت و یا حتی برای خودنمایی و یا احياناً فریب و خیانت، یک شاخ گل به کسی بدهد؛ عمل او نزد طرف مقابل و حتی دیگران، چقدر می ارزد؟

مثالی از ایمان و عمل در اسلام بیاوریم. جایگاه و ارزش نماز، در اسلام، ارتباط عبد با معبود و رشد و کمالی که سبب قرب او به محبوب شود چقدر است و چقدر بر آن تأکید شده است؟! گفته شد که نماز معراج مؤمن است، بازدارنده از زشتی هاست، ستون دین است، شناسنامه ی مسلمانی است...؛ اما در عین حال فرمود: «وای بر نمازگزاران ریاکار»! یعنی "وای بر کسانی که ایمان ندارند و به خاطر ریا و فریب دیگران، نماز را اقامه می کنند".

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ» (الماعون، ۴ تا ۶)

ترجمه: پس وای بر نمازگزارانی که * در نماز خود سهل انگاری می کنند * همان کسانی که ریا می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم تصریح دارد که عمل خوب، از زن و مرد، وقتی مقبول است که او "مؤمن" باشد:

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَبِيًّا» (النساء، ۱۲۴)

ترجمه: و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می شوند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

ابطال اعمال

هم چنین می فرماید که "اعمال خوب کفار"، همه باطل می شوند:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۴۷)

ترجمه: و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد؛ آیا جز آنچه را

عمل می کردند پاداش داده می شوند؟!!

حال چرا حتی اعمال خوب کفار باطل (حبط = نابود) می‌شود؟! چرا که اولاً برای خدا کاری نکرده‌اند که از او نتیجه و پاداشش را بخواهند و ثانیاً برای دنیای فانی کار کرده‌اند، پس کارشان نیز فانی می‌شود. یعنی ارزش و بقای هر کاری، متناسب با هدف و نیت از آن کار می‌باشد.

تقدم یا بالاتری

بنابراین، نباید "ایمان و عمل" را که هم سنخ نیستند، با هم قیاس کنیم و بپرسیم کدام بالاترند؛ بلکه باید بپرسیم: «کدام مقدم بر دیگری است؟» و البته بدیهی است که "ایمان"، مقدم بر "عمل" می‌باشد، چرا که ایمان، به عمل، هدف و جهت می‌دهد و ارزش هر کاری، متناسب با هدف آن است. در یک جنگ میدانی، دو طرف می‌جنگند، تیراندازی می‌کنند و ...، اما یک جبهه بر حق است و جنگش جهاد می‌شود و جبهه‌ی بر باطل است و جنگش ظلم و جنایت محسوب می‌گردد.

فرض نمایم که یک کار مشخص را دو نفر، با دو هدف و نیت متفاوت و حتی متضاد انجام دهند! مثل کسی که برای رضای خداوند مَنان به مردم خدمت می‌کند، با کسی که برای فریب مردم، جذب آرا، رسیدن به قدرت و ثروت و ...، خدمتی هم می‌کند!

شعار دادن نیز نوعی عمل می‌باشد. ممکن است کسی شعار بدهد، جملات خوبی هم در شعارهایش بگوید، از عدالت اجتماعی، امنیت، آزادی و ... دم بزند، اصلاً شعار "لا إله إلا الله" بدهد؛ اما قصدش منافع شخصی خودش، حزب و گروهش و خیانت به مردم باشد؛ اما دیگری زیاد هم شعار ندهد، اما راستگو و صدیق باشد و در جهت تحقق آن چه شعار داده، عمل نماید. حال موفق بشود و یا نشود! کدام ارزشمند و مورد رضایت پروردگار عالم و حتی مردم خواهد بود؟

ممکن است کسی، به خاطر معرفت بالا و ایمان به توحید، معاد، اسلام و ...، خیلی علاقمند به عبادت، خدمت، دستگیری از دیگران و ... باشد، عزم و نیت هم داشته باشد، اما امکاناتش را نداشته باشد! لذا همین نیت خوب را از او قبول می‌کنند، اگر چه هنوز عمل نکرده است؛ چنان که نه فکر و خیال، بلکه اگر اراده‌ی ظلم و فساد کند، اما در عمل موفق نشود، همین اراده‌ی باطل او را به حساب آورده و به بهشت راهش نمی‌دهند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (القصص، ۸۳)

ترجمه: (آری)، این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!

بنابراین، "شناخت خداوند" و ایمان به او و بازگشت به سوی او (معاد)، مقدم بر عمل می‌باشد.

در مثال می‌توانیم بگوییم: «ایمان مانند باز کردن حساب بانکی است و عمل بمانند واریز کردن وجه در آن و افزایش پس انداز و سپرده‌ای است که سود هم به آن تعلق می‌گیرد»، حال فرض کنید که کسی حساب بانکی

داشته باشد، اما هیچ مبلغی در حسابش نباشد و یا آنقدر کم باشد که نتواند با آن نیازهای خود را بخرد، چه رسد به این که از رفاه و آسایشی مطلوب برخوردار گردد.

بَهشتِ مؤمن

ورود به بهشت ابدی، فقط سر انجام مؤمن است، چرا که فقط اهل ایمان وارد بهشت می شوند و البته که بهشت جای کفار، مشرکان، منافقان، ظالمان، فاسقان و فاسدان نمی باشد؛ اما از مؤمن می پرسند که «چه آوردی؟! یعنی در حسابت چقدر داری؟! حالا اگر در حسابش (عمل) چیز زیادی نداشته باشد، او را به جهنم نمی برند، چرا که مؤمن است؛ اما پاداش یک تلاش کننده و مجاهد فی سبیل الله را نیز به او نمی دهند.

پس، سرانجام و پاداش ایمان نیز با کارمزد و پاداش عمل متفاوت است. قرب، مقام، منزلت در نزد محبوب، همان پاداش ایمان و اخلاص است، و نعمات بهشتی، پاداش عمل صالحی که از روی اخلاص انجام شده باشد.



پاسخ‌های کوتاه- آذر ۹۸

س ۴۷۹ - نظرتان راجع به حمله به سلبریتی‌ها (به ویژه هنرپیشگان) در فضای مجازی، به خاطر اظهار
ندامت از رأی دادن به اصلاح‌طلب‌ها و روحانی چیست؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ورزشکاران، هنرپیشه‌ها و سایر چهره‌های شناخته شده و بعضاً محبوب، تحت عنوان "سلبریتی"، آدم‌هایی هستند مانند بقیه و بالتبع اختیار و اجازه دارند که نظر داشته باشند، اما چرا فکر می‌کنند که حتماً باید همگان از نظر آنان مطلع باشند و پیروی هم بکنند؟! پرسش این است که چرا باید نظر موافق یا مخالف آنها نسبت به هر چیزی، از لباس گرفته، تا خوراک، و از فلسفه گرفته تا سیاست، و از احوال شخصی گرفته تا روابط اجتماعی، برای همه مهم باشد؟! مگر یک بازیگر سینما، تأثر و یا سریال تلویزیونی، و یا یک فوتبالیست و یا یک چهره‌ی فضای مجازی که به هر علتی و به هر شیوه‌ای مطرح شده و به اصطلاح سلبریتی شده است، فیلسوف یا عارف - نابغه‌ی علوم سیاسی و یا سیاستمدار - اقتصاد دان یا آگاه به امور اجتماعی در عرصه‌های گوناگون - استاد اخلاق یا روانشناس و ... نیز می‌باشد؟!

به فرض که یکی یا برخی از آنها، معلومات و اطلاعات پراکنده‌ای نیز نسبت به علوم و امور دیگر داشته باشند، آیا "الگوی" ما در اتخاذ مواضع گوناگون، اخلاق و رفتارهای فردی و اجتماعی، و به ویژه مواضع سیاسی و انتخابات برای قانونگذاری یا اداره‌ی کشور، آنها هستند؟! تقلید و تبعیت از سلبریتی، عارضه‌ای است که در سرتاسر دنیا، فقط قشر خیلی عوام، بی‌خرد، بی‌سواد و البته فاقد هویت و شخصیت مستقل، به آن مبتلا می‌گردند.

● - در یک برهه‌ای، این به اصطلاح سلبریتی‌ها، با جار و جنجال فراوان در مصاحبه‌ها و فضای مجازی به میدان آمدند و گفتند: «ما به آقای روحانی رأی می‌دهیم!» اکنون که با ضعف و سوء مدیریت آنها مواجه شده‌اند و شاهد نارضایتی مردم از هر قشری می‌باشند، می‌گویند: «ما پشیمان شدیم، ما خطا کردیم و ...!»! خطای آنان فقط تشخیص و رأی‌شان نبود، بلکه نقش بسیاری در جو سازی ایجاد کردند و البته که در دنیا و آخرت پاسخگو

خواهند بود. خداوند متعال [به ویژه در گمراه کردن بندگانش] با کسی تعارف و شوخی ندارد. اگر تشخیص و تبلیغ آنها نادرست و مضر به کشور و ملت بوده است، به همراه سایر جوّسازان، در تمامی پیامدهایش نیز شریک و مقصر می باشند.

یعنی می خواهند که باز هم نه تنها در عرصه‌ی سیاست مطرح باشند و نظرشان برای دیگران مهم باشد، بلکه هم چنان الگوی محبوب [به ویژه در سیاست] نیز باقی بمانند!

واقع این است که باید بگوییم: «به ما چه که شما به چه کسی رأی دادید و برای چه کسی تبلیغ کردید و اکنون پشیمان هستید؟! این پشیمانی، یعنی شناخت و تشخیص نادرست شما!

● - به نظر ما، این حملات اخیر در فضای مجازی، اگر کار خودشان [البته برخی از آنها] نباشد نیز به نفع آنهاست، چرا که سبب بیشتر طرح شدن آنها و دوباره سر زبان افتادن آنها می گردد.

● - از این رو، نه به رأی آنها اهمیت بدهید، نه به حمایت و طرفداری، نه به پشیمانی و اظهار ندامت، نه به حامیان و مبلغان آنها و نه به حمله کنندگان به آنها.

مگر ما خودمان عقل، شعور، علم، بصیرت، هدف، برنامه و از همه مهم تر "الگو، معلم، راهنما، مربی و رهبر" نداریم که همیشه تمامی شاخصه‌های یک انتخاب احسن را برای ما بیان داشته و می دارند؟! آیا ملاک تشخیص و انتخاب ما، باید عقلانیت، آگاهی، بصیرت، شناخت و این شاخصه‌های روشن و متقن باشد و یا نظر موافق یا مخالف یک سلبریتی؟!*

س ۴۸۱ - من به پوچی رسیده‌ام، به همه چیز شک دارم؛ تنها راه نجات اثبات عقله، کمک کنید تا عقل را درون خودم بیابم، عقل چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

نخستین گام این است که زود خود را بدون هیچ دلیلی متهم و محکوم ننمایید!

برخی گمان می کنند که اگر بگویند: «من به پوچی رسیده‌ام - من به همه چیز شک دارم و...»، خودش یک هویت، شخصیت، اعتبار و امتیازی است؛ یقیناً یا نمی دانند و یا برای فرار و توجیه باورها و رفتارهای نادرست خود، دروغ می گویند و خود و دیگران را فریب می دهند! پس، شما چنین نباشید و البته نیستید که می پرسید و کمک می خواهید.

● - اگر شما به پوچی رسیده بودید، در بین این همه پایگاه‌های جور و واجور، این "پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات" را برای ارتباط، طرح پرسش، درخواست پاسخ و ... انتخاب نمی نمودید!

● - اگر شما به پوچی رسیده بودید، اصلاً مشکل خود را در میان نمی‌گذاشتید - نمی‌پرسیدید و جویا پاسخ نمی‌گردیدید!

● - مرقوم نمودید که «تنها راه نجاتم، اثبات عقل است»؛ خب، کسی که به پوچی رسیده باشد، دنبال راه نجات نمی‌گردد؛ و اصلاً فرض نمی‌کند که راه نجاتش عقل است.

● - نابراین، همین‌طوری خود را متهم و محکوم نسازید. مگر با پیدایش چند پرسش یا حتی شبهه در ذهن و نرسیدن به پاسخ آنها، آدمی به پوچی می‌رسد؟! تلاش، کنکاش و جستجو برای اثبات عقل، خودش دلیل بر عقلانیت است نه پوچی!

شک

"شک"، اگر سالم باشد، مقدمه‌ی یقین است. ابتدا شک می‌کنیم، بر اساس آن در ذهن ما پرسش ایجاد می‌شود و وقتی به پاسخ رسیدیم، یقین می‌نماییم. حال خواه شک در وجود خداوند سبحان و خالق باشد، و خواه شک کنید که فلان ساختمان، در جنوب شهر واقع شده و یا در شمال شهر؟ مگر می‌شود که آدمی به همه چیز شک کند؟! دست کم نسبت به وجود خودتان و شک داشتن خودتان، یقین دارید. یقین دارید که اینجا یک پایگاه اینترنتی است، یقین دارید که بدینوسیله می‌توانید ارتباط برقرار کنید و موضوع یا پرسش خود را مطرح نمایید؛ یقین دارید که منتظر پاسخ هستید؛ یقین دارید که اگر عقل به شما معرفی و اثبات شود، شک‌تان برطرف شده و نجات می‌یابید. پس به همه چیز شک ندارید! بلکه نسبت به بعضی چیزها شک دارید و نسبت به بعضی دیگر یقین دارید، و البته همه همین‌طور هستند، منتهی موضوعات شک و یقین‌شان متفاوت است.

عقل

"عقل" یک نیرویی برای "تخیل، توهم، تصور، تفکر و تصدیق" است؛ یعنی نیروی برای شناخت. همین‌که می‌گویید: «من شک دارم»، یعنی: "من هم تخیل و تصور دارم و هم تفکر؛ پس عقل دارم". آدمی محسوسات را با قوا و ابزار حسی [مثل بینایی، شنوایی و ...] می‌شناسد و معقولات را با قوای عقل. وقتی وارد یک اتاق مرتب خواب و یا کار می‌شوید، ضمن آن که مرتبی را با چشم می‌بینید، یقین پیدا می‌کنید که این ترتیب و نظم، خود به خود به وجود نیامده است و لابد کسی آن را مرتب کرده است! خب این یقین از کجا حاصل می‌شود؟ مگر شما مرتب‌کننده را می‌بینید؟! خیر، بلکه با آثارش، به وجودش پی می‌برید. این عقل است که چنین حکم و تصدیق می‌کند.

وقتی شما یک مجسمه، یا تابلوی نقاشی را می بینید و یا یک شعر و سروده ای را می خوانید و یا می شنوید، یقین می یابید که یکی آن مجسمه را ساخته، یکی آن نقاشی را ترسیم نموده و یکی این شعر را سروده که توانایی، علم و ذوق آن را داشته است؛ اگر چه آنها را نبینید و نشناسید. خب این حکم عقل است.

● - شما برای اثبات "عقل"، دلیل می خواهید. این یعنی چه؟ یعنی عقلی دارید که بدون برهان و دلیل، نمی شناسد و نمی پذیرد. همین خودش دلیل بر وجود عقل است.

همین که "شک" می کنید، دلیل بر وجود عقلی است که برای شناخت و تصدیق، مردد مانده است؛ و همین که به دنبال دلیلی برای اثبات می گردید، خودش دلیل بر وجود عقل است که با دلیل و برهان می شناسد و تصدیق می کند، هر چند وجود خودش را.

WWW.X-Shobheh